

دکتر مرزبان توانگر

نا آگاهی و پوشیدگی

سیری درنوشته های سید روح الله خمینی

كتاب دوم: ولایت فقیه

نشرنواوران (لندن، شهریور ۱۳۷۰)

دیباچه

در پرطراوت سهارانیم، به سال ۱۳۷۰ - و بهار ای است به کمال .
چرخش بایان ناپذیرزیست و گردش جاودا نه، خون حیات در تن زندگان،
دکرباره، شتا بیدن آغازیده است . همه جا، همه جا، همه جا جوش است و کوشش
است وتلاش است - جوش زیستن ، کوشش ماندن وتلاش بالیدن .

در میهن ما نیز غلغله‌ای در شرف برپائی است - جوش زیستن ، کوشش
ماندن وتلاش بالیدن - غلغله‌ای عظیم که جهتش و مقصدش روش و معلوم و مسلم
است - به سوی آزادی انسانها و حرمت نهادن به مقام انسانها - ولیک زمان
آغاز و مکان بروز ظلیل عداش درگرو بیشمار متغیرها و متغیرها - متحرکها ئی و
متغیرها ئی که جنبشها بیان ، در مجموع و صرف نظر از باره‌ای تلاقیها ، کناره رویها
و پاکزیها ، به یک سوی است ، اما شتابهای ناهمگونشان ، گاه موجب می‌افتد
تا منتجهٔ تیروها ، بدقت ، قابل اندازه‌گیری از بیش نباشد .

یک سالی می‌گذرد از زمانی که این بندِ نخستین جزوها را بنسلمه را ،
که "سیری درنوشته‌های سیدروح اللهم‌عینی" باشد ، تقدیم دوستان ساخت و
آن را به یکی از نخستین نوشته‌ها ، و شاید نخستین نوشته "سیدروح اللهم‌عینی" ،
به نام "کشف اسرار" ، تخصیص داد . در این میانه ، چه طرفه‌حکایتها که از
روزگار نشانیدیم ! در این یک سال چه بسا طهای گستردۀ فرمانت‌فرمایی پر جورو
ست که برچیده نشتد و جه قرعونها و شادها و معاکهای جبار و سفاک و شقی و فتّی و
خونریز و خون آشام که از سربر تفر عن و تجبر و تکبر فروتیفتا دندوچه گردان‌فرار
سرهای آکنده از خوابها و خیال‌های اهریمنی و اندیشه‌های نا مردمی که فرو
نفلتیدند ! - که "زمانه را چون‌کوبنگری همه‌بند است" . همه‌این رویدادها
به سودا انسانها انجا میدوسیده دم آینده‌های تابناک و امیدآفرین به دیده‌ها
نزدیکتر و نزدیکتر آمد . بسیاری انسان نمای ددان سلطه‌جوی و شیطان خسی
رفتند و انسانها بر جای ماندند . این سرنوشت محظوظ و حکمازلی است که ،
سرانجام ، انسان برخود و بر سرینوشت خویش دست یابد ، از قیدها و غلها و زنجیرها
ذلت آور و شوم یله شود و به آزادی برسد و "عزیزاً آزادی" را بر تخت نشاند .

با زگردیم به دنباله سخنمان :

درا این ، کمیا بیش ، یک سالی که رفت چه بلعجیها که جهان ندید و

چه بلغولیها که جهان نشیدند؛ نابکار مردک خون آشام و آدمیخوار و سماکاره و برفسون، در تدارک "عقده حقارت" جایگرفته در اندرورن و روان خویش، کشوری را به ویرانی و نابودی و مردمی را به خاک و خون کشید، جهان را پرآشوب کرد و "درهم افتاده چون می زنگی" . مدها هزاره را در دلار شروت خداداد خلق خدای را دودکرد، سعاده تردد به ربا گسترد و بپروریش به نمار ایستاد، احرام از دنیا گزی و اعتکاف بست، در عتبه "مشاهد متبرکه" پیشا نی خموع، به سالوس، برخاک مالبد، فرمان جهادیرون داد، اعمال رذیلانه، شریزانه و در عین حال، احتمانه خویش را استیز با کفر جهانی نامید، بر روی برجم نظام حکومتی بیمذہب خود شعار "الله اکبر" چسبانید و، بعد از همه این شعبده ها و آدمکشیها و جهان تسویهها، چون سارا فکندگی و افتضاح و ننگ بسیار - البته بهبهای گران و بسیار گران گوهر جان بیگناهان وهدر شدن شروتهای عظیم مردمانی در جنگال در رویشی گرفتار - کتف خورد، دم به میان دوپا کشید، پیش از آنکه به گوشهای درکنای خود خزد و به لیمیدن زخمی افغان خویش پردازد، غصب و خشم و دق دل خود را بر سرنا توانی در جنوب و شمال کشورش، بر سر هموطنان معمومش، خالی ساخت . این، به یقین، خصیصه همه سماکاران بی آزم و جباران بدکاره است که چون با تواناییان بر توانی استوانند، زورمندی پلید خود را در روبای روشی با افتادگان عرضه خواهند کرد، جهان نجوشی آمیخته با دارندۀ خویش و همراه با نابخردی این مردک نه تنها هزاران هزار انسان را به سوکهای و غمهای چانشکار گرفتا را وردکه ضربه ای هول انگیز بر روحیه و زخمی دیربا را برروی سارا فکندگی و قبیله هاشی زدبه جهان که، بنا بر غلط سائرو مشهور، "ملت عرب" نامیده می شوند (۱)، اثر

۱ - ملتها، خلقها و قبیله هایی که میان خلیج فارس واقعیانوس اطلس میزیند، بنا بر هیچیک از تعاریف و برای یه هیچیک از ضوابط، ولوباتفسیر موضع و تعییر پرتسا هل، تشکیل یک "ملت" را نمی دهند، اینان، به بیشترین توجیه، مردمی هستند که برایه و تنه و بدنه، یک زبان مفترک، و تنها برایه و تنه و بدنه آن - زبان تازی - بالجهه های بسیار بسیار متفاوت و گویش های مهجور از یکدیگر و دور از هم و گاه ناشایه را دیگر "تازی زبانان" سخن می گویند، عناصری که با لاشترانک ساده مردمانی باشد تایک "ملت" به حساب آیند، هیچیکشان، جز یک زبان، و آن هم تنه و بدنه ایش، و با رهای از اجزای بسیار بسیار کلی و کسری یک فرهنگ کهن و نیز اشتراک در باورها اصول یک دین - با تفاوت های —————

ا بن ضربه و این زخم، در دراز مدت، به یقین، از آنهمه مرگ و ویرانی که در منطقه پدید آورده کمتر خواهد بود. باری، به بایان شوم این شوکن دسته ای انسان سورجیزکی بیش نمانده است.

اما در کنار این آشوب مرگبار روبلای با ورنا کردنش، ماتوانستیم "ولایت فقیه" را در عمل، حین عمل، دست در عمل و در درون عمل نظاره کرد و دید و سمجد. ما، همچون دیگر نظاره کننا، در مانند، فرومانته، بیچاره، حضر و از نفس افتاده اش دیدیم: در عرصه جهانی و صحنه سیاست خارجی، برده داران معبد" ولایت فقیه " و مرده ویگ خواران خمینی و شخوارکنندگان گفته های وی، به سبب نادانی شخصی و نیز، به علت تند نظری و کوتاه بینی آغشته به جهان بینی سیاسی / اجتماعی رهبرشان - و، البته، برادر سودجوئی، آزمندی و ناپاکی شان - از تحلیل حادثات ناتوان مانندواز مقابله با آن عاجز، اینان، در آغاز ارجوزه خوانیهای آن مردک اهون خوی و تاکار، از سویی از ترس و از دیگرسوی از هول هلیم در دیگ افتاده ب محض آن که آن جهان خواه در باغ سبزی بدیشان نمود و آنچه را از آن ایران و حق مسلم و غیر قابل تردید ایرانی است، با تطا هر به بزرگواری و سخاوت و ظاهرها " از روی نیکخواهی، باز پس دادن آغاز ید، این کم مابگان بازی آن مکار و حیلت کار

← بسیار بسیار در مذهب و طریق - در میانها نیست، آنچه این مردمان از سلطه جویی مغربیان سختی کشیده و تلخی چشیدند و از استعمال رگوی فرنگیان عذاب و تحریر دیدند، بدانجا یعنان کشانید که به نوعی قیام و عصیان و به گونه ای اعتراض دست یارند. در این رهگذر برای خود تکیه کاری روحی و فکری و معنوی می جستند که اش در جعل و خلق مفهوم ساده انگارانه ای از "ملت" یا فنتدویه "ملیت گرائی" اتکا کردند، و این در حالی است که بسیاری از این مجموعها حتی به نزدیکیهای مرزهای "همیستگی ملی" National Integration بیرون هم که هنورا است، مرسیده اند و "قوم" و "قبیله" و "ایل" و "طایفه" به شمار می روند. البته، بزرگمردان سیاست اندیشه و سیاست گرایی جهان عربستان و در کارشان نیز شیادانی که دکان سیاست گشوده اند - و می گشایند - از این مفهوم درون ذهنی و ساخته ویرداخته خیال باری و بصره گرفته اند - و می گیرند - مفید خواهد بود مراجعت به:

Hoveyda, Fereydoun; "Que veulent les Arabes?" (Paris, First, 1991) Chapitre 2, pp. 21-46.

را ، نا بخدا نه ، فتح خودوبیروزی " خط " خوین اعلام کردند و کرنای و کوس برداشتند" کاین منم طا ووس علیین شده" ! و در مژه برهم زدی صفت " کافر " را از کتارنا م وی زد و دند و خطاب پر لطف " برادر " را جایگزینش ساختند و گذشته هارا و آنچه را برایران واپسی از مرگ و ویرانی وارد آمده ، به فراموشی سپردند . پیام دادند و پیام گرفتند ، فرستاده روان کردند و ایلیمی پذیرفتند ، بعد ، چون کاربا لا کرفت و معرفکه کرم شد ، شتاب دکر کوشها بدان میزان رسید که دیگر در ذهن این عقب افتادگان ووا ماندگان از قاعده تیز تک اندیشه بشری جای نمی توانست گرفت ، خواستند ، بهشیوه " ما لوف و سیره " مختار ، رندی کردوا ز هردو طرف کندو دوشید : گاه برسانع زندگان کا برمیخ ، اعلام بی طرفی کردندیه تا کیدولیک ، در خفا و نهانی ، از کمک به مدام دریغ نورزیدند . (۲) اما ، در جمع و در کل ، از این بازی سودی سپردند و به هر راهی برگرفتند . جهان نیان زیرک ترا ز آن بودند که این کهنه ترفندها و این ناشیانه چشم بندیها را پذیرا آیند . همانها که دوخته بودند تهی ماندوهم اعتمادی والتفاتی از آنها که جسم می داشتند دیدند و به معنای واقع ، " خسال الدنیا والآخرة " شدند .

کرچه از مسیر سخن ، اندکی ، به دور مان می بردولیک گفتن دارد که در این میانه - و در کنا رشتها ، تصمیمه و حرکتها نا سنجیده و نا بخته و نامتعادل متولیان امامزاده " ولایت فقیه " - آن که بردتر کها و رجال میهن پرست و فکور و نیک اندیشان می بودند که از آغاز طرف برند - و برحق - رانیک شناختند و گرفتند . هم به زمان بحران و هم در حین جنگ سود بردند و هم برس سفره " گسترده " روزهای آتی منطقه " به یقین " برمدرخواهند شست و عزت و قدر خواهند دید و دست پر بربخواهند خاست . درجهل سنگ آورنا فرهیختگان مستقر بسر

۲ - علی اکبرها شمی رفسنجانی ، در نماز جمعه بیست و سوم فروردین میاه ۱۳۷۰ ، به کمک هاشمی که مدام و مدام میان داده شد اذعان کرد و به گلایمه از صدّا میان کمک گیرده گفت : " مایه شما کمک کردیم و شما خوب می دانید " ، حالا " نک خورده و تمکدان را ... " می شکنید ؟

خوان یغمای " ولایت فقیه " همین بس که گروهی شان ، پرشماره ، نسخه‌ای
کوشخراش همراهی با آن سفّاک پلیدسردا دندویه بلاحت نعره برآورده که لشیان
و سپاهیان جنگی و راپرانتی - البته ، نه خود آن نداده بندگان و نعره برآورده بندگان -
با یستی ، در کنای رودوش ادش سیروها مسلح آن دیوانه ، با " متاجا وزان " - یعنی
با همه جهان وجهانیان - به نبرد برخیزندو " برادر " رانجات دهندو " اسلام
تاب صدای " را !!

این نمونه ، شاهکار " ولایت فقیه " را در صحنه سیاست جهانی
بس است !!

برای سنجش عملکرد " ولایت فقیه " ، در صحنه سیاست داخلی ، تبیز ، زیاده
تصدیع نمی دهم و از شب تاری که برای مردم وطنمان ساخته اندواز مزرگ و
بیماری و ویرانی و فقر و گرانی و قحط و غلا و آشوب و نابسامانی و بیدادی
که بر میهیمان حکمران داشته اند ، سخن نمی گوییم و " شرح این حرمان و این
سوژگر " را به روزی و روزگاری دیگر محول می دارم و تنها و تنها به رونویس
بخشهاشی از یک کزارش ، که عیناً " ، در زیر ، نقل می شود ، بسته می کنم ،
که " تخدود حدیث مفصل بخوان ازین محل " :

در ، به اصطلاح ، قانون اساسی جمهوری اسلامی " - که خود " بنیانگذار
جمهوری اسلامی " و سرمتولی امام عزاده " ولایت فقیه " ، از همان اوان کار ،
جدی اش نگرفت و هرجای لازم آمدویه هرگونه که خواست درش دست بردازی برپا یش
گذاشت - دستگاهی پیش بینی شده است به نام " مجلس شورای اسلامی " (۲)
این " مجلس " ، در آن در هم جوش جمهوری اسلامی ، که " رهبر " دارد ، رئیس
جمهوری " دارد ، " مجلس خبرگان " دارد ، " شورای نگهبان " دارد و از همه اینها
گذشته ، ملخمه شگفتی به نام " شورای تشخیص مصلحت نظام " !!! دارد ، فرض

۳ - در پیش نویس این قانون و تائیدی بس از تصویب آن ، نام این دستگاه
" مجلس شورای ملی " می بود ولیک ، سناگهان ، بر امام " مکافهای دست داد ، و با " وحی " فرود آمد ، که غرض از صفت " ملی " همان
" اسلامی " است ! و به اشارتی از سوی وی ، در قانونی که ، به گفته خودشان ،
از سوی اکثریت عظیم مردم ایران تسبیل و تصویب شده بود ، به فضول دست
بردهند و آن دستگاه را " مجلس شورای اسلامی " خوانند !! که این ، شاید ، نخستین
تحقیر و تحقیق " قانون اساسی " کذاشی " امام " می بودوا اولین کرت اعمال
" ولایت فقیه " و محجور شمردن و فاقد اهلیت داشتن ملت ایران ، در برای خواست
دل و سلیقه ، یک فرد خود را " ای و مستبد و باغا " گاه ، به عنوان " ولی فقیه " .

براین است که ماحب بخشی با اهمیت است و بررسی این فرض نیز، گهگا مکردو خاکی می کندویال و دمی می کیردو آواشی درمی دهد. دریکی از این گردوهای کردنها - که، البته، بر عایت منافع یکی از دسته های مתחاص و متحارب ملایان حاکم، بادسته ای دیگر، صورت پدیرافتاد - در تاریخ هشتم آبان ۱۳۶۹، سی تن از نمایندگان "مجلس شورای اسلامی" خواستار آمدن دکمه تحقیقی و تفحصی دروزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی آنجام گیرد. مخبر کمیسیون آموزش و پرورش "مجلس، گزارش تحقیق و تفحص آنجام گرفته را در جلسه، مورخ یک شنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۷۰، قرائت کرد که گزیده های از آن در سطور زیرین عیناً آورده می شود (۲):

"با اهمیت وقت گذرا نیها و اهمال در ارسال اطلاعات و مدارک از سوی وزارت آموزش و پرورش آقای وزیر کمیسیون بعضاً به گونه ای تنظیم شده است که گروه تحقیق نتواند به اطلاعات مورد نظر دست یابد و همچنین عدم همکاری مسئولین با هیاء تهای تحقیق و تفحص به دستور آقای وزیر کمیسیون موقع شدیا همکاری عده کثیری از فرهنگیان عزیز کشور و جمعی از استادهای محترم، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات اطلاعات مفید و مستندی را کسب نمایندو ... به استحضار مجلس محترم سراسد:

"..... در حالی که بنایه گزارش بازرسان کل کشور در خیلی از کلاسها معلمین صدلی برای نشتن ندارند و داشت آموزان در سختترین شرایط به سرمی برند و از کمترین امکانات لازم برخوردار نیستند، از محل اعتبارات خارج از قانون محاسبات یکی از دفاتر ستادی که بایستی صرف هزینه های باز آموزی و اداری

۴ - روزنامه "کیهان" ، چاپ تهران ، شماره ۱۴۱۶۳ ، مورخ دوشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۷۰ ، صفحه ۲۳ .

آموزش و پرورش می شده است، بیش از جهل و شیوه
میلیون ریال جهت خرید اتو میل بنزینات و زیر
اختصار یافته است که اسادومدارک آن موجود است،
..... افت شدید تحصیلی و کمبود فرمای آموزشی و دبیر
رسیدن کتابهای درسی و نامتناسب بودن حجم کتابها با
ساعات هفتگی، کمبود وسائل آموزشی، اداری
.....، کمبود نیروی انسانی در دوره‌های مختلف
تحصیلی، کمبود وسائل ورزشی، استفاده از نیروی انسانی
مازاد بیشترهای سازمانی مصوب در ادارات، وجود
حسابهای بانکی غیر ضروری و غیر مجاز،، از جمله
مواردی است که در اکثر گزارش‌های بازرسان کل کشور
مشاهده می شود.

" همچنین موارد خاصی از قبیل سوءاستفاده مسئول
هلال احمر، در ارتباط با فروش قسمتی از لوازم التحریر
سهیمه، مدارس در بازار آزاد با اطلاع رئیس آموزش و
پرورش، افشا، و فروش سوالات امتحانات سوم راهنمایی
در خرداد ۱۳۶۸ دست بردن در تمرات و تغییر دادن
آنها اخذ شهریه‌های کلان و اجاره‌ای تحت عنوان
خودیاری حتی تا یک میلیون ریال و بیشتر در شهر تهران
و اخراج تعدادی از دانش آموزان از مدارس به علت
عدم پرداخت شهریه"

" قرائت بقیه، گزارش، به جلسه، بعد موقول
شد.

به ظن غالب، آنچه رفت مارا بس است و تیازی عیان به "بقیه، گزارش" در
"جلسه" بعد "مجلس شورای اسلامی" نیست !!
باری، دووجهه، غم افزای و عبرت آمیزاز" ولایت فقیه" را در عمل و در
اجرای دیدیم، آن " ولایت فقیه" که سید روح الله خمینی برایش بدانسان
جامه قبا ساخته است، آن " ولایت فقیه" که در صفحه‌های آتی به شرح و
توصیف و بررسی و نقاش خواهیم کوشید و خواهیم دید که :

"کبوتری که در این آسمان گشایید بال
دکرامید رسیدن به آشیانش نیست" (۵)

بگذریم ؟

به زمانی که مجموعه، یا داداشتی این بند، پیرامون کتاب "کشفا سار" سیدروح اللهم خمینی، در شهریورماه ۱۳۶۹، منتشر شد و در میان اهل اندیشه و نظر دوری زدوازسوی بسیاری صورت قبول یافت و فراوان شماری این کمترین را باسلامی یا سیاسی، به لطف تام و عنایت تمام، نواختند، تنی شش هفت از رفیقات - که کوزرفتاریهای چرخ و ناسازگاریهای آیا، دیری است این بند، را از درک فیض حضور و حظ مجالستان بی نصیب و مهجور گذارد و همه‌شان "محرم راز...، وما به ناز" آند - برخی به تصریح و جمعی به تلمیح، با زخم، برخی به تندی و تعنت پربرند، تاختند و جمعی به انتقاد محبت آمیزلب به اندرزم گشودند، که روزگار دکتر گوئه شده است وزمانه را رنگی توبه‌گوئه آمده، هم‌دوران هیتلر و هیتلریان سپری شده و هم سیدروح الله خمینی مرده است و رفته، در مجموع، این یاران شاطر برآن می‌بودند که در شام تا رجها نسوز اندیشه‌های هیتلر و هیتلریان و در غروب خموشی خمینی و خمینی زدگان، دکتر باره مطرح ساختن ایشان و آرائشان بیوقوت است و بسیار دیدی و در لحن کلام این دوستان گرامی، در نظر این بند، نه تشدّد که، غباری سخت لطیف و رایحه‌ای اینیری از سرزنشی رندازه و ملامتی مشقانه درک می‌شدوکوشش این بند، را تا به هنگام ارزیابی می‌فرمودند و بیموقع و بیمحل می‌شمردند، ازا این مهریانان، یکی دو شان، مرا نکوهیدن گرفتند که ما به عصری می‌زیم که امیرا توریهای بر جلالی یا یه گرفته بیرآزوها و امیدها و آرمانهای شگرف و دیرپا رشته زیستنان از همی گسلدو، اگرنه ذات و طبع خودان دیشه‌های برپای سازنده‌شان، که را هرفته‌شان، در محل شگ و موضع تردید فرار می‌کیرد و دلهره‌ها و تلواسه‌ها و در پی آن، نا امیدیها بر دلها می‌تشیند که، پس، آیا هزاران هزارا می‌دی که برپا دشدازندگانیها که در ره آرمانها به شهادت انجا میدهند و همه حاصلی جزیا دیده دست نداشت؟! به زعم این دوستان

۵ - از قطعه شعر "باغ"، اثر شاعرنا مدار معاصر مان، فریدون مشیری
در مجموعه "ابروکوچه" .

بزرگ‌اندیش، مادرجهانی به سرمی بریم به حیرت گرفتا رو به سرگشتنگی دجا و ودرا بن زمان شکر-دیگر جای این واپس نگریها نیست، هرچه هست آینده است، آینده‌های متلاوه، آینده‌های پرشکوه، آینده‌های انسان آسمان‌گشایی! می‌اندیشیدم که پاسخ این منتقدان ژرف‌بین را در دیباچه حمزه‌ام، پیرامون "کشف اسرار"، از پیش‌تقدیم داشتم ولیک، علی الظاهر، کلام را رسائی مکفی نمی‌بوده است و تجدرادرد می‌داشتام بر قلم جماری نتوانسته‌ام کرد. به هریک از این مشغقات پاسخی در حد توان اندک و بخاست مزح‌اتم، تقدیم گردم که سیاست‌دان را - وته، بدینقین، همه‌شان را - به دل نشست - ویا، این بندۀ چنین پنداشت و میدادشت - آمادرا بین میانه‌شاهد نیز از غیب رسید:

"محله، تاریخ نظامی" وزارت دفاع اتحاد شوروی، به سردبیری سرلشگر ویکتور ای. فیلاتوف (۶)، در شمارهٔ ماه نوامبر سال ۱۹۹۰ خود، دست به چاپ ترجمهٔ گزینه‌های از کتاب "شردم" نوشته آدولف هیتلر، زد. سرلشگر فیلاتوف برآن است که، رام‌رام، و با جانشین شدن نسلها یکدیگر را، گان کشتنی اتحاد جما هیرشوروی، به دست نسلی نومی افتند که افرادش و خنگریها و خونریزیهای فاشیسم آلمان را به یاد نمی‌توانند و ردوله‌دانی‌ای داشان با آرایی که زمینه‌ساز آن کشته‌ها و پرایانه‌ها بوده است آشنا ساخت (۲).

از دیگرسوی، روزنامه "کومسومولسکایا پراودا"، نشریه "سازمان جوانان" حزب کمونیست اتحاد شوروی، خبرمی دهد که، برای تختین سار، کتاب "شردم" هیتلر، در اتحاد شوروی طبع و نشرخواهد شد (۸). قبیل و قال مدرسه‌ای و پژوهش علمی پیرامون خمینی و آراء و تعبیت وجودیش در مرآکز تحقیقی جهان، بازاری سخت گرم دارد و توبه‌منو، نوشته‌هایی

Viktor I. Filatov - ۶

۷ - روزنامه "اینترنشال هرالد تریبیون"، چاپ زوریخ، شماره ۳۵۴۹،
مورد ۸ زانویه ۱۹۹۱.

۸ - روزنامه آلمانی "دی ولت"، چاپ هامبورگ، مورد ۱۹ نوامبر
۱۹۹۰

بدیع و نظرهایی جالب از سوی صاحبان اندیشه عرضه می شود، فی المثل، اخیراً "، پروفسور هاینس هالم (۹)، استاد کرسی خاورشناسی، در دانشگاه شهر تویسینگ، آلمان، به کندوکاو در این باره پرداخته است و نتیجه گرفته که در درون تهرت جهانی اسلامی، به سبب موقع ویژه ایران و پایانی اتفاق رخورد اکثریت بزرگ ایرانیان به مذهب شیعی، " انقلاب اسلامی " رویداده در آن کشور یک استثناء به شمار است و " انقلاب خمینی قابل صدور نمی بود " و نعم توانت بود (۱۰) .

در کتاب پیشتمان نا آگاهی وصف نا پذیر سید روح الله خمینی و اند راس آراء و کهنه‌گی اندیشه‌ها بیش را بازنمودیم و نمودیم که در ظلمات بین‌الملل وی نمسوشی که کورسونی از معرفت پیشنازته دیدگان را نمی نوازد و از زمه‌بر درکار او، نهعله‌ای کم تاب که، پرتو حقیری از گرامی داشت‌گره‌گشای وهستی بخشی بشری نیز به بیرون نمی تابد. هرچه هست تاریکی است، سردی است . نوشته‌های او، از جمله کتابی که امروز به مقدش دست می آزیم، سراسر کورس مهمی است و از آغاز تا انجام کژذوقی . اما همین شخص، با این جهان بینی بوسیده و سطحی ، به اقرار مودیانه خودش ، " خدمعکرد " و زمام گردن و آنچه را در ایران مامی کدشت - و بعداً ، بدان نام " انقلاب اسلامی " دادند - از همکنان - از مدعیان پرشماره " رهبری " و " پیشوائی " - در ربوود حکومت خود و ملایان دنباله رزو و همدادستان خوبیش را علم ساخت . اینک مرده - ریگ خواران وی - طایفه‌ای از ملایان بی بنیاد و بیفرهنگ و بی‌آزم - بر مستدفرمان نفرمایی خود که مهتكیه زده اند و در راه حفظ و نگاهداشت خوبیش و انسا شت کیسه آز و سرپوش تهادن بر بیکفا پیشها و بیلیا قتیهای خود چه ماق مرگ زای تکفیریه دست گرفته اند و تبرجا نگرای " افسادی الارض " و نیزه نیستی ساز " حرب با خدا " را به سوی هر کس به مخالفت اش پردازد،

۱۰ - مراجعت شود به مقاله جالب و مستدرک پروفسور هالم در روزنامه " زود دویجه تایتونگ "، مورخ ۱۶ و ۱۷ فوریه ۱۹۹۱ .

بی امانت، رهایی سارند (۱۱) . اما از این حوزه‌بازهای پلیدوآدمکنیهای تنگی‌که درگذریم، شهسواران عرصه‌ای بدبخت‌درمان این فیله‌مردی نمی‌ستند که به جدالش برخیزند، به استیزش کمره‌مت برپنده‌نشود شایسته؛ رزم فکری و مقابله عقلی اش ساختند، واگر، گاه‌گداری، سخنی از این بیعایکان می‌رود و به میانه‌ی آید از روی ضرورت است و بداقطای لزوم نگاهداشت دامنهٔ مقاول و تکمیل مطلب.

در این بکمالی که ارتعریروطیع جزوّه نخستین ارایین سلسله‌بررسیها گذشت، دست پروردگان ووارثان سیدروح اللهم خمینی فراوان چشم‌ها بیازی کردند، فراوان شعبدۀ‌ها به جهان و جهانیان نمودند و روزگار زخمها شیوه‌ول انگیز از شیخ بیداداینان خورد. به کوتاه سخن، کنند و سوختند و غارتیدند و همراه پای دین و بدحباب اعتقادیها دندکه به بیش بینی حکیم فرزانه‌توس:

"**ریان‌کسان از بی سودجویش بحویند و دین‌اند را رندبیش**".

سرمشق این طایفت، به ادعای درست خودشان، نوشته‌های "اما" ایشان است - "اما من" که در تعظیم‌بیحدو بیمرز، ولیک بیحاصل و بیبهوده، می‌کوشند و می‌خواهند، شاید، قداستی ارزاسی وی دارند و قیامتی روحانی سرفات آرائش بیوشا نند. این مریدان متنعم از خوانگی‌گسترده؛ جهان‌جموئی خمینی، سوننه‌های سیما به ونا همکون و درهم ریخته و مفتشش و مغلوط وی را تا نزدیکی‌های "وحي" خداشی بالامی کشند و آن‌ای را که بدان "آنار" به چشم چپ متواتر نگیریست به تعذیب و تعزیر محکوم می‌دارند، و مرا دومطلوب از همه

11 - نگاهی کدرا به پیشینه، این طایفت هم‌دست با ساریست روح‌الله خمینی نیک‌سی ناید که خاستگاه اجتماعی - طبقاتی ایمان، عده، حاشیه و تواریخی که‌ما ه ترس و کم فرهنگترین فشر حامیه ایرانی - اعم از شهری و روستائی و بالآخر، روستائی - می‌بوده است و ایشان، بیش از هدنسی ساچمه‌ی و تشکل دستهٔ خاص خویش، زندگی معلوکی را، انکلکونه، یا مکیدن پس‌مانده، حاش طبقات کم در آمداد اجتماع ایرانی، می‌گذرانیده‌اند. ایمان، اینک، سایدا، و آرمانی، به لاف و علو فرسیده و به دسته‌ای خطرناک خونخوا رسیده‌ساخته‌اند، قاضی القصاصات بیشتران بدانسان "شورشکم دم بهدم" تاخته است و جان‌خمره‌ای ارمده ساخته و بدان، و به کبیمه‌ی بایان جیب‌لباده از خواسته‌ستی ساخته که دیگرش نیان جنیدن سماشه و برروی تخته‌ای چرخ دارد بدنیسوی و آن‌دوش می‌گشند!

این تلاشها مژرو عیت بخشنیدن به خود است و به پایه های حکومت جباران و مکارانه خوبیش و در عین حال ، نیک می شایان ندکه جهد ما برای شناخت و شناساندن این " آثار " عزمی درست بوده است و حرکتی منطقی و عملی به موقع و کاری بهجا . متولیان بتکده " خمینی یا و های بسیار با فتنه دارند : تازنده بود و بود حقیرانه ، و وقیحانه ، مدحش می گفتند بدآن امید که چیزی دردها نشان افکنند و اینکه مرده است و رفت ، ازو " امام مزاده ای " ساخته اند ، که به گفته مشهور " حرمت امام مزاده را متولی نگاه می دارد " !! این دلیستگان به مقام و شبکتگان منصب و این نفع جویان خریص سیری ناپذیر با همه دعویشان در پایین داشتندی به اسلام ، کار " اسلام " را بدان جای می کشانند که وسیلتی برای توجیه و تشریع جاه پرستیها نا مبارک و سود طلبی سایی پایان آنان باشد و در راه اعتلای مقام آن " امام مزاده " - که ، فی الحقیقت ، برای این نوکیسه ها معجزه کرده است و کرامت آنها بست پرستی و نعاد پرستی را بی پروا نمی کنند . از آن میانه مثالی و شاهدی می اوریم مطلب را : آخوندکی بیمایه و بی فرهنگ و ولنگار در دفاع از " تائی سیس " حرم امام خمینی " ، فراوان رطب و یابس به هم می بافدو چنین خزعبلل می نویسد (که از آوردن همه آن ترها ، برای پرهیز از دل آشوبه ، خود را ری می کنیم و به ذکر گزیده های بسته) (۱۲) :

" در چهارگوش ایران هرجا بقمعه و معجزه و ضریحی برپا شده ، اگر هم در مواردی از صحت و احالت تاریخی سرخوردار نباشد (۱۲) ، بیانگر زرقای عقیده و ایمان و عشق و علاقه ایرانیان ... است ... مردم ما ، این بقعده هارا به علامت ایمان به تقویا و پاکی و علاقه هر استی و درستی و احترام به قدرت و شجاعه ... با عشق و شیدا شی تمام بپاداشته اند ... " .

۱۲ - روزنامه " اطلاعات " ، چاپ تهران ، مورخ پنجشنبه ۷ خردادماه ۱۳۶۹ .

۱۳ - تاء کیدار این بسته است . م . ت .

تا اینجای نوشته، آخوندک، با لاحص‌باجمع این دوستکه که این مقابر
 "در موادی از محتواها مالت تاریخی برخوردار" نیستند و مردم آنها را "به
 علامت" ایمان و علاقه و احترام.....، برپای ساخته‌اند، توجیهی است
 غیرقا بل انکار و تبلیغی است غیرقا بل شردید است پرستی را. مردک اگر
 اندک آگاهی از باورهای دینی دیگر مردمان می‌داشت و دیگر کتابهای هزار
 سال بیش امثال بیرونی (۱۴) را، آن هم به اجمال، خواهد بود (البته،
 هزاران کتاب پس از آن پیشکش!)، می‌دانست که شمنان نیز در نمسار
 بردن به اقسام و درسیا پیشا و شان به همین گونه، و عیناً "به همین گونه،
 تعبیرها و حجت‌آور بیها توسل می‌جویند و برآشند که بتان را" به علامت "چیزی
 می‌برستند و نه خودان پیکرها را سده می‌برند، به باور برستندگان بتان،
 هر یک از منتها "علامت" چیزی و "نماد" مفهومی است همچون خدای آفتاب،
 خدای روز، خدای نیکی، خدای بدی، واپیتان نه ذات و نفس آن چوب و
 سنگ و گل را می‌برستند که به تبریز و مفهومی که در پس آنان هست نمسار
 می‌برند. اینکه این آخوندک لقب گرفته به "حجت الاسلام والملمین" - و در
 حقیقت، "مدعی الاسلام" - چگونه اسلام را - اسلامی را که صلای توحید در بخش
 عظیعی از جهان در آنداخت و، دقیقاً "با این نحوه" فکر جنگیدن آغازید که
 جوب و سنگ و گل را نبایستی به عنوان "علامت" ، "مظہر" و "نماد"
 خدای یکتای بیهمتا پرستید - با این آراء تا پذیرفتی آشنا می‌دهد ،
 بررسی است که تنها با آنکه کرامات سید روح الله خمینی می‌توان برایش
 پا مخی پافت و گرفته خردواری انسانی را در این میانه کاری نیست ؟ در وسط
 اینهمه سخنان نا مربوط و نا مرتبط، خردکار از آدمی مات است و منظر!
 باری، به دنباله، اظهار لحیه‌های آخوندک بازگردیم :

"...، کجا ای امام خمینی از این امامزادگان
 و احباب الطیبین کمتر است؟ فرق امام خمینی با امثال
 حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) یا حضرت احمد بن موسی (ع)
 (شاهزاده) جست؟ بدجه دلیل مقام این سرگواران از

۱۴ - ابو ریحان محمدبن احمد، ریاضی دان، محقق و فیلسوف ایرانی متولد
 سال ۴۶۲ و متوفی به سال ۴۴۰ هـ . ق .

"ایشان بالاتراست؟..... آیا فرق آنها جزای است که امام، در همین نزدیکیها ساده و آسان در دسترس مابوده [۱] و ما اورادیده ایم و با گوشت و پیوست و خون [۲] احساس کرده ایم؟.... حقیقت آن است که هنوز امام در هاله "غیبت تاریخی" [۳] و "فاطمه" زمانی "قرار نگرفته که از مادر شود دوری او... در جسم ما هیبت آمیخته با ابهام و تقدس و تعظیم و نواضع باید از آن گویند که در مورد این بزرگان یافته است!... این یک نکته مهم روانشناسی تاریخی [۴] است... امام حتی از این بزرگواران احقر به احترام و اولی به تکریم است زیرا هیچک از این بزرگان این توفیق... را نیافتد که بترجم پرافتخار اسلام را بر فراز کشور ایران و نیز سراسر جهان [۵] ، بر افزایند [۶] "

و سپس، برای آن که به پرت و پلا گوشی خود رنگ بیان فکری عام و همه گیر دهد و "امام" خویش را بگانه موضوع این بیهوده حکم و نا معقول رأی جلوه ندهد، و، به بیان ساده، برایش شریکی بتراشد، به افاضات خود چنین ادامت می دهد - آن هم درباره فردی که همکار شنید می شناسد:

".... ما، شهیدگران قدر حضرت شواب صفوی.... را نیز کمتر از آن بزرگواران نمی دانیم...."

و، در پی آن:

"... چهیں توفیقی برای هیچک ارباب رکبان و امام را دگان واجب التعظیم فراهم نیامده است و

۱۵ - ناء کیم از این بند است. م.ت.

۱۶ - و برایه این استدلال خنده آور، در نظر آخوندک، "امام" از چهارده معصوم هم "احقر به احترام و اولی به تکریم است" زیرا ایشان نیز، هیچکشان، "ترجم پرافتخار اسلام را بر فراز کشور ایران و نیز سراسر جهان" [۷] بسیه اهتزاز در نیا وردند!

امام، از این وجهه نظر بر آنها پیشی گرفته است. از اینها گذشته، سلط و تطلع امام برقه و فلمه و عرفان و به خصوص ژرفای بعد عرفانی او کدر اشعار وعزلهای عارفانه او، پس از مرگ او اشکارش ([۱۲])، از اودرمیان رهبران اتفاقی جهان موجودی استثنائی ساخت ([۱]) (و به خصوص اشاره می‌کنم به ماههای شان به احمدآقا و همسرا یشان ...). اگرکسی مدعی است اما مزادگان ... از جهات علمی و عملی و مبارزاتی وجهاد و شجاعت و شهامت از امام خمینی برتر بوده‌اند، برآورست که این نکته را به اثبات رساندم مارا از گفته‌مان برگرداند ...).

(و آخوندک، با این جمله آخرین، مج خوبی را بازمی‌کنید که از اصول ابتدائی فقه نیزنا آگاه است زیرا که و مدعی برتری "امام" است و، بنابر قاعده "البيّنة على المدعى" ، اوست که با بد بیانه و دلیل و مدرک و شاهد بیان آورد و ارائه دارد ، بنآن که همه‌ابنای روزگار بگردند و عوی را از گفتگو باشند برگرداند ([۱])

و بعد آخوندک، با وقاحت تام و بی‌آزمی تمام حاصل حجت است آوری حریفان احتمالی را - که خود دیوی، دو سطر بالاتر ، مصراً نه و، جنان که دیدیم ، خلاف قواعد اولیه استدلال ، خواستار می‌بوده است - پیشا پیش تخطیه و رد می‌کند و می‌نویسد :

" اما پیشا پیش می‌گوییم که چنین مدعایی [یعنی برتری اولیه] واقطاب بیزرنگان و اما مزادگان بر می‌شود روح الله خمینی] قابل اثبات نیست ... " ([۱]) و برتری خمینی به این مطالب متکی است که " هیچک از بزرگان و اما مزادگان و علماء و

۱۷ - تأکید از این بند است، تهدید میزان فهم ادبی و سطح شعور فلسفی / عرفانی آخوندک را . م . ت .

فقها و زهاده عتاد اهل جهادجا معتبر امام خمینی را
نداشته اند [۱۸] ابرقدرتی را شکست نداده و
رزیمی را سرنگون نکرده و نظام مقندری رایه وجود
نیا ورده است ..."

مذاخ سخیف گوی ، که گوی چاپلوسی را درخم چوکان هرزه درائی دارد، ابا طیل
خوش را بدنیسان بی می گیرد :

" مردان مخلص و مجاهدی چون زیدین علی بن -
الحسین و حسین بن علی شهید فخر، با مجذوبیتی از خود
شده در عشق و عرفان ، چون مولانا محمدبیخی روی و خواجه
شمس الدین محمدحافظ شیرازی در وجود امام خمینی
یکدیگر را ملاقات کرده بودند؛ امام خمینی شیخ طوسی
و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی را تاسید شرف الدین و
کاشف العطا و علامه امینی در خود جمع کرده بود
و یک تن، کارمیرزا [ی شیرازی] و سید
جمال [الدین اسدآبادی] را توأم آنجامداد....
آنچه در دوره امام خمینی تحقق خارجی یافت، در طول
تاریخ انسانها ... نمونه ندارد...."

باری، این بند، از آوردن اینچهین انبوهی شکرفا زمهمل، هم خسته شد
و هم شرمکین و دوستانی را که شوقی به قراحت کامل مدیحه - والبته استفادت
واستفاضت نام و نعام ! - باشد به متن مطول آن " چاپلوسی نامه " انتشار
انگیز - که ماننده اش بسیار است - رهمنون می شود - به شرح ذیل شماره
۱۲ " دیباچه " حاضر، سهل است که آدمی قلم رایه هرسوی که دلنشو سودش کشید
بجرخانه دوزبان رایه هرجانب که هوس کرد و نفعش خواست بلغزان دولیک مرد
خود منزد مام قلم ولگام زبان رایه کف خواهش دل و هوس جان واقعیتی سود
رهنمی سازد، شاء ن انسانی اجل است که به امید لقمه نانی و چند روزه مقام

۱۸ - که این ، به اصطلاح ، "دلیلی" که آخوندک بدان اثکا کرده است خود
ادعا و عین ادعا است و اصلاً "وابدا" چیزی را ثابت نمی تواند کرد، ادعای
به جای " دلیل " جاز دن از مقوله سفسطه است و مغلظه و نه کار مردان اندیشه
و خدا و تدان رأی .

به مذا حبهاشی چنین حقارت آور دست زند!

اگر سید روح الله خمینی، برمغز خود فشار بسیار آورده است و چند ده بیتی "نظم" سرهم کرده - که برخیشان با قواعد شکلی اولیه و ساده، نظم پردازی نیز اصطراق ندارند، تاچه رسیده مفهوم و مضمون "شعر" - و اسنک، میرا تخوا ران کم مایه اش آنها را "شعر عرفانی" جای می خواهند - آن هم به فرهیختگان شعر شناس و عرفان پزوه ایرانی! - کار سامه عمل خود وی، به گونه ای انکار ناپذیر، می تماشیاند که اوهزاران فرسنگ از مقاهمیم طریق و معانی دلکش و بدیع عرفان فاصله داشته است و چیزی از آن جهان سورانی و عالم روحانی و سیر معنوی درنمی توانسته است بیافت و وی را بدان خطه بهشت آثین نهرا هی بوده است و سکداری و نهکذری . داعیه داری عرفان و بر تخت ایران خدائی، به خود کا مگی وجتا ری، تکیه زدن، با یکدیگران سازگارند و سخت ناسازگار، نه ناسازگار که از هم متنافر و بروی هم رشتن چندیمت "نظم" و آغشتن ویا آراستشان به زیوری ازوازه های چند پهلوی و پرا سهام، ولیک فالی عرفانی / حصانی، کار را توجیه نمی تواند کرد و ناسازگاری و تنافر را مرتفع نمی تواند ساخت . مگر ازدها خیمی چون شیمور گور کان راجای آن بود که با خواندن آیات شریف کلام خدای آب پاکی بر اعمال شنبیع و تنگی ن خویش ریزد و دفتر سیاست اعمال خود را بشوید و مطهر و طرا هر سازد؟ مگر "محتسب" رسوا، امیر مبارز الدین محمد آمل مظفر، تلاوت قرآن مجید نمی کرد و تابد لاباد بدنام و گندآواره باقی نماندو باقی نخواهد ماند؟ " دوم دگفت چون نیم کردا رنیست ."

دواین میانه، در میانه آنچه گذشت و می گذرد، دلم برحال وطنم، سر حال هموطنانم، سر حال فرهنگ جهان افروز و دیرینه مال و فاخرو بحر حلال و هستی سازوهستی سان و هستی گسترش می سوزد که "عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟" چه شده است که شوم جندي، زشت زاغی و بدآوار غربای را گله ای از کرکسان مردا رخوار بیران شده اندتا برجای همای فرخ بال فرهنگ زیبای ویزرا و پریا را ملت ما بشنا سندوا بحد خوانی را که خبری از عرفان انسان آفرین و انسانگرای ایران زمین شدار دوآوائی گذرا از آن مقام دلنشین به گوشش نبا مده، عرفانی مردی بشنا سندش وبشنا ساندش؟" تفویض تو ای چرخ گردا ن تفو!

سید روح الله خمینی نه به چهارده سده پیش و اپس می نگرد که واپس نگری و واپس گرایش از هجده سده تیز درمی گذرد، آراء وی عتیق است عتیق و حتی

از آراء ونظرهای امثال این دیغان و مرقیون و مانعی نیز کهنه‌تر، اگر مقاومتی اجتماعی کنیم به این نتیجه متفق و مسلم می‌رسیم که خمینی انکار این کهن اندیشه‌گران را نیز درست نداشت است یافت و پای رفتاریا این سترگان دنیای باستان را و نظر را نیز نداشت. خمینی پدیده، یکانهای است در جهان اندیشه‌وستگواره، بیجان و بیرون و بیحرکتی در میانه دنیای زنده و پرکوش و پرتوان و پرتحرک و پویا و به پیشترانده و پرکت گسترفاکر انسانی - آن سیرلایزالی که درینگ نمی‌آورد و زمان حال را نمی‌شناسد، پا بر شانه گذشته می‌نهد و گردن می‌کشد و مدمی کوشدمی کوشند تا هرچه دورتر، هرچه با رورتر و هرچه شتابنده تر مرزهای غیرقا به دسترس آینده را دربرها بر دیدگان مشتاق خویش مجسم سازدواز چشم، امددست یابی به دست نایافتنیها سیراپ شود. در این سیرو در این تکا پوی جاودانه نه درینگ راجاشی است و نه درینگی مردی چون سیدروح الله خمینی را، این عرصه ناپیدا کراین، جایگاه شیردلانسی است که جرا، ت پنجم در افکنند با ناشاخته‌ها را دارند و برس آشند که کنور آینده را بگشا پندو "قلعه سنتگواران" مجھولات را زیروز برسازند، در این آوردگاه برجوش و پرخوش سنتگواره‌های سیرون آمده از اعماق قرون تا ریک گذشته‌ها، در زیرسم سمندرسکش و بادپیمای و آسان پوی شهواران خستگی ناپذیر اندیشه، خوردونا چیزی شوند، گردمی شوند، دودمی شوند و پرهوا می‌روند. با مدادان روزنامه‌ای رسیده از آلمان را ورقی می‌زدم و به گفته، قدماً تفعی می‌گردم. ملیح کنایت دلنشیں، یکیشان (۱۹) نقل قولی از هترمندو هترپیشه، نا مدارجها، چارلی چاپلین، می‌داشت درباره، هیتلر، چاپلین، با کنایت طنز آمیز خود گفته بودکه "آلما نیان را شوخ طبیعی اگر اندکی بیش می‌بود، هرگز دلنقکی دوره گردا به عنوان 'پیشو' بسر نمی‌گزیدند"!

و این گفته، این بندۀ را به این فکر فرو برد که ما ایرانیان را چه....؟ مارا چه، اگر اندکی بیش با کم می‌بود، بداین فتنه‌ها نوزگرفتار نمی‌شیم؟

نمی داشم و پاسخ گفتن را برترمی نایم !
 اما ایمان قاطع دارم، با تسام وجودم، که گرچه در خرابات جهان،
 و در کشمکش روزگار "صوفیان" واستدند از گرومی همه رخت "و تنها" دلقوای
 بود که درخانه خما ریبانند "، مردم نیک سیرت و روش ضمیر و پولادوش میهیں
 ما - که از جسمه گخورشید آمده اند و به پردازی همیشه بهار نیک بختی نیز رسید
 خواهند - نه دیرکه زود، خویشن را، و تنها با انتکاء بتوان شکفت انگیز و
 بی بدیل و بی همانند خود، ازین ورطه بلا نجات خواهند بخشید و بیوایائی
 ابدی خویشن را به سوی خطه فرداها ارسخواهند گرفت . مرواری در تاریخ ملت
 بزرگ و پرگاندیش ما می نمایند که در گذرگاه زیستشان ، اگر، گاه، ابلیسانی
 محاک و شرداه برایشان بسته اند و یادگاری آدمی خواره ، به جادو، فریته -
 اندشان ، در مسیر مقدار و محروم توفیق و روز بیشان تغییری دادن نتوانسته اند
 - و نخواهند توانست .

* * * * *

* * * * *

باری ، اینک در بی مقصد و هدفی که برای خود بگزیده بودیم نا ، "به تدریج، نوشته ها و آثار سید روح الله خمینی را به زیر ذره بین نقد و تحلیل " اوریم و "آنچه را که در لابه لابه سطور نهفته مانده و ناگفته، آشکار" سازیم، وا بن را خدمتی دانستیم و می دانیم، ایران و ایرانیان را، ایران فردا و ایرانیان فردارا - پس از بررسی کتاب "کشف اسرار" که سال گذشته صورت گرفت (۲۰) - به نقد کتابی دیگرازی دست می آزیم، کتابی که، بهتر از از همه نوشته های خمینی، دیدسیاسی ، و اندرانیار آراء کشور مدادری و مملکتداری

۲۰ - توانگر، دکتر مژباران ، "نا آگاهی و بوسیدگی" ، سیری در نوشته های سید روح الله خمینی ، کتاب نخست : کشف اسرار، (لندن ، نشر نواران ، شهریور ماه ۱۳۶۹)

اور آشکار می سازد: " ولایت فقیه " (حکومت اسلامی) ،
این بینده نوشت که داعیه داران رهائی ایران "... اگر بکار رود و
آن هم به نیم نگاهی، نوشته های خمینی را خوانده بودند، هرگز و هرگز جرأت
آن نمی کردند که، چنین دست بسته و ذلیل، خود را وکشور را به زیر نگیں
نکبت با روی بکشانندودر آن ادب ارود آن ورطه هراس اشکنیز جور و ستم و اندوه
و مرگ رها سازند" (۲۱) . در این میانه، کتاب " ولایت فقیه " - که " حکومت
اسلامی " را، در دیدست دروح اللہ خمینی، توصیف و تشریح می کند - واجد
اهمیت و صاحب وزن بسیار است و بالآخر درباره، این کتاب با یادگفت که کاشش
ایرانیان، خوانده بودند، ما ایرانیان خوانده بودیم ! کاش ! سی شک و
سی شبھ، اگر کتاب موضوع سخن خوانده شده بود - خوانده بودیم - سیرحداثات
و جریان رویدادها، در کشور بلژیک ماجرا این می شد که ندو جزا این می بود که
هست .

۲۱ - کتاب اخیر الذکر، صفحه ۵

شکل کتاب و معرفی نسخهٔ مورد استناد

کتاب " ولایت فقیه "، در مقايسه با کتاب " کشف اسرار " - که پيش از زين ، مورد تقدیم و تحلیل ما قرار گرفت (۱) - از نظر بخت و نحوهٔ تنظیم ، پیشرفتی است؛ جمله‌بندی دارد، " پاراگراف " گواری دارد، فهرست دارد و فصل بندی - هر چند نداشته باشند - هر چند در تعیین و تشخیص جمله‌ها ، ضایعه‌یا موابطی منحصر و نیز قوا عدمرسوم، به دقت شایسته، به کار گرفته شده است. حای جای، علامتهاي استوار توصیی امروزین ، همچون " ویرگول " ، " پرانتز " ، خط فاصله ، " گیومه " و امثال آن نیزه کار رفته اند.

جاشی در سراسر کتاب از تاریخ و محل جغرافیا شی نوشتن کتاب ذکر ری شرفة است و محل چاپ نسخه نیز ناشی نوشته و ناگفته مانده و خواننده جستجوگر و کنجکاو را گزیری نیست مگر آن که ، با تکیه به اماره‌ها و قرینه‌هایی، معلوم سازد که کتاب در کجا به چاپ رسیده است. این نارسانیها و دیگر نتیجه‌های موجب افتاده که معرفی نسخه‌ای از یک کتاب چاپ شده ضرورت پایاند، اگرچه نامتعارف و غیر معمول می‌نماید، معرفی نسخه، معمولاً " برای نوشته‌ها و جزوه‌ها و کتابهای خطی انجام می‌گیرد و آنچه به چاپ رسیده است، عادت‌سا "، حاوی مشخصاتی است که، خود به خود منیک ، نسخه موربد بهره برداری را معین و معلوم می‌دارد.

با ارجاعی، نسخه‌ای که در دسترس و مورد استناد ماست، در قطع ۲۱/۲×۱۴/۶ سانتیمتر به چاپ رسیده است بروی کاغذی ، از نظر کیفیت، متوسط، که با وجود ضخامت، خطوط چاپ شده در پشت صفحه را نیز، به گونه‌ای میهم، ولیک نا مطبوع و چشم‌آزار، نمایان می‌دارد. کتاب حاوی ۲۵۸ صفحه است و تحلیل با مقوای شیری رنگ‌براق انجام گرفته . روش چاپ، ظاهرا، " افت " است از روی چاپی پیشین که خود آن چاپ پیشین با حروف سربی ۱۸ با نسبه کهنه،

۱ - مراجعه شود به ذیل شماره ۲۰ " دیباچه " رساله حاضر .

دستی ، حروفچینی شده بوده است . اثر ظاهري چاپ ، نبود فرورفتگی حاصل از فشار فيزيکي نقش حروف سري برجسته کاغذ ، موردي چند تصحیح اغلاط و اصلاح کلمات با خط دستی (۲) وجود خطوط و سایه هائی که جزء لاین فک چاپ "افست" پست است (۳) همه ومه کوهندبر "افست" بودن چاپ سخه ما . حروفی که در چاپ نخستین بدهکار گرفته شده اند ، مواردی اندک ، شکستگی دارند (۴) . بدهکار گرفت حرف ، مثلاً ، "بد" وسط ، بدهجای "ب" "اول و يا" و "چسبیده بجهای" و "آخر تيزگاه گداری دیده می شود (۵) .

غلط چاپی در متنه بهم می رسدولیک نه زیاد (۶) .

برروی جلد مقوایی ، در بالا در طرف راست ، با حروف چاپی ۴۸ سیاه ، نوشته شده است " ولايت فقيه " و آنکی پائينتر ، با حروف ۲۶ ، " ((حکومت اسلامی)) " و در زير آن ، با حروف ۱۸ سیاه ، " امام خميني " ، از اين قيد و ذكر آخرين می توان تعبير كرد : " به قلم امام خميني " و يا " نوشته امام خميني " و يا " تقريرا امام خميني " .

در نيمه پائينی مقوای پشت جلد ، تصویر عکاسي شده اي از خميني است ، نشته ، چهار زانو ، پشت به ديوار ، عما مه بوس ، بدون عبا ، در برا بر ميزكى کوتاه ، پا يه . درسوي دست چپ وي شماري کتاب و جزو و دفتر است بر هم انباشته و در طرف دست راستش ، مفرشي با مخدعه اي . خميني خود ، به همانگونه که ، بنا بر نقل راويان ، عادت خوشيش ، در همه حالات ، می بوده ، نگاه به زرافكته است (۷) و به ميزك رو به رو خوش خبره شده .

۲ - صفحه هاي ۲۹ ، ۴۰ ، ۱۲۲ ، ۱۳۶ ، ۱۵۲ ، ۱۹۲ ، ۲۵۸ ، ۰۰۰ در اين رساله ، از اين نقطه به بعد ، هر کجاي "چه در متنه وجه در ذيل ، تنها ذكر شماره" صفحه با مفعه هاش می رو دو به هم راهش نام و ديجر مشخصه هاي ما خذو منبع مذكور نمی افتد ، مقصود شماره "صفحه" کتاب " ولايت فقيه " است که به معرفت سخه مسورد است ، اينک درست آريده ايم . في المثل " در ذيل حاضر ، غير رضي از " صفحه هاي ۲۹ ، ۴۰ ، ۰۰۰ "صفحه هاي ۲۹ ، ۴۰ " ولايت فقيه " موردا استداد ماست . ۴ - صفحه هاي ۲۳ ، ۴۱ ، ۶۷ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۱۵۱ ، ۰۰۰ "صفحه هاي ۴۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۸۷ ، ۱۹۳ " ۵ - صفحه ۱۹۳ ، مثلاً " ۶ - صفحه ۱۸۶ ، مثلاً " ۷ - بيراي نموته مراجعت شود يه :

Scholl-Latour , P. ; "Allah ist mit den Standhaften" ,
(Frankfurt/Main , Ulstein Sachbuch , 1989) , s.194.

در چاپ پشت جلد نسخهٔ مورداً استفادهٔ این بندِ تنها بک رنگ بر روی مقوای شیری رنگ به کاربرده شده است؛ مرکبی بدنگ قهوه‌ای با آندک غباری و سایه‌ای از چکری.

بر روی اول ورق نخستین کتاب، در درون مستطیلی که از هر لبه‌کاغذ بین یک و نیم تا دو سانتی‌متر فاصله دارد، در نیمه بالائی مستطیل، با حروف ۱۸ سیاه، رقمی شده است؛ "امام خمینی مذکوره العالی"، آندکی در زیر آن، در وسط مستطیل، با حروف ۲۴ سیاه، "ولایت فقیه" و در پائیش، با زیارت حروف ۱۸ سیاه، "({ حکومت اسلامی })" و دیگر، برخلاف روش معمول و متداول به روزگار ما، بر روی این صفحه ذکری از نام ناشرو محل و تاریخ نشر نرفته است. بر روی دوّم این نخستین ورق، درست دست راست پائیش صفحه، با حروف ۱۲ سیاه، نوشته شده است:

"امام خمینی (روح الله الموسوي الخميني)

ولایت فقیه

چاپ جدید: ۱۳۵۲"

بر روی این صفحه نیز نام چاپخانه، محل چاپ و تعداد نسخه‌های چاپ شده و ذکر آن که نسخه کتاب از چند مین چاپ اشراست، مذکور نیافتد. بر عطف کتاب چیزی رقمی نشده است و در آخر، بر پشت جلد مقوایی، تنها و تنها منقوش است: "بها ۱۰۰ ریال" . والسلام!

کیفیت چاپ، که با حروف ۱۸ انجام گرفته، بسیار بد و بسیار پست است، به گونه‌ای که خواندنش، گاه، چشم را می‌آزاردوادمی را خسته می‌سازد. نوع کاغذ به کار رفته نیز برملاں آوری چاپ واعوجاجها و احتواهای نامه نسوس حروف غریب، در چشم خواسته ایرانی، می‌افزاید.

تاریخ چاپ به دست داده شده است زیرا، بدانسان که رفت، در پشت ورق نخستین، مرقوم رفته است؛ "چاپ جدید: ۱۳۵۲" در سراسر کتاب نامی از ناشر و ناشرانی از آن داده نشده است. گوئیا در میان نمی‌بوده و خودم توافق به طبع و نشر اقدام کرده بوده است. واما محل چاپ:

نسخهٔ مورداً استفادت می‌نماییم، در ایران "افست" و چاپ شده است زیرا حروف چاپی پشت جلد، روی پیش ورق نخستین کتاب و نیز صفحهٔ ۳، که

فهرست کتاب باشد، همگی از حروفی اندکه در ایران معمول و متداولند و به دیده‌ما ایرانیان آشنا . ولیک نسخه‌املى - نسخه‌ای که "اُفت" از روی آن انجام پذیرفته - بنا برقرارش و شواهدی ، که به باره‌ای شان اشارت می‌کنیم ، در خارج از ایران ، به چاپ رسیده است :

- حروف سیاهی که در چاپ عناوین اسواب به کار گرفته شده - و ، تقریباً "بـا اندـازه" حروف ۲۴ سیاه ، معمول در ایران هستند. همگی حروف چاپی خط "رفعی" اند که در سرزمینهای تازی زبان و تازی نویس مورد استفادت قرار می‌گیرند ،

- حروف به کار رفته در چاپ متن ، اکثراً ، در نظر خواسته‌ای سرانسی نامتعارف و بیگانه‌می نمایند و احتها و جرخها و در موقعیتی بسیار منقطعه - گذا ریها یشان ، سوای جیزی است که در حروف منعطف چاپ در ایران رواج و تداول دارد ،

- حروف جیسی و مصحح ، هردو ، حرفهای ویژه نوشتن زبان فارسی را ، به حدی که ملکه‌شان باشد ، نمی‌شناخته‌اند ولهذا ، "ز" و "ز" ، "دال" ، "ذال" و "گ" و "ک" را ، گاه‌گداری ، بر جای همشانه‌اند^(۸) و گذشته‌اند.

- در جایی از کتاب نوشته شده است^(۹) :

"... پس از پیش‌چاپ اول این کتاب عمال سفارت (سفارت رزیم شاه در عراق) بیان خاسته و حرکات مذیوحانه‌ای کردند و خود را بیش از بیش رسوان نمودند..."
بر پایه این جمله ، علی الاصول ، چاپ کتاب با پیدا کنور عراق صورت گرفته باشد تا در ش "... عمال سفارت (رزیم شاه) بیان خاسته و حرکات مذیوحانه‌ای ..." کرده باشد و گردن مستبعد می‌نماید. والبته ، نه محل - که کتاب ، فی المثل ، در سودان چاپ شده و در بی آن سفارت آن روزی ایران در عراق دست به ایران واکنشی زده باشد.

۸ - صفحه‌های ۲۰۳ و ۲۰۴ ، به عنوان مثال

۹ - صفحه ۱۸

با آنکای به این نکته‌ها، به ظن قریب به قطع، می‌توان توجه کرفت که جا پ نخستین کتاب موردگفتگوی ما، در کشور عراق انجام پذیرشده است. حضور واقعاً مت طولانی خمینی نیز در این مملکت، به هنگام تبعیدش از ایران، این ظن را بسیار تقویت می‌کند و به قطع نزدیک.

تاریخ تحریر رساله نیز در جاشی از من نوشته شده است و انگار که نویسنده و مولف بدان حاجتی نمی‌دیده، است و آن را ضرور نمی‌باشه. آنرا که با کتاب و نوشته سروکار دارند نیک‌آگاهند که داشتن تاریخ نوشته کتابی یا مقاله‌ای از جهه میزان اهمیت برخوردار است و تنها مسیر تطور و تکامل اندیشه، مولف نویسنده را می‌نماید که امکان داوری درست پیرامون اش را نیز، در متن زمانه و در آئینه حادثات، نیزومی بخشد و متقدو سنجشگر را باری فراوان می‌دهد تا با واقع بینی بیشتر و عینی تربه مطلب بگرد و ابراز نظر و اظهار راءی دارد، در این باره نیزما می‌کوشیم تا با تکیه به آنچه در صفحه‌های رساله مندرج است و در ضمن مطالب آمده، به تقریب، تاریخ تحریر را برآورد کنیم:

کتاب "ولایت فقیه"، به طور مسلم، پس از نشریا فتن و شهرت گرفتار رساله جلال آل احمد، به نام "عرب زدگی" ، نوشته شده است چه در دو جای (۱۰) صفت "عرب زده" را به کار می‌گیرد. اصطلاح "عرب زدگی" ، را برای نخست بار، آل احمد که زدوار اش ساخت و سپه در روح اللهم خمینی هم، خالی از هر تردیدی، آن را ازا و آموخت و گرته خمینی را در هیچ عرصه‌ای، از جمله و به ویژه در عرصه ملاحت بیان و ظرافت گفتار، ذوقی و استکاری و ابداعی نمی‌بوده است. نخستین جا پ و نشر "عرب زدگی" به سال ۱۴۴۱ هجری شمسی انجام گرفت (۱۱).

۱۰ - صفحه ۲۳ و صفحه ۱۹۵

۱۱ - آل احمد، شمس؛ "از جشم برادر" ، (قم، انتشارات کتاب معبدی، تابستان ۱۴۶۹) ، صفحه‌های ۲۶۲ تا ۲۶۶ . شمس آل احمد، در صفحه‌های مذکور، به این تردید، که سرخی راست نیز می‌پردازد که آیا برادرش، جلال آل احمد، مسیح "اندیشه" و "واضع" واژه "عرب زدگی" بوده است یا نه و آیا فضل تقدم با دکترا احمد فردیده است یا نه .

درجائی دیگراز کتاب (۱۲) به آتش زدن مسجد اقصی اشارت می‌رود (۱۳). این مسجدکه برای مسلمانان جهان همکی حائز اهمیت و قداست بسیار است، به سال ۱۳۴۸ هجری شمسی (برابر با سال ۱۹۶۹ میلادی)، وحدود دو سال پس از اشغال بیت المقدس از سوی نیروهای اسرائیلی، به آتش کشیده شد. براین وجه، تاریخ نوشتن کتاب، پس از سال ۱۳۴۸ می‌باشد.

خمینی، در کتاب موضوع بررسی می‌نماید که جننهای دوهزار و پانصد میلیون سال پیش از تکذیب شاهنشاهی ایران اعتراض می‌کند (۱۴) و می‌نویسد که خداوند از حاکم جوری بازخواست اعمال نکوهیده اش را خواهد کرد و خواهد پرسید که "چرا جشن چند هزار ساله برپا نماید؟" چرا مال مردم را صرف تاجکردان ریوان جشن کذاشی کرده؟" . چون جننهای مذکور در مهرماه ۱۳۵۰ برگذاشتند، براین کتاب "ولایت فقیه" باید در تاریخی پس از آن به رشته تحریر درآمده باشد.

در بکی از صفحه‌های آغازین رساله‌آمده است (۱۵):

"...، کشوری که قریب ۱۵ سال است بدبختی این

هیئت‌های حاکمه در ویتنام واقع می‌شود" .

ازین نکته می‌توان استنتاج کرد که رساله حدود پانزده سال پس از آغاز تبردهای ویتنام نوشته شده است و اگر شروع جنگ ویتنام را، با مداخلت مستقیم امریکا شیان (که اشارت خمینی به "اربابهای هیئت‌های حاکمه" بدانان است) و پس از شکست مفتضحانه فرانسویان به سال ۱۹۵۴، او خرده سالهای ۱۹۵۵ بدانیم، زمان نوشتن کتاب آغازدهه ۱۹۷۰ میلادی خواهد بود.

یکی از مریدان فرنگی و انگلیسی تبار سیدروح اللہ خمینی، در کتاب خودش، تئیها سال، که روزهای پیدائش و تقدیر رساله "ولایت فقیه" را هم برای میان معنی دارد و می‌نویسد (۱۶) که رساله موضوع، مجموعه‌ای از

۱۲ - صفحه ۱۶۱ - ۱۳ - مسجد اقصی، در بیت المقدس است و محلی که معملاً حضرت پیامبر (ص) در پانزدهمین سال بعثت شد، آغاز گرفت. ۱۴ - صفحه ۱۵۶

۱۵ - صفحه ۱۶

گفتارهای درسی خمینی است درنچف، کمدرفا ملّه یکم تا نوزدهم بهمن ماه ۱۳۴۸ (۲۱ زانویه تا ۸ فوریه سال ۱۹۷۰ میلادی) ایراد، ارسوی طلبه‌ای تحریرو، سپس، به صورت کتابی طبع و منتشر شده است.
این گفته را دواشکال است و لهدزاده درست و مادقا نه نمی‌توانش انگاشت و نمی‌توانش پذیرفت :

نخست - به شرحی که رقمی شد، خمینی در متن رساله به جشن‌های بین‌بانگدانی شاهنشاهی ایران اشارت می‌برد؛ و، در این مورد خاص، به حق، به برپائی آنها اعتراض می‌کند، چون جشن‌های سامبرده در مهرماه سال ۱۳۵۵ برپای شده بوده‌اند، در سهای خمینی نمی‌توانند، در تاریخی مقدم برآنها، یعنی در نوزده روز اول بهمن ماه ۱۳۴۸، بداتها برداخت.

دومین - از تا درستی سال کمدرگذریم و، فی المثل ، فرض را برآن بگیریم که در سه‌انه در بهمن ماه ۱۳۴۸ که در بهمن ماه ۱۳۵۰ - یعنی چند ماهی پس از جشن‌های دوهزار و پانصد میل سال بین‌بانگدانی شاهنشاهی ایران - تقریباً شده باشد، بیان همه مطالب رساله ظرف مدت تنها هجده / نوزده روز سخت محل تردید خواهد بود و بیشتر به زیاده رویها کی مانده که مریدان صافی، گهگاه، و مذاهان این الوقت، همواره، پیرامون توان و قدرت مرشد خرقه پوش خویش و یا مددوح رعنای خود به کار داشته‌اند و به کار می‌دارند.

براین پایه، سخنان مرید خمینی را پذیرفتن نمی‌توانیم و تاریخ تحریر رساله را به زمانی بعد از مهرماه ۱۳۵۰ می‌دانیم. تعیین تاریخ درست و دقیق، دست کم در حال حاضر، برای این بند میسر نیست.

در کارچاپ کتاب " ولایت فقیه "، از نظر شکلی و به کار گرفت علاوه‌بر این سویی و ادات سهیل قرائت متن ، در قیاس با جاپ " گفت اسرار "، بیشترت بسیاری رویداده است و اغراقش نباید انگاشت که گفته آیدتفاوت از زمین تا آسمان است، آما . و با همه این احوال ، بیدقیتها ولا بالیگرها نیز اندک نیستند. لغزش‌های کوچکی که با مختمری توجه و اندکی صرف وقت می‌توانستند جلوگیرشده، چند منالی بیا و ریم و مطلب را به بیانش رسانیم :

- کاه برای نوشتن نقل قولی از " گیومه " یا ری می‌گیرد و در آغاز جمله مسئول علامت مذکور را می‌نده‌اما ، فراموش می‌کند که بینند (۱۷) !

- گاه عکس آنچه را در با لا ذکر شده معمول می دارد؛ نقل قولی را بدون استفادت از "گیومه" درج می کند ولیکش با آوردن "گیومه" پایان می بخشد (۱۸)!
- در مواردی موفور از "پرانتر" به جای "گیومه" سودمی جویند و، علی الظاهر، توفیری میان آن دو علامت، که هر یکشان در جاشی خاص و برای مرادی ویژه باشد گارفت، نمی شهد (۱۹).
- در صفحه هاشی بسیار، نقل قولهاشی را در داخل "گیومه" می آورد و لیک از ذکر منبع و ماءخذ و مستند طفره می رود (۲۰).

۱۸ - صفحه های ۱۴۹ و ۱۸۸

۱۹ - صفحه ۱۱۲، فی المثل

۲۰ - صفحه های ۸ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵

منابع کتاب

نقیمه‌عمده‌ای که کتاب "کشف اسرار" را می‌بود، در کتاب "ولایت فقیه" نیزیای بر جاست و سخت به چشم می‌خورد و آن همان‌باری اعتنایی به منابع و ماء خد احتجاج واستدلال است و مبانی سخن .

سیدروح اللهم خمینی، ظاهراً، نیازی نمی‌بیند که منابع سخنان خویش را به شکلی جامع و کامل بشناساند و معرفی سازد در حالی که این امر از الگای تحقیق و بیژوهش است و از میانی تخفیف دلیل آوری و سخنواری .

کتاب را پا به این‌ای نیست تا فهرست منابع را عرضه‌داردو از این راه به جویندگان آینده مددی دهد و بپژوهشگران را پا به رساند و در بانوییها متن هم، در هیچ جای، معرفی، بدان نهنج که با بدوساید، انجام نمی‌پذیرد (کواین که بسیار بیهتر از وضع بهم آشته و در هم ریخته "کشف اسرار" است). مثال‌هاشی جندت‌قدیم داریم تا چگونگی امروز احتقرشود:

در معرفی منبعی، در ذیل صفحه‌ای، می‌نویسد (۱):

"علل الشرایع ۱۸۲/۱، حدیث^۹

و دیگر متعرض آن نمی‌شود که نام نویسنده، نام و نشانی ناشر، تاریخ چاپ و نشر، شماره چاپ و نشروغیره را معلوم دارد و بخواسته عرضه کند، در حالی که، بسیار محتمل است، کتاب‌هاشی متعدد را، از نویسنده‌گان و مؤلفان متفاوت، یک عنوان باشد (۲)، همچنین، بسیار ممکن است، یک کتاب از یک نویسنده و مؤلف‌جا پهای مختلف خورده باشد، لاجرم، شماره صفحه‌ها در چاپ‌ها یکی نباشد، و آنچه در "فی المثل" چاپ سخن در صفحه فلان آمده، در چاپ دوم، در صفحه بهما ن درج شده باشد، این بی توجیهی زیان‌باره منابع و ماء خذکا ر در جا های

۱ - صفحه ۴۶، ذیل شماره ۱

۲ - همچون عنوان "توضیح المسائل" که خود سیدروح اللهم خمینی برای رساله عملیه خویش سرگزیده، حسینعلی منتظری هم آن را برای رساله‌اش انتخاب کرده و دیگران نیز آن را به کار گرفته‌اند.

بسیاری از کتاب به جسم می آید^(۳) و از وزن سخن نویسندۀ اثر به فراوانی
می کاهد.

گاه منبع سخنی وبا ماء خذروا یتی املأ " واصل" ذکر نمی شود و خمینی
نقلش می کند و می گذرد^(۴) .

گاه منبع خود را کنمی شنا سانده هج آن را با ابهام دیگری در می آمیزد
و کار را دشوار تر و داشته را نداشت ترمی سازد، به این نمونه عنایت
کردن مغاید خواهد بود^(۵) :

" در 'مستدرک' روایتی از 'غمر' نقل می کند ..."
کس نیست بپرسد در کجا روایت " مستدرک" روایت " غمر" ، کدام جایشان و
دها پرسش دیگر ... !!

در میانه سخن و در تاء پیدا آدعای خوبیش می نویسد^(۶) :

" ... بیش از پنجاه روایت در 'وسائل الشیعه'^(۷) []
و 'مستدرک'^(۸) [] و دیگر کتب هست که از سلاطین و
دسگاه طلیمه کناره گیری کنید ...".

اما همین وهمیں !! خمینی، با همه دعوی اش، آشکارا است که کار علمی نمی کند
ونمی خواهد کرد و فقط باش در این کتاب نیز مریدان رسپرده اند و باید سودجویان
فرصت طلب همراه، که هر چهاری و بیکوپنده در بست و بی جون و جرا، پذیرا خواهند
بود و پذیرا خواهند شد. سیدروح اللہ خمینی اگر سران می داشت که کارش را
چون یک محقق ذیفن به انجام رساند و از عهده تکلیفی که بر عهده گرفته است
برآید، می بایست، در این رهگذر، نه تنها نسخه های موردا استفاده خواهند از
"وسائل الشیعه" و "مستدرک" را معرفی کرد که مفعله هاشی را هم که در شان
آن "بنجاه روایت" درج شده اند تعیین و معلوم ساخت. این بی اعتنائی
به منبع نمی آشکار می دارد که نویسندۀ کتاب نمایه کار علمی وارد است و علاقمند

۳ - برای نمونه مراجعه شود به صفحه های ۷۴، ۹۷، ۹۸، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۵، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۰ و ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۰. ۴ - ذیل صفحه ۷۱، به عنوان نمونه ۵ - صفحه ۱۴۴

۶ - صفحه ۲۰۲

۷ - نوشته محمد بن حسن، مشهور به شیخ حزّاع ملی، متوفی به سال ۱۱۰۴ هـ ق.

۸ - نوشته حسین بوری طبرسی، متوفی به سال ۱۳۲۰ هـ ق.

وندان را برای هدف و مقصود خوبیش ضرور می شناسد. او مریدمی خواهد و مددکار و این دو طایفه را نیز با اینگونه خطاب خوانندهای سطحی و بروزبان رانند ارقام و مقادیر بررازابه‌ام. همچون "بیش از پنجاه روایت"، می‌توان فربیت و یا جذب ساخت و به دور و برخوبیش آورد.

در ارزیابی منابع مورد استفاده خمینی نیز آدمی به این نکته برمی‌خورد که او، اکثراً، نهار منابع و مأخذ اصلی که از منابع، به اصطلاح، "دست دوم" – که خود آنکا به منابع اصلی و مأخذ خستین دارد – بهره‌برمی گیرد، توانهدی بسیاریم مطلب را:

– به زمانی که می‌خواهد از "جامع الاخبار" روایتی بسیار وردانقل قولش از "عواشرافقی" است (۹).

و باز ،

– هنگامی که مستندش "فقه رضوی" است، روایت را از "عواشرافقی" برای خواننده‌می آورد و متفق‌ول می‌دارد (۱۰) .
ناتوانی دیگرست دروح اللہ خمینی در انتخاب منابع و مأخذان است که وی تنها و تنها تکیه به نویسنده‌ان و محققان شیعه‌اما میله‌می کند و از میان اینسان نیز، در بیشتر موارد، آن‌ان را بر می‌گزیند که به گونه‌ای، بساوی و روش استدلالیش همسوی و همگامند. وی را التفاوت نیست به آنچه متفکران وابسته به دیگر مذاهب اسلامی می‌اندیشند و علاقه‌ای نه به آن گروه بزرگ از پژوهشگران شیعه‌اما می‌که با سیر آراء و عقائدی موافق نیستند. این صرف و قصور بهشدت به هنگام بررسی منابع مورد استناد خمینی به چشم می‌رسد و برای فردی مدعی تحقیق ضعی بزرگ است و قصوری عظیم. غفلت از سجاش و ارزیابی منابع و بایانی اعتنایی به این مهم، و نیازی برادردن عمدی و بسا سهوی آراء مخالفان و مدارک و مأخذ آن‌ان که به شیوه‌ای دیگر می‌اندیشند، جدی‌ساخته نویسنده و محقق را به راه‌های انباع‌نمای از خطاب و لغتش بکشاند و بر سارند و به‌دوی آن رسیده، به‌زعم پاره‌ای از پژوهشگران، به سیده‌ای‌الدین حیدرین – علی عبیدی آملی (متوفی به سال ۷۹۴ هـ.ق.) و مؤلف کتاب "جامع الاسرار و منبع الانوار" رسید، این شیعی سختگیر و سخت‌کوش، با استناد به مدارک

۹ - صفحه ۱۴۴ ذیل شماره ۱

۱۰ - صفحه ۱۴۲ ذیل شماره ۱

و مأخذی که خود و تنها در توافق با نظرهای خود انتخاب کرده بود، تا بدانجای پیشرفت که عرفان و سیر عرفانی را خاص شیعیان دانست و شیعه‌گری و عرفان را یکی شمرد و برای انسانها ثقیل که در شیوه "تفکر همچون وی نمی‌اندیشیدند راهی برای گام نهاد در "طريقت" نتوانست یافته . این پرتعصّل مرد اگرر گوشی چشمی به گفته‌ها و نوشته‌های دیگرانی، جز خود و همفکران خود، کرده بود ، شاید، به این همه لذتی و سرگزینی این همه‌بی انصافی دچار نمی‌آمد و "جامع الاسرار و متبع الانوار" را وزنی و مقامی دیگرمی بود (۱۱) . شاید!

۱۱ - مراجعت شود به :

Momen, Moojan; "An Introduction to Shi'i Islam" (The History of Doctrines of Twelver Shi'ism), (Oxford, George Ronald, 1985) p. 95-96.

فصل سوم

نحوه بیان کتاب (بحثی در شکل و قالب)

آدمی چون شرکت اب " ولایت فقیه " را با نشریه مایه وزشت و سخیف و آکنده از نارساشی و مملوّا را شناخته " کشف اسرار " مقابله کنده است این نتیجه می تواند رسیدگه سیدروح اللدھمی، در فاصله زمانی میان تاریخ نوشتن " کشف اسرار " - بین سال ۱۳۲۲ و سال ۱۳۵۰ هجری شمسی (۱) - و تاریخ تحریر " ولایت فقیه " - در ماهای آخرین سال ۱۳۵۰ هجری شمسی (۲) - پیش‌رفته است، کمالگی پذیرفته، برآند و خود " موجودی " فرهنگی خسوس شیوه از غمزده موقته "؛ جمله ها، در مجموع، کوتاه ترند و سازه مقصود، مطالب همکن و همگون، در بسیاری از مواقع، در " باراگراف " جمع می آیند؛ قوا عدستوری بهتر و بیشتر رعایت می شوند؛ جمله ها با استفاده از نقطه ختم می پذیرند و استقلال می یابند؛ در سفل قولها، در خیلی از جاها، از " گیومه " یاری گرفته می شود.... و به کوتاه سخن، در کل، نوشته گویا ترور و شترشده است و قابل خواندن است. جمله های قدرت بیانی بیشتر یافته اند و واژه ها مناسب تر برگزیده شده، و در بسیاری از مواقع، در جای شایسته شان به کار رفته . اگر نظر " کشف اسرار " را به نظر اندازی نمودیم، در کلاس سه و چهار دبستان تشییه کنیم، در مقایسه شن، " ولایت فقیه " در سطح نشنوشه نوجوانی در کلاس هفت و هشت دبیرستان خواهد بود. (این مطلب خود، در با دی امر، می تواند شانگر تطبیق و تکامل خمینی بود در فاصله این ، حدود سی سال . و چون وی ، بزمیان نوشته

۱ - توانگر، دکتر مرزا بن ، " ناگاهی و پوییدگی "، سیری در نوشه های سید روح اللدھمی، کتاب نخست : کشف اسرار، (لندن، نشر نوآوران ، شهریورماه ۱۳۶۹) صفحه های ۴۰ و ۲۱ .

۲ - به شرح بخت اخیر فصل یکم رسالت حاضر

"کشfasار" ، بیش از چهل سال می داشته است و را با پیدا ز جمله مردمانی داشت که تحول و پیشرفت زندگی روحی و فرهنگی خود را پس از عبور از چهل سالگی به منطقه بروز می رسانند، شمارا ینکونه مردمان نه زیاد است. البته در با ره^۱ میزان تکامل روحی و معنوی و فرهنگی سیدروح الله خمینی نباید انتظار زیاد داشت زیرا تحجری و تعصی و خودبینی که وی را از آغاز جوانی می بوده است مانع شدیدورا دعی عبورنا کردنی در راهش بربای می داشته اند و نمونه های این درنگی بودن فرا و اشنوده ذکریکی شان بمنده می کنیم:

روزنامه های تهران (۲)، به مناسبت سیزدهمین سال روز "پیروزی" ^۲ انقلاب اسلامی، از شر مجموعه ای تحت عنوان "محرم راز" نام می برند از اشعار "عرفانی" ^۳ سیدروح الله خمینی و پاره ای از آن "اشعار" رانیز، به صورت "مسطوه" چاپ می زند. این ابیات - که برشیشان، حداقل اقتضای "بیت بودن" را، که وزن برا بردو مضرع باشد، ندارند - نه تنفر که سخت بیمغزند و لفاظها شی کریه و بی محتوا "مادر" شده در سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، یعنی درست در روزهای که دلاور جوانان تور سیده، میهن ما، گروه ها گروه، در جبهه های جنگی احتمانه و اندر پی سودا های خودخواهانه و خودبینانه مردی کم فرهنگ و قسی و خوش بزی خون در می غلتیدند و از حیات بهره برنا گرفته به کامنیستی فرومی افتادند. در چنین تیره روزگاری و در چنین غما فراحال و هوائی، این "شاعر"، بی خیال و بی احسان، سرگرم "یافندگی" خود می بود، با بیانی فالبی و با به کار گرفت الفاظی "کشمی" از می و معموقه و ساغر و جا و مطری و خمخانه سخن می گفت و خمی هم از آن همه مرگ و ویرانی و بلاآندوه برا برو نمی آورد و کیکش هم نمی گزید. این رویدا ذکرف و شکفت موجب اشمیاز است و غشیان اشکیز (۴)، نیم نگاهی به شکل این، به اصطلاح، "شعار" و به اصطلاح،

۳ - از آن جمله روزنامه "اطلاعات" شماره ۱۹۴۵۷ مورخ ۱۶/۱۱/۱۳۶۹ .
۴ - مراجعه شود به مقاله "جالب" "چرند و بردبا فیهای خمینی" در مجله "روزگار نو"، چاپ پاریس، فروردین ماه ۱۳۷۰، دفتر دوم، سال دهم، شماره ۱۱۵، صفحه ۵۴ به بعد. این مقاله بررسی کرده است و تموده که اکثر قریب به اتفاق این اشعار در روزهای سختیهای شکست و کشتاری امان ایرانیان به ریسمان کشیده شده است .

"ابیات" نیز می‌رساند که خمینی پیش‌رفت چندانی در نیمه‌آخر عمر در از خود نکرده بوده است. (خواستم نموده‌ای بی‌اوردم از آن "خرمن" بلعجی‌های عرفانی، درینم آمد وقت دوستان را [۱۱])
با ذکر دیدیم به سختمان اندرباره "نشر" ولایت فقیه:

به هنگام کوشیدنمان برای تعیین تاریخ تحریر" ولایت فقیه" دیدیم (۵) که یکی از مریدان فرنگی نژاد‌خمینی "افشاگری" (۶) کرده است و گفته که کتاب موردنخن مجموعه‌ای از درس‌های از درس‌هایی است که سیدروح الله خمینی در جلسه تقریر و تحریر کرده، یکی از طلاق به رشته تحریرش در آورده و سپس به شکل کتابی چاپ و منتشر شده است. اگر این گفته را از روی پذیریم (دیدیم که تاریخی که برای نوشتن کتاب به دست داده بود درست نمی‌نمود و با قراش و شواهد موجود تطابق نمی‌کرد)، بازم در اساس کار تفاوتی پذیریدنی آید، چه کتاب "ولایت فقیه" از آن خمینی است و به نام خمینی انتشار یافته و هرگز هم، نه ما و نه احدی، نشنیده و ندیده است که آن را، خمینی یا یکی از دور و پریها بش ردد و تکذیب کرده باشد، سهل است از شعبه عنوان ایزازی در بحث و احتجاج و نیز در شیوه‌های حکومتگری استبدادی خود بیاری جسته و مددگرفته‌اند، در صورت قبول این فرض، وضع از لحاظ مساوی رشود تکامل معنوی و فرهنگی سید روح الله خمینی، در نیمه آخر عمرش، بدتر می‌شود و مرا بادنجای می‌برد که بگوییم: خمینی، تقریر کننده، "ولایت فقیه"، تغییرپنا پذیرفت و در نگی و عاری از هرگونه تحول و پیش‌رفت، همان خمینی نویسنده، "کشف اسرار" است و در این فاصله زمانی حدودی سال هیج حرکتی به پیش و هیج جنبشی به جلو نداشتند است

۵ - مراجعت شود به بخش اخیر فصل نسبت رساله حاضر.
۶ - این نیز از اصطلاح‌های معموّج و کثر شایع شده به روزگار دولت ملایان است که مصدر "افشاء" تازی را با پسوند "گری" فارسی، تازی‌با و نابهجا و مهمل، پیویند زده اند و به گمان خود در ذهن ساخته‌اند که خویش، اصطلاحی وضع کرده‌اند، در حالی که خود "افشاء" - که مصدر است - فاش ساختن را می‌رساند. این درست به همان‌گونه است که بسیاری از ملایان "سخنور" و "نویسنده" واژه "فرنگی" "فراز" (در فرانسوی Phrasه) و در انگلیسی Phrasه چگونگی تلقّطش، فارسی اشتهاندوان را، به سکون "فا" که به فتح آن، به کار می‌گیرند و تلقّط می‌کنند، مثلًا "می‌گوید": "اما م در رخی از فرازها بیش ..."!

"واگرنشر" ولایت فقیه "بهترک و گویاترک و منجمتیرک از نشر" کشف اسرار" می نماید، بدان موجب که کسی که سوا دنوشتن و خط و ربطش اندکی به ویش از خمینی می بوده آن را برآش سوشه و با ویراستاری کرده است. این فرض را در کل، سند موجود دیگری، به قوت تمام، تائید و تسجیل می کنند آن سند نیز "وصیت نامه‌الله - سیاسی" سیدروح الله خمینی است (۲). در این "وصیت نامه"، که به تصریح متنش، دستنویت شخص خمینی است و چند ده اندیشه و اثر غیرقابل انکار و تردیدنا پذیری و کسی را بارای وامکان اصلاح و یا ویراستایش نمی بوده و به تاریخ ۲۶ بهمن ماه ۱۳۶۱ نوشته شده (۳)، بار همان نظرزشت و نارسا و در هم ریخته و زولیده‌ای را می‌باشد که در "کشف اسرار" بدان برخوردم و همان جمله‌های مطول و ملال آور را.

نتیجه می‌گیریم که چون نشر "کشف اسرار" - از آن سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ - شاهت‌تام بانشر" وصیت نامه‌الله - سیاسی "سیدروح الله خمینی - از آن سال ۱۳۶۱ - دارد پس نشر" ولایت فقیه" - از آن سال ۱۳۵۰ - که اندکی به ترویجاً است یا از آن خود خمینی نیست و با نوشته‌های خمینی را کسی اصلاح و یا ویراستاری کرده و بیراسته‌اش و آراسته‌اش، (نتیجه) جنبی این امر هم آن است که سیدروح الله خمینی در فاصله تحریر "کشف اسرار" تا آخر زندگیش جزیز کی برآ ندوخته؛ فرهنگی خود نیافزوده و تطوری مشبت و پیشرفتی چشمگیر نداشت (۴).

در پیش‌بینی‌ها فته و پیشرفت کرده "ولایت فقیه" نیز نقیمه‌ها و نارسائیها و خطاهای فراوان است که ذکر برخیشان سودمند خواهد بود تکمیل بررسی را:

- با همه آنچه از "کوتاه‌ترشدن" جمله‌ها گفته‌یم، جمله‌های سخت دراز و سخت کل کننده کم و اندک نیستند و در اینجا و آنجای کتاب به هم می‌رسند (۵) ،

۲ - "وصیت نامه‌الله - سیاسی حضرت امام خمینی (قدس سرہ)"، از انتشارات "مرکز چاپ و نشر ازمان تبلیغات اسلامی"، تهران، چاپ سوم، بدون ذکر تاریخ چاپ.

۳ - صفحه، ۶۲ "وصیت نامه"

۴ - صفحه‌های ۲۸ و ۴۶ و ۱۴۱، به عنوان نمونه.

- به کار گرفت نادرست حروف اضافه در متن فراوان دیده می شود،
فی المثل (۱۰) :

"... (از آن [= فحشاً] ترویج می کند"

و به جای ".... آن را ترویج می کند"!

- فعل "می باشد" را، وغیر موجده نازیبا و شاید، نادرست، در جمله هایی
سیار، بر جای فعل ساده و گویای خوش آهنج "است" و یا "هست" می
شناند (۱۱) .

- برای پرهیزا ز تکراریک واژه یا یک صیغه از بک فعل - که، بنا بر
باوری عامیانه، در بی هم آوردنشان و آمدنشان زیانبار بیزیماشی و شیواشی
کلام است - مصدر "نمودن" و صیغه هایش را جایشین مصدر "کردن" و صیغه هایش
می کند (۱۲) در حالی که در باری "نمودن" را معناشی است جز "کردن" و
جا یکزین کردن یکی را با دیگر نشاید و نباید.

- برای ساختن فعل سهی ، به جای باری گرفتن از "میم" ، به نادرست ،
از "نون" استفادت می برد و فی المثل ، می نویسد (۱۳) :

"از مردم نترسید و از من بترسید"

به جای "از مردم متربصید...." ،
و یا (۱۴) .

"اعتراض کنید ، انتظام نکنید"

به جای "انتظام مکنید" .

- برخلاف صراحت دستور زبان پارسی، گاه و بیگانه ، واژه های دری را با
"ات" نازی جمع می بنند، همچون "فرمایشات" (۱۵) و "دستورات" (۱۶) .

۱۰ - صفحه ۱۶ ۱۱ - از آن جمله در صفحه های ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۰۸، ۱۰۷ ،

۱۲ - فی المثل در صفحه های ۱۵۷ و ۱۹۳، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۸۹، ۱۵۷ و ۱۲۷

۱۳ - صفحه ۱۴۹

۱۴ - صفحه ۱۵۸

۱۵ - صفحه ۷۲

۱۶ - صفحه ۹۰

- از استفاده تبردن از واژه های فرنگی نمی برهیزد همچون "کنترل" (۱۷) .

- ضعف شروع امیانه سودنش در پیش از ازموار دستخت چشمگیر است و ،
فی المثل . به شیوه سخن گفتن عوام ، لزوم یکنواختی ضمیر و صیغه فعل را ،
از نظر مفرد و جمع بودن ، مرغی نمی دارد و ممکن نویسد (۱۸) :

" شما برو و هر قدر میخواهی "

به جای " تو برو " و یا " شما برو بید " .

- حمله هارا ، گاه ، سکی و روشن سیار نامتناول در پیش امیان است و
نا ماء نوس . به این حمله عنایتی فرمائید (۱۹) :

" حکومت اسلامی همچیک از انواع طرز حکومتهاي موجود
بیست " !

- نارسائی نشريکاه سبب می افتدتا معانی مستتر در حمله ها در هم خلط
شوندوکل بیان به آنها کرفتار آید . فی المثل در این عبارت (۲۰) :

" اینها بصورت استعمال رگراز سیمدادان پیش یا بیشتر به
کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطابع
استعمال خود لازم دیدند که زمینه های فراهم سازند تا
اسلام را تابود کنند در طول این مدت و در اثنای
جنگهاي صلیبی احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع
مادی آنهاست ... اسلام و احکام اسلام است " .

در این جای دو مطلب مورد اشارت خمینی است : یکی ورود فرنگان " به
مورت استعمال رگراز سیمدادان پیش یا بیشتر " و دیگری احساس آنان که اسلام
سدی در مقابل منافع مادی آنهاست ، " در طول این مدت " از سیمدادان
پیش یا بیشتر " و نیز " در اثنای جنگهاي صلیبی " هنارسائی نشرمی تواند به
آدمی چنین تفہیم کند که فرنگان از زمان این جنگهاي صلیبی استعمال رگربوده اند
در حالی که اولا " . آخرین جنگ صلیبی به سال ۱۴۲۱ میلادی رخ داد ، که حدود

۱۷ - صفحه ۲۰۱

۱۸ - صفحه ۴۲

۱۹ - صفحه ۵۲

۲۰ - صفحه ۷

هفتادسال پیش است و "سیصدسال پیش یا بیشتر" آن را دربرونمی کردند اثنا سه فرنگان ، در مجموع ، از نظر نظاره می ، در جنگها ملیمی شکست خورده دو کما بی چندان به جنگ نتوانستند آورد و در بايان آن محاربات دیرپیای قدرشان به "استعمارگر" شدن ترسید و توان این کار را در حبود نتوانستند یافت (۲۱) . خوبی را اگر احاطه ای عادی برتر تویی می بازی می بودمی توانست ادعای خود را ، سعاده و روان ، چنین نوشت :

" فرنگان که ، کمیا بیش ، از حدود سیصدسال پیش ، به صورت استعمارگر ، به سرزمینهای اسلامی آمدند و حتی سده ای چند پیش از آن ، در طول جنگها ملیمی ، اسلام و احکامش را سدی در مقابل منافع مادی خودیا فتند شاهدی دیگر بیا وریم از نشرنا رسا و شاید نیزنا مفهوم رساله در جایی که سیدروح اللهم خمینی لب به شکایت از دادگستری نوین می گذاشد (۲۲) :

" کمتر کسی به حقوق حقه خود میرسد متازه در حل و فصل دعلوی ، همه جهات با یاری ایت شود نه اینکه هر کس به حقوق خود برسد . با یاد ضمانتاً وقت مردم ، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود و هر چه ساده تر و سریع تراجمان بگیرد " !!

یعنی چه ؟ ! چه در ذهن نویسنده هست و خلجان دارد که می خواهد گفت و نمی تواند گفت ؟ ! در توصیف ساختار حکومت اسلامی ، از دیدگاه خودش سیدروح اللهم خمینی ، قلم می فرستند که (۲۳) :

" ولی امر منتصدی قوه' مجریه فوانيین هم هست " !!

۲۱ - البته ، از نظر آشائی با فرهنگ درخشنان و مدنیت بر تلاه لوحه ورزی می من ، فرنگان از این ماجراجویی بهره ها بسیار برگرفتند و چیزها بسیار آموختند که بحث درباره شان از حوصله سخن کنوی ما بیرون است و به جایی وحالی دیگر مسؤول و محول .

۲۲ - صفحه ۱۴

۲۳ - صفحه ۲۱

آیا رسانه‌رو به گوش آشنا تر نمی‌بود هرگاه می‌نوشت:

"ولی امر متعددی اجرای قوانین هم هست؟"

و اگر این را مراد نمی‌داشته است، فی الحقیقہ، معنای و مفهوم "متعددی قوّة مجریّة قوانین" یعنی چه؟

عنایتی به این جمله غالب می‌نماید که مفهومی را می‌رساند در عهت عکس آنچه، علی القاعدة می‌باشد مراد و منظور سندروم اللخیمنی بوده باشد (۲۴):

"هرگاه این سیره حفظ می‌شدو حکومت بشیوه اسلام می‌بود
نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی این
ظلمها و مارتکریها و دستبرده‌های جزائی عمومی و فحشاً و
منکرات واقع نمی‌شود" ۱۱

نویسنده، شیرین گفتار می‌خواسته است، ظاهراً، بگوید:

"هرگاه این سیره حفظ می‌شدو حکومت به شیوه اسلام
می‌بود، تسلط بر جان و مال مردم، سلطنت و
شاهنشاهی واقع نمی‌شد....."

این جمله نیز خواندن دارد (۲۵):

"فحشاً كه تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسله سارا
ضایع، جوانها را فاسد، و کارهارا تعطیل می‌کند، همه
دنبال همین عبایشهاشی است که راهش را باز کرده و بـ
 تمام معنی دامن میزند....." ۱۱

اگر باره‌هایی و مخفیانه از کتاب "ولایت فقیه" را لوتربای و بالوتربـ
گونهای بدآشیم که مخاطبنا اهل اصطلاح خاص و برگزیده و محدودی هستند،
تا زه و در این صورت، معنای این جمله در ازوم لاتبا راجه خواهد بود (۲۶):
"نهایت چیریکه در اینجا میتوان گفت اینستکه بـ
احتمال با اینکه این جملات قریب به باشدمان توانیم تمسـک
با اطلاق جمله، "والعلماء ورثة الانبياء" بـنماییم و

۲۴ - صفحه ۵۷

۲۵ - صفحه ۱۶

۲۶ - صفحه ۱۴۱

بگوئیم 'کل ما کان للانبیا للعلما'، لیکن ایسطور
شیست که احتمال قرینه بودن این جملات موجب شود که
بگوئید روایت ظهوردارد در اینکه علماء فقط از علم انبیاء
ارث میبرند و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و
روایا تبکه قولاً ذکر کردیم که دلالت برمطلب ماداشت
و این روایت آن مطالب را هدم کند...."

اگر گفتن این است ونوشتن چنین ، " بعد ازین دست من و دامن لب
دوختگان " (۲۷)

با این شریعت دروح اللهم حمینی است در کتاب " ولایت فقیه " که، بنا
بر آنجه رفت، کسی هم سراش اصلاح کرده است و بهبود بخشیده و ویراسته باشد
نیک است نگاهی بیاندازیم و بنگریم که در "جمهوری اسلامی" ولایت مطلق فقیه
فقیه " چه می گویند و چه می نویسند درباره " قدرت فلم و شیوه ای و رسائی کلام !
چنین " نویسنده " ناتوانی که، حتی یارای بیان ساده ترین اندیشه ها و
بدیهی ترین معاهیم را اندارد و معانی را، اگر کس را حوصله ای باشد، باید با
متناش از درون جمله های آشفته و درهم ریخته اش بیرون کشید و به هم جسمانید -
اگر این معانی را، گهگاه، ارزش به هم جساندن باشد. مفلوکی سعایه و
سی فرهنگ، نامر بوطه ای گندم ترازده انش بوزبان رانده ، که بـ
حقارتش می بخشنادیم و به دریوز گشیم ، و آنچه را این ، به اصطلاح " شاعر
گرانقدر انقلاب " فند شکسته است به عنوان نمونه ای از مذاهیه های
حقیرانه وجا پلوسیهای رذیلا نه نسبت به سیدروح الله خوبی و

۲۲ - مضرعی است که از غزل دلکش و پرسور زنده ساد فریدون تولی
به عاریت گرفته ام، با مطلع :

" معرفت نیست درین معرفت آموختگان ای خوشاد دولت دیدار دل اندوختگان "

میراث خوارانش نقل می کنیم (۲۸) :

".... حضرت امام را بنای سرودن و شعرگفتن سروده است، اما همین فزلیاتی که گاهی سروده ابدوه اصرار فرزندان وارد تمندان شتکرده اند، شان می دهد که اگرستابراین می بود، امام رضوان اللهم علیہ پست حافظ شیرین سخن را به حاکمی رساند..... در هر حال، غرلیات ایشان بیشتر همان سبک و سیاق حافظ را همراه دارد....." !!!!!!! (۲۹)

کاش، این ناعرق کنه، این "نظم باف" و "نظم رس" جا هل و ناگاهه و کم بها، و در عین حال، کژسلیقه، به جای "جاده کردن" این خز عبات سرمه، که از شنیدن شان مرغ بریان دوستی و مردمه هفت‌هزار ساله در گوریه خنده می‌افتد، به آناتی که نظمها را سبک و لوس و به هم نا مرتبط سیدروح اللهم خمینی را جاپ می زند و نشر می کنند. و از جمله به سرخمینی بعنوان سید احمد (۲۰) متفقانه

۲۸ - روزنامه "اطلاعات"، جاپ تهران، شماره ۱۳۶۹، ۲۰ اسفندماه ۱۳۶۹.

۲۹ - دقیقاً، در موادی ازین دست است که آدمی از انسان سودن خوبی شرم می کند چون می بیند موحودی، به امید لقمه‌تانی و پا حقارت انگیز مفا می و منصی، خویشتن را به باشینترین مرتبه پستی و دنائی می کشاند و شگفت یا و هامی باشد و غریب دروغها به خود خلق خدامی دهد - یامی خواهد داد - در حالی که هم خودیه یا و بودن و دروغ بودن سرتاسر آن ترهات و اتفاقات و آگاه و هم خلق خدای به ریش چشم مذاخ ذلیلی می خندند و به چینیش نمی گردند، نیش‌خند زبان! - دوست از زیده دبیران - که با این سده شان سیزالفتی می بود و مهری - روزگاری در بیرون تابهای قم افاقت می گردند. بدای عهد، سید احمد بیرافتخار شاگردی در محضر فیض بخش آنان را می داشت - اما، به یقین با تختار استفاده و استفاده، از محضر شان، وی را نصیب نیافتاد. این دو بزرگوار - که نامشان را، به سبب آنجه در مژده‌جهنمی "جمهوری اسلامی" می گذرد در سویلی دل بتهان می دارم "تاروز دگر" - به بیشترانه ذخیره علمی و داشتنی خوش در روانش اسی آدمان و شناخت انسانها و به اتکای گنجینه ساله‌لوساله‌تاریخ انسان ساری و علم آموزی و به استفاده داشت حرفة ای خود، سال‌آغاز، گواه برآن می بودند که سید احمد، بانهاین ضایعه‌ها و خوشبینانه - ترین دلورها، نیم محیطی است اندک مایه و سی مرهنگ و اگر بینای پرمیارهایی شنسته‌گذا ریم، گرفتار خطد ماغی به کمال. این چنین فردی، سالین حال روحی و عاری از سواد - که خود ملایان حاکم بر جمهوری اسلامی نیز سخنی از علم آموختن و درجه علمی وی بر زیان نمی آورد و در این باره مودیانه سکوت می کند - به مقامهایی در "جمهوری اسلامی" می برسد که بر اینان ساری‌تر "قانون اساسی" خمینی - ساندحافل و اجدید رحه "اختهاد" می بود!!

ا ندرز می داد که؛ به خاطر خدای و برای جلوگیرشدن از بدنامی و رسواشی بیشتر خمینی، جلوطبع و نشاین "نظمهای" خنده‌آور و بیمعنای و بی محتوای را، که به نام "غزلیات عرفانی" بیرون می دیزند، بگیرند. یقین است که اگر بیک دیپلمه، فقط یک دیپلمه دیپلمه دیپلمه نه بیشتر، در میان گروهی می بود که برو نشاین آثار "امام" نظارت دارد، به خاطر حفظ باقیمانده آبروی سید روح الله خمینی، این کار را می کرد^{۲۱}

باری، سید روح الله خمینی، در کتاب "ولایت فقیه" نیز، همچون کتاب "کشف اسرار"، در ترجمه متون عربی به فارسی دقت کافی و وافی به کارمنی بردومن را بدانگونه که مفید به هدف و منظور خودوی باشد گرگون می سازد و می تواند و هر چه را بخواهد برآن می افزاید و یا از شیوه کا هدو محذوف می دارد. مثلًا "بخشی از متن عربی فرمایش حضرت حسین بن علی، سید الشهداء" (ع)، که به تعبیر خنده‌آور خمینی "...، نطق حضرت سید الشهداء است در باره" "ولایت فقیه" ...،^{۲۲} چنین است (۲۲) :

"اللهم انك تعلم ان لم يكن مكان من أنا نافأني سلطان ولا التماساً من فضول الحطام، ولكن لنرى المعالم من دينك و نظر الاصلاح في بلادك و يأة من المطلومون من عبادك و يعمل بغير اشكال و سنتكم و احكاماً كفاناكم تصرروننا و تصفونا قوى الظلمة عليكم ومن عملوا في اطفاء نوركم ... وحسبنا الله وعليه توكلنا واليه انينا واليه المصير" .

و سپس، خمینی آن را به پارسی چنین برمی گرداند (۲۳) :

"خدایا؛ بیشک تومیدانی آنجه از ما سرزده (یعنی مبارزه‌ای که اخیراً بر ضد استگاه حاکمه اموی پیش گرفته ایم) رقابت در بدست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه در جستجوی ثروت و نعمتها زائد ([])، بلکه برای این بوده که اصول و ارزشها در خشان دیست را بنماییم و از این

۲۱ - صفحه‌های ۱۴۴ و ۱۴۵

۲۲ - صفحه ۱۴۸

۲۳ - صفحه ۱۵۳

دهیم و درکشور اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمزدهات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمان کردانیم و نرتا به وظایعی که مقرر داشتمای و به سن و قوانین و احکام عمل شود.

بنابراین، شما (گروه علمای دین) ما را در اتحاد این مقدمه دیاری می‌کنید و داد ما را ارزشمندترهاشی که بر تعاویت رواداً شتند و گمانی که در خاکوش کردن مشعل پیا مرتضیان کوشیدند می‌ستند خدای یگانه ما را کفایت است و برا و تکیه می‌کنیم، بسوی اورومیا و ریم و سرتوشت بدست او و بازگشت به او است.

اینک، بدنیست کسی از شاگردان سیدروح اللهم خمینی بیا بدو ما را بگوید که در متن عربی منقول کدام واژه یا عبارت بوده است که اضافات زیر، در برگردان پارسی، برآ برنهادش به شما رمی آمد است و می آید (۲۴) :

- "نعمتهاي زائد" (بگذریم از این معنای کمدردیسته) مردان خدای هبچ "نعمت" حضرت حق "زاده" نمی‌تواند بود "و هرجیره‌های خوبیش نیکوست" و "با این تعبیر "نعمت زائد" را "خشوقبیح" می‌توان خواند. اگر متوان خواند [۱].

- "ارزشها" (که تعبیر و مفهوم نوی است به هماری گرفته شده از زبانهای فرنگی).

۲۴ - به ظن غالبه کسی از شاگردان و دست پروردگان سیدروح اللهم خمینی یافته نخواهد شد که ما را در حل این مشکل یاری دهد زیرا آنچه خود آموخته اند، و اگر آموخته اند، از محض و در حد استادشان بوده است و از او فراتر نتوانسته اند رفته، یکی از شاگردان خمینی شیخ صادق خلخالی، ملقب به "آیت الله خلخالی"، است که در مlagat و فصاحتگوی از همگان و شاید از استادش در ربوه است، این "حضرت" به تاریخ ۳۱ تیر ماه ۱۳۶۹، بدين نهج افاضت و افادت می‌فرمایند: "... اگر مطالبی را که ثورای نگهبان می‌گوید درست باید قبول کیم و حضرت امام مثلاً" اینجور سوده، که وقتی که ایسپار امی گفتند مجتبه دو عادل اند و دیگری چون و جرا حرفسان را قبول بکنیم اصلاً" منجر به تشخیص مصلحت نظام ننمی شد، این معلوم می‌شود که اختلاف سلیقه است...." (محله "بیان"، چاپ تهران، شماره ۳، مردادماه ۱۳۶۹، هزا ر آفرینی را بین طوطی شکر شکن شیرین گفتار [۱]).

- "برخورداری حقوق مسلمان"

- "گروه علمای دین" (این افرایش بالاخص، از آن جمله افرایش‌های است که خمینی تنها و تنها برای رسیدن به هدف و مقصود خود کرده است زیرا در زمان حضرت سیدالشہدا حسین بن علی (ع)، «ما مذکوران از آن، دسته‌ای و گروهی که نام و میوان» گروه علمای دین "بتوان برای شان اطلاق کرد یا فتنمی شد واحدی "عالی دین" بودن را حرفهٔ خود نمی‌انگاشت و از این معترض تراویح نمی‌کرد، در صدر اسلام همهٔ مسلمانان عالمان دین خود می‌بودند و بر همهٔ دفاتر و طراف ایمان سوابی خویش آگاهی می‌داشتند، و با دست کم می‌گوشیدند آگاهی داشت، دستاران، یا به تعیین سیدروح اللهم خمینی، "گروه علمای دین" بددیده‌ای هستند که خیلی بعد از روزگار رنسانی اسلام پدیدار آمدند و بنا بر این، خطاب حضرت سیدالشہدا به این گروه - که هنوز وجود نیافتد و بوده است - نیست بلکه مخاطب حضرتش، به اطلاق همهٔ موئیانند و همهٔ موئیان است. (و بدین متواال ...، بطبق حضرت سیدالشہدا، ...، دربارهٔ "ولایت فقیه" ...، نبوده است) [۱]

تکرار و تکرار و تکرار صفحه‌های "ولایت فقیه" فرون از آن داره است و روح را می‌ساید و روان را می‌آزاد و در ورقهای کتاب را می‌انبارد، جمله‌ها تکرار می‌شوند، سخنان تکرار می‌شوند و مطلب و معانی تکرار می‌شوند. فی المثل، این سخن که حاکم باید "عالم" و "عادل" باشد دردها جای می‌آید بدانسان که ملالت می‌افزاید (۳۵).

این که پیغمبر اکرم (ص) بدون تعیین و تنصیب جای نشین و خلیفه‌ای از سرای خویشتن "ما ببلغ رسالت" رسالت خویش را به پایان و اتمام نمی‌رساند، حداقل، در دو جای آمده است (۳۶).

۳۵ - مثلاً، در خلال صفحه‌های ۵۸ تا ۷۳ و سیسی صفحهٔ ۷۹ و دگرباره، صفحه‌های ۹۱ و ۹۲.

۳۶ - صفحه‌های ۲۱ و ۲۷

بحث تکراری بپرایمون هدف و شمول آیه "شربه" و اعدا الهم ما استطعتم من قوه و من ریاط الخبل" در جندهای به میان کشیده شده است (۳۷) .

صفحه بدیهی، یا تقریباً بدیهی، لزوم تشکیل حکومت در محوالات جوا مع انسانی را - بدون پرداختن به جگوئی پیداشدن این لزوم در سرتحوالات جوا مع انسانی و بی عنایت چراشی پذیراشدن فردی‌ای انسانی "ازاد" و "متفرّد" نیروشی برتر و سلطه‌جوي و قاهر ابریما لان سرخویشتن و خالی از هرگونه ملاحظه، جا معنه شناسانه در حدّحتی یک دانشجوی نوکار جا معاشرتی - به کرات و مرّات می‌گوید و بازمی‌گوید (۳۸) بدانسان که گوشی بدین "صفحه" خط برداشته و خط افتاده عشق می‌ورزد و سوزن "فوتوگراف" را، بی‌وقفه، برآغاز آن می‌نهد!! خمینی، در این مورد خاص، تکرار ملالت آور را بادرازگوشی کسل کننده‌توله، ممی‌سازد و همراه، و شرح کشانی در ضرورت وجود دولت و حکومت می‌دهد (۳۹) . خمینی یا نمی‌داند و یا نمی‌خواهد انتکار کسی منکر لزوم حکومت و دولت نیست - ولو، "بضرور" یا "ضرورت نا مطلوب" (۴۰) بداندش - و تنها گروهی اند از اندیشه‌وران که زوال دولت و تحلیل رفتنش را - شاید، به گونه‌ای تدریجی و درسیری ویژه - در آینده و آینده‌ها پیش‌بینی می‌کنند و می‌طلبند. البته، طایفه‌ای دیگر نیز هستند که شماره کمتر از دو دلخواه وجود دسایه، غلیظ حکومت را بسرانانها، مخلّ به سعادت و نیکی‌ختی آدمیان می‌پنداشد. همچون آنارشیستها و هیچ‌گرایان - ولی از شان فعلاً کاری ساخته نیست و از اینان که در گذریم کسی را سرنگی کردن لزوم ایجاد دولت و برپایی قدرت فهار حکومت نیست که نیازی به اینهمه تکرار مخلّ باشد و اینهمه اطنا ب معلّ!

۳۷ - فی المثل، در صفحه، ۳۷ و بلافاصله و عیناً "در صفحه" ۳۸

۳۸ - فی المثل در صفحه، ۲۶ و در فاصله صفحه‌های ۴۵ تا ۱۵، سار دیکر، در صفحه

۶۲

۳۹ - صفحه‌های ۲۶ تا ۲۱

۴۰

روش استدلال و محتوای کتاب (بحثی در مضمون و معنی)

باب یکم - روش استدلال.

سیدروح الله خمینی در هیجیک ارتوشته‌ها و آثارش، لاقل تا آنجاکه این بندۀ را مجال سیرشان و خواندنشان دست داده است، اشارتی به شیوهٔ استدلال، روش احتجاج و نحوهٔ استنتاج خود نبرده است. وی، ظاهراً، ازلزوم این کار آکاهی ندارد و نکته‌های روش‌شناسی و روش‌شناسانه برای پیگانه است و ناشناخته. اگر هم، گاه، بسیار به ندرت و شاذ، در میانهٔ سخن، وثایدهم ناخودآگاهانه، گوشه‌ای بدین گونه مطلب می‌زند، در حدّی بسیار بسیار بدائی است و عتیق واژه‌نجه به روزگار فلاطون و ارسطو نیز می‌بوده است کهنه‌تر. اسلوب کاروسیک تفکرش، به‌واقع، کهن است و از بزرگرایان قافل‌سالاران اندیشهٔ امروزین صدھا فرنگ به دور.

رسالهٔ "ولایت فقیه" خمینی نیز استثنایی براین منی کلی مؤلف نیست و درش، نویسنده‌به‌همان راه و از همان راهی می‌رود که در "کشف اسرار" رفته است.

میان زمان نوشتن "ولایت فقیه" و زمان تا لیف "کشف اسرار"، بدانسان که رفت، قریب‌سی سال فاصله‌است. درین سی سال دگرگونی ریشه‌ای و بنیادی در شیوهٔ کاروروا ای استدلال سیدروح الله خمینی پدیدار شده است، همان سیرهٔ مرضیه است و همان روش مختار؛ همان ارجوزهٔ خوانیها، تحویلهای تغییف‌های حریف، همان جزمی گراشیهای بی‌فریاد، همان ماکیا ولی گرائی حاد و خشن در هر سطروه‌هر گذرگاه، البته حق را، که در این قریب سده‌هه، پیشرفتکی و بهبودکی روی نموده و آن نیز تنها و تنها در نحوهٔ بیان و اسلوب نگارش است. به هر تقدیر، گذشت سی سال حتی بر روح خشن و سنگین خمینی آدمی نیزمه‌ترمی افتاد! (اگرچه می‌توان این اندک بهبود را بدان مربوط دانست و شمرد، آن که رساله، یا برخی از بخشها بش، را کسی برای خمینی و بر پایهٔ تقریرهای او نوشته و با ویراستاری کرده است).

خمینی، در "ولایت فقیه" می‌کوشد تا روش عقلی / استدلای را باشیوهٔ نقلی / اعتقادی، همراه وهمیای، به کار گیرد و از تعقل و ایمان ملغمه‌ای

سازدراهکنای ویقین آورونکست ناپذیرونیک بهم درآمیخته، ولیک، در این طریق، از همان آغاز، سخت ناموقن می‌ماند. نهشیوه، عقلی / استدلایش را قوامی است و استحکامی و نه به اسلوب نقلی / اعتقادی وی وثوقی، می‌تواند که (۱) :

" طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام"

اما، نمی‌تواند سخن و ادعای خود را به پایانی موقن ونتیجه‌ای تردیدناپذیر بپرسد. هر دو روش را، یا، نیمه‌کاره و در میانه راه، رها می‌کند و به سخنرانی خطابی می‌پردازد و بیشتر، کفه ترازوی گفتگور ابهامی اعتقاد و میانی نقلی سنگین می‌دارد و کج .

به هر تقدیر، اگر بخواهیم حکمی در کل اراضی داد و خویشتن را از قید و بندجزئیات رهایی نمایمان گفت که، در کتاب موضوع سخن، پایه‌های استدلال، تقریباً " همگی، نقلی است و پرخاسته از این و با ورومیانی نیز که نویسنده به عنوان میانی عقلی و استدلالی عرضه می‌دارد، گاه صريح و بی پرده و گاه غیر مستقیم و مع الواسطه نقلی اندوتکیه‌ای آنچنانی بر شیوه، تعقلی ندارند و نمی‌توانند داشت . این مطلب روش شناسانه را، به ویژه در فصل بمندون شماره‌ای که عنوان " طرز حکومت اسلامی " دارد (۲) می‌توان نیک به موضوع دریافت، به این جمله اتفاقات کردن جالب است که ظاهرآ پایه‌ای عقلی و استدلالی دارد ولی از باوری فشری و اینانی سخت آغشته به تعجب و جرمی گراشی نشانه گرفته است (۳) :

" حکومت اسلامی هیچک از انواع طرز حکومتها م وجود
نمی‌ست . مثلاً" استبدادی نمی‌ست که رئیس دولت مستبد و خود را ای باشد، مال و جان مردم را بازاری بگیرد
هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکنند و هر کس را خواست
انعام کند حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه
مطلقه، بلکه متروکه است . البته نه مشروطه بمعنی

۱ - صفحه، ۴۵

۲ - صفحه، ۵۲ ب بعد

۳ - صفحه، ۵۲

متعارف فعلی آن که تصویب فوایین تابع آراء اشخاص
واکثریت باشد.... .

حقیقت را، آیا کسی، جزو آن که به قشری کوی حادگرفتار آمده باشد، می‌تواند
چنین سخنانی گفت و اینهمه پراکنده‌گی نا متعلق را بهم گره زد و بافت؟
تعاریف متداول امروزیین مردم جهان از حکومتهای "استبدادی"، "مطلقه"،
"مضروطه"..... بر هر آن که در عرصه، اندیشه سیاسی کامی برداشته است و بر
می‌دارد، وضوح فراوان دارد و دوستها سیدروج الله خمینی است که، از پیش شیشه
عینک سیاه تعقب سوزان خویش، آنها را تدیده می‌انگاردوینا برگراشی روایی،
که از قشری گریش سرچشمه می‌گیرد، آنان را سخن و دگر شکل می‌سازد.
چنان که رفت، در بیشتر جاها، خمینی، بدیکاره، بقیه، خویشتن را از
دست اسالیب تعقلی و شیوه‌های استدلال منطقی رها می‌سازد و عنان کار را،
یکسره، به کف ایمان و بآور پیروان و مریدان، بال فعل وبالقوه، خویشتن
می‌سازد، بهترین نمونه این روال را می‌توان در باب "ولایت فقیه" به
استناداً خبار" (۴) یافت و بررسی کرد و در باب "فقهاء درا جرای قوانین و
فرماندهی سپاه و اداره" جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاؤت، مورداً عتماد
بیان می‌برند" (۵) .

اما اشارتی بپریمیه، به اصطلاح، شیوه، استدلالی و تعقلی خمینی در راه
اثبات مدعی و مدلل ساختن ضرورت "ولایت فقیه"؛
من کتاب با این جمله می‌غازد (۶) که مقدمه مانتدی است و، شاید، به
منظور حسن مطلعی آورده شده:

"موضوع "ولایت فقیه" فرصتی است که راجع به
بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود" ،
و، بپدرنگ، پس از آن، جمله "نخستین ازم‌هیئت اصل خودبخت می‌آید؛
" ولایت فقیه" از موضوعاتی است که تصور آنها موجب

۴ - صفحه، ۷۶ به بعد

۵ - صفحه‌های ۹۱ تا ۹۳

۶ - صفحه، ۶

تصدیق مبسوط و جندان سهیرهان احتیاج ندارد [۱]، ساین معنی کده هر کس عقائد و احکام اسلام را حتی احتمالاً دریافته باشد چون به "ولایت فقهی" بر سرو آنرا بستم تور آورد سیدرنگ [۲] تصدیق خواهد کرد و آنرا ضروری و بدینهی [۳] خواهد شاخت "!"

شگفتگان این نختین جمله متضمن سفسطه‌ای است عظیم و مغلظه‌ای غریب که به شعبدہ بازی ذهنی و چشم‌بندی فکری بیشتر می‌ماند تا گفته‌ای درجه‌ان اندیشه و عرصهٔ تفکر! برهان و حجت در رذآن بنیان فراوان است و ما در آن می‌باشیم، به دو بسته می‌کنیم:

۱ - در دسیای ناییدا کرانه اندیشه، که در هر لحظه‌اش زندگی‌ها و زاییندگی‌ها می‌جوشند و می‌خروشند و می‌تراوند و می‌گسترنند و در هم می‌دوسد و می‌بودند و با یکدیگر می‌آمیزند و تو می‌تواند شود. هم می‌خلیند و با یکدیگر می‌آفرینند، هیچ چیز، به تکرا روتا کید عرض می‌شود، هیچ چیز، تصورش موجب تصدیقش نمی‌شود و ننمی‌تواند شود. هرگز تصور معنایی، به تنها ظرفی، تصدیقش را، به عنوان امری بدینهی والزا می‌درپی ندارد و ننمی‌تواند داشت. متغیر کران زرف اندیشه چیز، حتی در خود هستی، در گوهر وجود، در وجود جهان، در وجود خود را یعنی این جهان و هرچه در او هست شک می‌کنند، شکی سازند، شکی آفرینند، شکی که کران نمی‌بینند و با پیان نمی‌پذیرد، شکی که کران نیاید گرفت و پایان نیاید پذیرفت. خردمند مرد، در این ها هوی سوزگیر تلاش فکری و قیا می‌کنای تعمق ذهنی، کدام معنی را، جراحت می‌آورد، به صرف تصور تصدیق کند؟! کدام امر محسوس و ملموس را؟ تا چه رسیده "ولایت فقهی" که مطلبی است بالکل ذهنی و به کمال متنکی و به تمام وابسته به اعتقادی و ساوری قلبی؟

سیدروج اللهم خمینی، هرگز و هرگز، به حود مرارت نداده است تا به این دقائق فلسفه و به این نکته‌های با ریکتر از موئی بپردازد که عمر شمار بزرگی از اندیشمندان انسانی در راهشان صرف شده است و این بزرگمردان با ایثار زندگی و گاه جان خود در واژه خورشیدها و راه آسمانها را کشوده‌اند. سخت سهل است، و عاری از رنج و رحمت، نشستن و گفتن که "تصویر" امری، خود بخود "موجب تصدیق"، آن هم تصدیق "سیدرنگ" "خواهد شد"! این گفته را ساخت است و ازدهان و خامد اعیه‌داری در میدان تفکر سخت مستبعد به گوش می‌آید و باور ناکردنی!

۲ - یک میلیاردمسلمان ، کمیابیش ، درجهان مامی زیند که ، از میانشان ، یکصدمیلیون ، بازهم کمیابیش ، ازبیروان مذاهب کوناگون شیعه - امامی ، اسماعیلی ، زیدی - بهشمارند . چگونه است که از میان این یک میلیاردمسلمان ویا حتی یکصدمیلیون شیعی ، که بسیاریشان " عقائد و احکام اسلام را اجمالاً " دریافته اند ، تنها شعرا ریسیار مسدود و محدود " تصوّرولایت فقیه " برایشان موجب " تصدیق ولایت فقیه " شده است ؟ واقعاً چگونه است واین را به چهاید نسبت داد ؟ چگونه است که بسیاری از سرگان مذهب شیعه اشی عذری ، چه در روزگاران گذشته و چه در عصر ما ، " تصوّر ولایت فقیه " موجب " تصدیق " امر در نزدشان شده است ، با وجودی که احکام اسلام را ، نه اجمالاً که ، به عمق کامل و وسعت تام دریافت بوده اند و دریافته اند ؟ طرفه آن که در میان آن گروه محدود و محدودی همکعبه " ولایت فقیه " باور آورده بوده اند ، اکثریت عظیمشان آن گستره بیکرانی را گهیست روح الله خمینی برای " ولایت فقیه " قائل است ، و آن را به " ولایت مطلقه فقیه " می رساند ، پذیرانمی بوده اند و نیستند . (ازین طبقه آخر ، جمیعی برآشند که بیکرانی و اطلاق " ولایت " در نظر خمینی یکی از اساس بعده بیداد خونفشاران و مرگباری شدکه " جمهوری اسلامی " را در خود گرفت و هنوز هم که هنوز است در خود گرفته است) .

باری ، این نخستین جمله " کتاب " ولایت فقیه " می بودواکنون بدیگر جمله ها و دیگر گفته هایش بررسی .

خمینی ، در سرتاسر کتاب موضوع نگرش ما ، تقریباً در هیج جای ، خاطراتی استوار و ملکی متقن پیرامون احکامی که می آوردا رائی نمی کند و مطلب راسطه‌ی وگا " سرسی ، با ذکر شواهد و میان امثله ، مطرح می سازد . فی المثل ، هنگا می که می خواهد معلوم سازد ، به زمان در گذشت فقیه ، کدام کسان منصوب از جانب وی ، در پایگاه و جایگاه نصب باقی می مانند و کدام میکنان را نصب ، پس از مرگ فقیه ناصب ، انتقام ، می پذیرد (۷) .

تمام سنگینی بار اثبات لزوم و توجیه " ولایت فقیه " بر روی سنگ

" حدیث " و " روایت " گذارده شده است و سیدروح الله خمینی، با وجودی که خود انسان و اقسام حدیث و روایت را توضیح و توصیف می کنند و به درجه های کوشاگون قابلیت استناد آنها اشارت و نیز با وجودی که مذعن است که، کام، تذمیل احادیث " روی جهت سیاسی بحدیث اضافه شده "(۸) - " که جزو " حدیث نیست " - اما، حقیقت را واقع را، که تمام رساله بحثی است لغوی و کلی از احادیث و درباره منطق و مفهوم احادیث. همه و همه کوشش خمینی مصروف بدان است که، با تکیه بر حدیث، نظریه خویشن را درباره " ولایت فقیه " اثبات کنند و برکرسی حق نشاند !!

مطلوب سنت و حدیث در اسلام، چه در نزد عالم و اهل سنت و چه در نزد خاصه و شیعیان، مطلبی است بسیار رکسترده و دامنه دار که بحثهای مطول و کام جنبالی را پیش آورده است و موجب افتاده خودشماره احادیث، که برخی از اسلام شناسان تهاجمی را زیکر می‌نمایند. شمرند از یک سوی، و جمع کل احادیث درباره‌ای از کتب، که از یک میلیون نیز در می گذرند، از دیگر سوی، جایگاهی است مناسب برای آغاز بحث و مراجعت و علّتی برای درگرفتن قال و فیلهای تند پژوهشگری نام آور درباره " حدیث و گسترش می‌نویسد (۹) :

" ... حدیث در سده سوم هجری در میگ رشت ...
مجموعه‌های موقق جنبه‌ای مقدس پیدا کرد و اعتبار تقدیم ...
آمیزه دست آورد در قالب حدیث، مضمون و نظراتی
هست که به همان اندازه که متناقض هستند، متعدد نیز می‌
باشد. چه با عباراتی رامی توان در احادیث پیدا کرد
که به نظرات متعارض میدان می دهنند ..."

۸ - صفحه ۱۴۱

۹ - رودنسون، ماکزیم، "اسلام و سرمایه‌داری"، ترجمه محسن ثلاثی (تهران ، شرکت سهامی کتابهای حیبی ، ۱۳۵۸) ، صفحه‌های ۱۳۷ و ۱۳۸

همین محقق تیزبین ادامه‌ی دهد که، بحسب زیادی شمارهٔ احادیث و تجزیه‌ی موجود امکان انتخاب از میانشان و گشاده بودن را، تعبیر و تفسیر آن، هرجامی و فرقه‌ای توانسته است و می‌تواند متکاً نی برای نظر خود، از میان احادیث سیا بد و پرگزند و از این روی، به اعتقاد او (۱۵) :

".... آیدیولوژی ما بعد قرآنی اساساً" یک نیروی بیرونی نیست که جا معه را قلب بندی کند، بلکه بیان گرایشها نی است که از کل زندگی اجتماعی برمی خیرید". تاریخ پژوهشی پراوازه و تویستنده‌ای پرکوش و برتوان از میهنمان، که کس را، از اصحاب نظر و رأی داوری، اندک شبه‌تی در اهلیت علمی و صلاحیت فتنی و نیز در امانت اخلاقی و درستی داوری وی نیست، صریح وی پرده، چنین ابراز راهی می‌کند (۱۶) :

".... چون اخبار رواحدیت ساده‌ی مدد و آن تسوده و فقط در ماشه‌دوم هجری تدوین شده است
بعدها مخصوصاً" بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هشتم بحسب ظهور فرقه‌ی جدیدی از سمعه از قبیل اسماعیلیه، فطحیه و واقعه هر فرقه‌ای این اخبار رواحدیت را مطابق غرضی خاص تا وبل کردند و بسیاری نیز اخبار رواحدیت دروغ از بیش خود حعل و بدایم ائمه را بایت نمودند
از آنچه مذکور افتادنیک دریافت می‌شود که پایه‌های حدیث و خبر تاجه میزان سنت و نا استوار است و، با همه "علم" هائی، ابزار گونه، از قبیل درایت و رجال، گهدرجه‌ت کمک بعثت و ارزیابی این دریای موج از خبر و حدیث بنیان شده است، قابلیت استناد و تکیه بدانان اندک و گاهه سدانسان اندک که‌گوئی هیچ .

بر مطلب ضعف ذاتی و درونی خبر و حدیث افزون می‌شود این گفتگوی طریف فلسفهٔ تاریخ واستنتاج تاریخی که حقیقتی است ادموندوش، منقول و متون نوشته و به تحریر درآمده و مسلم الْمَدُور از کس یا کسان تاریخی، با گذشت زمان و بسا

۱۵ - رودنسون، ماکریم، صفحه ۱۳۹

۱۶ - اقبال آشیانی، عیاس؛ "خاندان نوبختی" ، (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷) چاپ سوم ، صفحه ۷۱

دکرگونی و تحول و تبدیلی که در معانی، مفاهیم، برداشتها، ارزشها و اعتبارها روی می دهد، قدرت و قاطعیت خویش را از کفر می نهند و بدیگر سخن، استادوهمه استاد، در برآ برخورشید سوزان و سوزنده زیروز برشدتها را زمانه رنگ می بازند و مراحت اصلی و گویاشی و دقت آغازین را ازدست می دهند. ساختار مرکزیت نا پذیر اسلام تبریز غموض و پیچیدگی موضوع سخت افزوده است و داوری این مطلب را در این جمله گویانیک می توانیم دید و به وجود نکته مثبتی در آن نیز بی بود (۱۲) :

"...، تعارضهای میان احادیث آزادی عمل زیادی در زندگی روزانه بهار می آورد - بیشتر دین خاطر که مرجع متصرکزی (چنان که در کلیسای کاتولیک رومی هست) وجود نداشت نادر مورد ارزش یک حدیث حقیقی است تعسیر آن حکم معسری صادر گرد ...".

اما، همین نکته مثبت، که " آزادی عمل زیاد در زندگی روزانه " بشد، از دیگرسوی، خبر و حدیث را به گونه ای برآوری در اختیار آنانی نیز می گذاشت که در جهت اهداف و نظرهای خود تعسیر و تناقض داشتند و بدینسان مطلب را بگردانند و بسایانندتا معین و مددکار آرائشان و، گاه، خودخواهیها و سودجوییها بیشان، شود.

نکته بسیار جالب و بسیار مثبت در دنیا اندیشه شیعیان اما میه آن است که میان احکام شرع و آراء عقل " اصل ملازمه " حکم فرمائی می کند که " کل ماحکم به العقل ، حکم به الشرع "، وبالعكس . در نزد متفکران شیعه اما میه عملی که مبتنی بر خود درست باشد نمی تواند مجرم عملی شرعی بود و هر آینه میان خردآدمی با نصوص و متفقولات تقابله و ناهمراهی پدیدارد آید، برپا به، اصل " تعادل و تراجیح "، بایک رجحان را به داد و ری خردداد مگر به زمانی که کارها و امور مسلم شرعی در میان باشد، که در این حال، باید تسلیم شرع شد، ولسو قانع نبود، اهمیت این نکته برخورد دادن در نزد اندیشمندان اما می، با لاحص، هنکا می برجسته تربه جسم می آید که ملاحظه کنیم در نزد دیگر دینها و مذهبها این برتر گوشی عقل وجود نمی داشته است، فی المثل، در نزد معتقدان به مذهب کاتولیک رومی، در هر جای و در هر مقام و مطلب، تعارضی میان خردوا بیان پدید

آیدیا پیده خدرا فدای با وروایمان ساخت و به "ایثار عقلی" (۱۲) توسل جست و پذیرفت که خردخطا کار است واپیمان وکفته، کلیسا مصاب، (و همین حکم قاطع می بود که کلیسارت آزادی می بخشیدن هر آن که رانه چون کلیسا نیان می اندیشیده آتش بیدا دسیارندواز حلیه حیات عاری سازند)

در تزدشیعه، بنا بر آنچه رفت عقل کار سازآدمی می تواند راهگشای بسیاری از نکته های مجهول و ناشناخته باشد، به جز در "مسلمات"، حکم خود را برگرسی شاند، اما، وجود این امر و این آزادی، مانع از آن نشده است، و تمنی شود، که برخی از فقیهان امامی بگوشتندن از احادیث و اخبار استعانت جویند و نکته ای را در زمرة "مسلمات" آورند، سپس عقل را، در راه اثبات مدعای خود، منکوب اینها نو مقهوریا و را علام دارند و برای مومنان، بفرز عم خود، راهگریزی باقی میگذارد، سید روح الله خمینی، خالی از هر شک و شباهی، به این خیلا زفقیهان تعلق دارد و در "اثبات" لزوم و وجوه "ولایت فقیه" - البته، به معناشی که اوازش در می یابد و مراد می کند - همین شیوه را پیشنهاد داده است و به همین رسن دست توسل و تمسک در آز (۱۴).

Sacrificium Intellectus - ۱۲

۱۴ - البته در تحوه، برداشت از حدیث و میزان فایلیت اتکای بدان، ستیز میان "اصولبان" و "اخباریان" - یا به قول خود ملایان "اصولیون" و "اخباریون" - که از اواخر روزگار دولت پسران شیخ صفوی آغازین گرفت، خود داستانی است در ازاواز حوصله سخن کنونی مایبرون، اما از آن یک نکته را میتوان آموخت: به رمانی که فرگان دیری می بودند "آبا، کلیسا" را به گورها سپرده سودند و قیل و قالهای "اهل مدرسه" و بحثهای "حوزه ای" (Scholastic) را به موزه اندیشه های کهن و برآن می سودند طبیعت را بگرد، طبیعت را بکار ود، طبیعت را بشکافد و رخشن باو - پای طبیعت را بشکند ولگام زند و به زیر ران آورند، مسا و "عالان" ماهور اندر حرم کوچه بمنهاشی اینجتیں عیتنق می بوده ایم - و، درینجا، هنوز هم هستیم.

تکامل جهان نظری و فلسفی شیعه؛ اما می سیرجالب و پرپیچ و خمی می داشته است و با گذشت روزگار، به روای تبدیل یا فتنه که از جویها و نهرهای بسیار پیدیدار آمده است و نیروگرفته، یکی از مکتبها یا تحالفهایی که اشتری بسیار براندیشه، امامیان نهاده است، مکتب اعتزال است و گروه معترزله (۱۵)؛ پژوهنده‌ای در این باره چنین می تویید و نتیجه گیریهای خوبش را بدینسان به دست می دهد (۱۶) :

" تازمان حضرت صادق هنور علم کلام در میان شیعه، امامیه رواج نیافتن بود بعدها بین [علمای شیعه] در روابط اخیر رواحدیت اختلاف پیدا شد و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معترزله گرویدند کلام شیعه، امامیه گرچه در آغاز اساس آن مقتبس از معترزله بود اما تا بر اثر هدایت ائمه اطهار روظهور گروهی از فصلای بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت و بین متكلمان امامیه و معترزله درباره بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا ند " (۱۷) .

پژوهشگری دیگر نیز، تقریباً درجهت آنچه رفت، نتیجه گیری می کند و می تویید؛ به زمانی که نظریه‌های شیعیان امامی، به ویژه در سده، چهارم هجری،

۱۵ - پیروان واصل بن عطا، (۸۰ تا ۱۲۱ هـ، ق.) ارشاگردان حسن بصری، که از حلقة درس استاد روى گردانید و "اعتزال" کرد.

۱۶ - مشکور، دکتر محمد حماد، "ترجمه، فرق الشیعه توبختی"، (تهران، انتشارات سپاه پاسداری اسلامی، ۱۳۹۰) صفحه صد و دویک.

۱۷ - بدنشوشه، همین منبع، مفهومهای یکصد و بیست و دو، یکی از فرقی بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به میان سیت آنکه زیدیین علی بن حسین [بن علی بن ابی طالب] موسس آن فرقه شاکردو واصل بن عطا، معترزلی سود، ائمه معترزلی را حتی ارا ماما ن شیعه بزرگتر می شمردند ".

شکل و کمال گرفت و تثبیت یافت، بیشتر و بیشتر با نظریه‌های معتزلیان هماهنگ شد (ورّداین هماهنگ‌سازی و هماهنگی را با یددرگویان ایشانگرداز حضرت امام صادق (ع) گرفت به نام ابوالحسن بن الاعین، مشهور به وزیر از (۱۸). و نزد رکوشهای خاندان شیعی برآوازه و وزیر نوبختی)، درین مرحله شیعیان امامی با معتزلیان دیگر تنها در دو مطلب اساسی و بینایی اختلاف می‌داشتند؛ نخست در ربا و رب‌ها اصل "امامت" و دو دیگر در رد "وعید" - به معنای مجازات بلا شرط وابدی موء منان گناهکار و توجیه ذیر بطن، که "امر معاصی می‌شوند، البته، انکار" و "وعید" هم، فی الحقيقة، نتیجه اعتماد به اصل "امامت" می‌بود زیرا که این امل چنان پرتوان و جاذب می‌نمود که با وجودش قابل تحوّر نمی‌توانست بودکه موء منی واقعی و معتقدی به امام و "امامت" از عذاب ابدی - و گناهش هرجه بتواند بود - رنج کشد (۱۹).

و در تکمیل مقال (۲۰)؛

"..... حتی مساوی لمعتمد که از اصول عقائده شیعیه در باب امامت است، از معتقدات بعضی ارعلمای معتزله چون ابراهیم بن سیارنظام (۲۱) بود. با یک مقایسه اجمالی درین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه بیش از حد [کذا] تحت تأثیر

۱۸ - بیانگذا رفرف را رسید و متوجه به سال ۱۵۰ هـ، ق. م. ت.

Momen, M.; "An Introduction to Shi'i Islam", (Oxford - ۱۹
George Ronald, 1985) ch. 4, esp. pages 77-78.

۲۰ - هشکور، دکتر محمدجواد، صفحه ۳۶۰ مذووه.

۲۱ - ابواسحق ابراهیم بن سیارنظام، ادیب و شاعر و متفکر معتزلی،
جانشین شہیر و اصل بن عطاء، که در حدود سال ۲۰۰ هـ ق. در بیان داد،
درگذشت، م. ت.

عقاقد و کلام معتبر له فرازگرفته است و در حیثیت شیعه را با
عفای دکلائیش می توان تولید جدیدی از فکر فلسفی معتبر له
دانست.

باری ، این زمینه، مساعد وزیر ما خات مطلوب در دنیا ای فرهنگی اسلام
پیشرونده می بود که امکان تعاطی اندیشه ها را، گفت ها و شنید ها را ،
آموخت ها و فراگیریها را پذیرید آوردو معال دادن تحلیه ها از هم بیا موزن دو به
هم بیا مورنده . بعد ها ، کمی علل و اسباب مخلص - که بحثش از دائره سخن
کنوئی ما بیرون است - اسلام به خشکی و تصلب دچار آمد و اماکن این گفت و
شنودها واژه هم فراگیریها از سرزینه های زیست فرهنگ اسلامی رخت بر بست و
خشونت و غصیت و خشک اندیشه بر جایش نشست ، دیگر میدان و عرصه ای برای
اندیشمندان و بیزوشنگران ساقی نماند و صحته زندگی معنوی آدمی آورده گاه
تعصب و تبود تا شاهل شد ، درنتیجه ، جایگاه جهل و تا آگاهی وجود نمود ، جمودی
دیرپای .

داوری درست پیرامون اسلام پیشرونده و متعلق آغازین آن است که این
دین نومانی و رادعی در راه تحقیقات علمی سرپای نکردو ، بالنتیجه ، داشته ،
گرچه در شکل ابتدائی خوبی ، به کوشش خود ادامت دادند (کما ز آن جمله است
دانش شیعی در قالب کیمیا گری آن روزگار) ، داشگاهها (و در آن میان
"نظمیه"ها) پایه گذاری شدند ، کار صنایع را رونقی موفور گرفت و براندازه
مها رتها و کارآثیها فزوده شد . برتری فرهنگی و تفوق تجارتی دنیا اسلامی در
سده های نهم و دهم میلادی (سرا بر پاسده های سوم و چهارم هجری) - که عصر زرین
اسلام است - ریشه در همین کیفیت اسلام دارد و روح تناهی که در دنیا ای
فرهنگی اسلام وجود می داشت (۲۲) .

به کوتاه سخن ، آنچه بعد از این مدت زبرداشتها بود ،

۲۲ - برای بررسی بیشتر مراجعت شود به :

Thomas, H.; "An Unfinished History of the World", (London,
Hanish Hamilton, 1979), p. 146.

از برآشتهای تنگ نظرانه و کوتاه بینانه، از سرداشتهای آشته به تعصب و آلوده به خودمحوری و خودرانی، از "عشقهاشی کربی زنگی" می‌بودند. سرروی زمین با رورفرهنگ پیشرونده و بوبای اسلامی است که غزالیها پای به عرصه وجودی کذا بند، غزالی که درباره اش محققی از میهن ما، به نیکوئی، چنین دا وری کرده است (۲۲):

"شیوه تفکر و عقل [امام ابو حامد محمد] غزالی...
بکلی تازگی داشت و منحصر به خودا و بود و نظری آن شیوه را
قرسها بعد از دکارت (۲۳) در اروپا پیش گرفت. امتیاز
غزالی در میان علمای دین اسلام درین بود که در کسب
دانش و در شک کردن در آنجه بمعنوان علوم یقینی تعلیم
می‌شد متنهای جراءت و دلیری را داشت. مثل طلاق علوم
در مدارس جدید اروپا بی معنقد بود که هیچ امری را مسلم و
حقیقی تباید شمرد مگر آن که حقیقت آن به دلیل علمی و
برهان عقلی ثابت شده باشد و آن مسلم شده تیرهمواره باید
در مظنه شک و تردید باشد و در این بحث درباره آن بار....
تابه محردی که خطاب بودن آن ثابت شد از عرصه مسلمات
اخرج گردد."

از همین بزرگ‌بزرگ اندیش پرسیدند (۲۴):

"تومذهب که داری؟ در جواب گفت: "در مقولات مذهب
برهان و آنجه دلیل عقل اقتضا کند و مادر شرعيت
مذهب من قرآن است و هیچ کس را از آن متفقی نمی‌کنم،
نه شافعی بر من خطی دارد و همچو ابوجنیفه بر اسی".
چون این جندسطر، مختصررا، که رفت از جهان فرهنگی اسلام پیشرونده،

۲۳ - مینوی، محتسی؛ "نقد حال"؛ (تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸)، چاپ دوم، صفحه‌های ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲۴ - رنه دکارت، فیلسوف، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی، درسه‌های دهم میلادی، ویکی از بنیانگذاران شیوه تفکر و فلسفه علمی توین م.ت.

۲۵ - منع اخیر، صفحه ۲۸۱

مقایسه کنیم با آنچه سید روح الله خمینی گفته است، نتیجه‌داری می‌آن خواهد بود که خمینی از همه آن فوران آتش‌نشان اندیشه‌درست‌های شکوفا شی فرهنگ اسلامی ناگاه است و پیرامونشان به ساده‌اندیشی با ورنانگردنی گرفتار، مهروزی او، برخلاف گفته و آدعاً پیش، با اسلام و ریشه‌های معنوی و فکری آن دین جهان شمول نیست، با خودخویش است و با او همان‌فریده ذهن خویشتن.

خمینی در کتاب "ولایت فقیه" تبریز، به ماتندرساله "کشف اسرار" (۲۶) به روش ماکیاولی در استدلال و حجت آوری دست می‌یازد و همان روال مختار و شیوه "ما" لوف رایبکار می‌بیند. وی هیچ مبنای ثابت احتجاجی و پایه‌ای اخلاقی برای خود در بحث نمی‌شناشد و از هر پا بگاهی و از هر میته‌ای و از هر واژه‌ای وكلمه‌ای، که مناسب موقع و لحظه گفتگو باشد، استفادت چنان می‌برد که مدعای خود را، لااقل در نظر مریدان کم فرهنگ و یار زودبا ورخویش، به عزم خود، "اثبات" کنده خویشتن و نظر خویشتن را حاکم و غالب جلوه دهد و حرف و مخاطب را محکوم و مغلوب درستی و راستی را که آنچه اینجا می‌رساند، اگر بتوان استدلالش نا مید، استدلالی است، بی کم و کاست، الگو برداری شده از سرمشق‌های ماکیاول، که در عین حال از حذف‌گاهی در نمی‌گذرد. به این تصوره عنایت کردن مفید است و غالب:

خمینی، در جایی (۲۷)، در راه اثبات نظر خود، با تکیه بر جمله‌های از روایتی، صريح و غیر قابل انکار و تردید، می‌نویسد:

".....، خصوصاً که در اول جمله 'اتما' دارد که دلالت بر حصر می‌کند".

و دقیقاً، نماینده پس از آن (۲۸)، می‌گوید:

"..... اصلاً معلوم نیست که 'اتما' دلالت بر حصر داشته باشد.....".

۲۶ - مراجعت شود به: توانگر، دکتر مرزا بنی، "ناگاهی و پیویسیدگی"، سیری در نوشته‌های سید روح الله خمینی، کتاب نخست: کشف اسرار، (لندن، نشر سوآوران، شهریورماه ۱۳۶۹)، صفحه‌های ۵۸ به بعد.

۲۷ - صفحه ۱۳۸

۲۸ - صفحه ۱۳۹

شکفتا و عجبا که در جایی "اتما" دلالت بر حصر می کند - چون در آنجا خمینی، برای اشارت رای خود بسیار مندیدان است که "دلالت بر حصر" بکند - به عالمی بسیار بسیار اندک، همان "اتما" دلالت بر حصر نمی دارد - چون در آنجایی خمینی، در دلیل آوریهای لفاظانه خویشتن، حاجت بدان دارد که "دلالت بر حصر" نکند !!! "هرگز وجود حاضر و غائب شنیده ای"!!

تبیعه گیریهای من عنده و روش "تنها به قاضی رفت" در کار سید روح الله خمینی بسیار است، ولی، در شرح و توصیف "ولایت"، به ناگهان حکم می دهد (۲۹) که :

"ولایت فقیه از امور اعتباری عقلائی است"

اما زحمت این را نمی برد که بگوید چرا و به چه دلیل و بر مبنای کدام پایه مایه، تعلقی، بیان این که فرمان خود را طبع اند و متقداد نه گفته خمینی که گفته احمدی ازین آدم، به صرف گفته شدن، دلیل عقلائی نیست و تنها به زمانی پذیرفته می آید که حجت موجهی بدان ضم شود و پیوسته . شاید سید روح الله خمینی این را می دانسته است اما بیندازه، و به شیوه، ما کیا ولی خویش، ازش درگذشته .

اندیشمند منصف آن است که هنگام بیان راءی خویشتن، در کتاب ذکر آراء و نظرهای موافقان همراه، عقائد حربیان مخالف رانیز مذکور را ردودا وردی را به شتوونده و خواسته واکذا رد . سید روح الله خمینی از این صفت پسندیده نیز بری است و چون در تقویت راءی خویش تکیه بر متقدما ن موافق خود می زند نه ام از آن این که جزا و می اندیشیدند و بای می اندیشمند نمی برد . به عنوان شاهد مثال، درباره "ولایت" می نویسد (۳۰) :

"..... مرحوم شریعتی و از متاء خرین مرحوم شاپیشی (۳۱) تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت نمیدانند و بعضی نمیدانند" .

۲۹ - صفحه، ۶۵

۳۰ - صفحه، ۹۸

۳۱ - مادر باره، سطرهای ملا حمدت را قی و شیخ محمدحسین ناییتی، بعدها، به تفصیل سخن خواهیم گفت . م.م.

ولیک ذکر نمی کند که این "بعضی" که "نمی داند" کیا نند و چرا "نمی دانند"!
خوبی در سفسطه و مغلطه بید طولی دارد و از این روش به هیج روی
نمی پرهیزد، مثلاً هایی به دست دهیم تا بین مطلب را:
درجاتی، در مقدمه، چنین می نویسد (۲۲):

"نقشه" [بیگانگان] آنکه ماراعقب مانده بگهداشد
و بهمین حالیکه هستیم و زندگی نکت با ریکهداریم
نگه دارید تا بتوانند از سرمايه های ما، از مخساران
زیروز میمی و منابع و زمینها و نیروی انسانی ما استفاده
کنند، میتوانند ما گرفتنا را بسیاره بمانیم، فقرای ما
در همین بدینختی بمانند و احکام اسلام که مساواه
فقر و فقر را حل کرده است تسلیم نشوند و آنسان و
عمالشان در کاخهای بزرگ بنشینند و آن زندگانی مرغه
و کذایی را داشته باشد".

شاید فرنگان نقشه های درسروا میدهای در دل داشته باشند که "مارا
عقب مانده بگهداشد" اما این مطلب، خوبی خود، توجیه کننده نظرهای
سید روح الله خمینی نمی تواند بود، خوبی در این رهگذر سفسطه می کند و
می گریزد. از عنایت به این نکته حساس و این واقعیت محزکه اگر احکام
کهن و قوانین عتیق می توانند حل مشکلات مابود و مسأله فقر و فقر را حل
کرد، پس چرا ما از آن فرنگان حیله گرو "نقشه کش" عقب ماندیم، با زیجه شان
شدهیم، نتوانستیم از خود و از مدارزندگیمان دفاع کرد؟ اگر ما چنین قانونهای
معجزگر و چنین نسخه های اتفاق بخش برای بیماریهای اجتماعی / اقتصادی
خود می داشتیم، چرا نتوانستیم به آنها رسید؟ راستی چرا؟ چرا به چنان درنگ
و جمودی گرفتا رآمدیم که آن فرنگان بتوانند برای ما نکه "عقب مانده
نگاهداشت" کشید؟ خوبی از پاسخگویی به این پرسشها و دھنها پرسش مشابه شان
ظفره می رود و به "انتشائی" که نوشته است دل خوش می دارد و برای این گمان
است که با این سخنان مریدی چند حلقه به کوش فرا چنگ آورده.
شاهدی دیگر عرضه داریم سفسطه اش را:

خمینی شرح مبسوطی می دهد از ضرورت تشکیل دولت و حکومت و سپس به این نکته می پردازد که برای گردش کارهای دولت و حکومت تنها زیر تحصیل درآمد هست (۳۲) و بعد، به ناگفان، نتیجه می گیرد (۳۴) :

" ملاحظه می کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم حکومت دلالت دارد و اجرای آن جراحت طبق استقرار تشکیلات اسلامی مبسوط است " ۱۱

تصوّر نمی رود احدی بتواند، به هر ترقی داشت زند، آن مقدمه را به این ذی المقدمه و بداین نتیجه چنانند! ازین نبود ارتباط میان مقدمه و نتیجه گذشته، مغلظه دیگری نیز در درون سطور بالا مستثروپنهان است به این معنای که نخست باید ملزم شکیل دولت گردد تهیم و چون آن را پذیراً مدمیم، و به تبع این پذیرش، "احکام مالی" دولت را منظور نظر قرار دهیم و مطرح سازیم، یعنی اول لزوم وجود دولت است و از هی آمد این لزوم وجود، و معلول آن، "احکام مالی" است. بدیگر سخن، چون "دولت" که بگوییم؛ چون "احکام مالی" داریم پس "دولت" باید داشت!

شاهدی دیگر:

خمینی می نویسد (۳۵) :

" نظر به اینکه فقهاء مقام غبیوت را دارانمی باشند و شکی نیست که 'شقی' هم بسته بضروره باید بگوییم 'وصایا'، یعنی جانشیان رسول اکرم (ص) می باشد " .

نخست - چرا و به چه برها ن همه فقهاء "شقی" نیستند؟ بروخی از فقهاء می توانند شقی بود، کما این که بوده است، (و خود سید روح اللہ خمینی نیزه روزگار "امامت" خویش، فراوان شماری

از آنان را کشت، محبوس ساخت و یا به "خلع لباس" (۲۶) محاکوم داشت و شقی شمردشان و متهمتک دانستشان) .

دودیگر - مفهوم دیگراین مخلطه آن است که هر آن کس ، نگست ، مقام نسبت " نداشت و ، درشانی ، "شقی " نیز نبود ، "بالضروره" بایدش از زمرة" اوصیاء بعنی جانشینان پیامبر اکرم " به شما رآ ورد !! آیا این حکم درست است ؟ آیا خردآدمی به این سفطه، بی پایه و بی ما به نمی خنددوش باید خنده دید ؟ آیا این نیز مسطوره‌ای از بندیازیهای استدلالی سیدروح الله خمینی به شمارنیست ؟

در این زمینه ، خمینی ، اندکی بعد ، کوتاه می آید و این حضرات را " اوصیاء " دست دوم رسول اکرم (ص) " می شناسد (۲۷)!! ولیک باز ، بدون تعریفه دلیلی و حجتی استوار ، مدعی می شود که اینان " باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند چنانکه حضرت امیر (ع) انجام داد " (۲۸) وی هرگز بیان نمی دارد - و نمی تواند داشت - که ، اولاً - چرا این " اوصیاء " دست دوم " ، " باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند " و ثانیاً - تشییه آنان به مرتضی علی (ع) چه مبنای و ماء خذی دارد ؟! خمینی ازین آنفته گویشها تنها

۲۶ - "خلع لباس" را ، به عنوان پادافرهی برای لغزش و خطا ، دور و بریهای خمینی ابداع کردند که با وہای است شکفت زیرا ، اولاً ، لباس تنهای سه مجموعه " عماده و قبا و لساده و نعلین " مخصوص نمی شود ، ثانیاً ، "خلع لباس" به معنای حامه ارتن کس سرگرفتن است و بر همه ساخت و ملایان محاکوم باین "کیفر" بر همه نمی شوند و فقط به حامه " دیگر مردمان ملبس می آیند ، ثالثاً چون احیا ریشه ای این تن پوش عجیب را کیفری می انگارند جرم و گناه را پس هر که نهاین حامه هر تن دارد - یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردمان کوشان و شریف و باکنها دوطنمان - ملاست مردا ر در حائل کیفر دیدن و محاذات چشیدن هست - گناهای ساکرده را و جرائمی مرتکب شده را ! برابعاً ، در این اصطلاحاً فی نوعی حدیث سطا میگری و انساط سطا میان دیده می شود که چون نظام میان را به کیفر " طبع درجه " می کردند و این حضرات درجه ای نمی داشتند ، و در جهان اسلام نمی توانستند داشت ، پس خویشتن را از " اهل بخیه " قلمداد ساختند و کیفر خنده آور " خلع لباس " را احتراز کردند ، کرزسلیقه مردمان !!

یک هدف دارد و آن هم ، بهره بھاشی شده ، "اثبات" آن که ملایان باید "تمام" کارها را زیر سیطره خود بگیرند و از این معربه "ولایت مطلق فقیه" دست یابند . همین **السلام** او هرگز غم مبانی عقلی و احتجاجی را تخریب نموده است و این با رئیسمی خورد.

خمینی دنباله این متنظمه را چنین می گیرد (۲۹) : نخست روایتی از حضرت حسین بن علی **سیدالشہداء** ، نقل می کنده فرموده است ، به کوتاه سخن ، دادرس و داور باید "امام" ، "عالیم به قما" و "عادل" بود و برآن به حضرا فزون فرموده که این مقام تنها برای پیامبر در میان مسلمانان مقصر است و پیا برای اوصیا ، پیامبر پس از نقل روایت خمینی شرحی مبسوط و مشبع می دهد اشاره حاطه فقیهان بر قوانین و اندیشه ایشان و اندیشه ریاستشان و حق ریاستشان و ، بعد ، می رسمیه حضر ائمه ارشاد پذیر و غیرقابل تردیدی که امام آورده است و این مقام را فقط و فقط از آن پیامبر و موسی وی شناخته است . وی برای گریز از این سدومانع و فرار از این مخمصه ، می باشد و با یاددا فی باشد و جزا وکی حق قضا و تقدیر و دادرسی ندارد" (۴۰) !!!

حقیقت را که فرین و هر زار فرین براین ، به اصطلاح "استدلال" (امامی - فرماید) درسی فقط حق پیامبر ای وصی اوست و خمینی نتیجه می گیرد "پس" فقیه وصی رسول اکرم (ص) است و در عمر غیبت ، امام المسلمين و رئیس الملکه میباشد و با یاددا فی باشد و جزا وکی حق قضا و تقدیر و دادرسی ندارد" (۴۱) !!!

فرماید از این مدعی تعلق و برها ن آوری پرسید که در عمر غیبت ، ریگ دارد ! با یاددا این مدعی پرسید درا مورخویش بود و جرا با یادکننه پرسید فردی را به "قیمومت" برگزیده بوده "ولایت" پذیرفت ؟ چرا ؟ سید روح الحلة خمینی نه تنها با سخن این پرسش را نمی دهد که ، با یادمان گفت ، نتیجه گیری اش نیز سخت سخیف و غیر منطقی است و سخت نامحسوسی با اقتضا های زمانه .

در مقدمه دیگر (صفحه های ۱۰۶ تا ۱۰۴) خمینی استناد به "توقیعی" می کند

که امام زمان(ع) در پاسخ به پرسشی، به خط خوبش نوشته است و پیر روان خود را راهنمایی فرموده که "..... در حادث و پیش مدها به راویان حدیث مارجوع کنید" . به فرض صحت این حدیث، روش و مبرهن است که "حوادث الواقعه" منصرف به همه حوادث و پیش مدها نیست بلکه توجه به رویدادهای زندگی افراد است و بحث مسائل سیاسی و اجتماعی شناخت درمیان درگفته‌های خمینی، شهاندک، تناقض‌گوئی آشکار و مشهود می‌افتد.

شاهد مثالی به دست دهیم :

دریک جا می نویسد (۴۱) :

"بیان احکام خلیفه تعیین خواهد. خود آنحضرت (پیا میر)
بیان احکام میکرد، همه احکام را در کتابی مینوشتند
و دست مردم میدادند تا عمل کنند..... ما خلیفه
میخواهیم تا اجرای قوانین کند....."

اما تنها شصت صفحه پس از آن، گفته پیشین را به دست فراموشی می سپارد و بسیار
پردازه موضع قبلی خویش - که "بیان احکام خلیفه تعیین خواهد" - فلم می کند (۴۲) :

"رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای
بیان عقاید و احکام نبود بلکه همچین برای اجرای
احکام و تنظیمات و امور انسانی بود" .

از کنار هم نهادن دو متن خیروبا لاغر با اتفاقات به قید " فقط " و
" معجّنین " در جمله دو مین، خواسته را سرگردانی کامل دست می دهد که
آیا در راهی سید روح الله خمینی، بیان احکام خلیفه می خواهد یا خبر!!
خمینی، گاه، در تاء بید نظر خود، متولّ به تشیه‌هایی می شود که
ازین وسیع ربطی به مطلب تدارک و تهاب برای این که سخن گفته باشد
مطرحشان می دارد، فی المثل می نویسد (۴۳) :

"شکی نیست که امروزی از نظر عقل ما تدارک در احوال
که از شخصی بدیگری منتقل میشود قابل انتقال است" .

۴۱ - صفحه ۲۱

۴۲ - صفحه ۲۷

۴۳ - صفحه ۱۳۲

برای جستجوگر شوالیهای بسیاری در این بیان ملاجواب می‌ماند:

اولاً - چرا در این مطلب شک نیست؟

ثانیاً - این "عقل" کیانندو" نظر آنان برکدام پایه و مبنای خردمندکی است؟

ثالثاً - "ارت درا موال" در همه مفاهی اجتماعی - حقوقی و درنژاد همه ملتها نمی‌بوده است و بوده‌اند مردمانی و فرهنگهاشی که آن را به کار نمی‌گرفته‌اند و در نزد آنانی هم که اعمالش می‌گردند و می‌کنند رو شهدا و روالها گوناگون بوده است و هست، واژه‌های بینها مهمتر،

رابعاً - چه ارتباطی میان ارت بردن دارائیها و ارت "ولایت" هست؟

موقع سید روح الله خمینی در برابر مطلب "تفیه" همسخت نااستوار و لرزان است و بینا بر اقتضای سخن و ضرورت مقالی از جائی به جائی عرض می‌شود؛ در جائی نسبت خوف به ائمه اطهار می‌دهد و می‌نویسد (۴۴) :

".....روایاتی ائمه (ع) از روی تقدیص صادر کرده‌اند.... چون میدانیم که ائمه ما گاهی در شرائطی بودند که نمی‌توانستند حکم واقع را بگویند.... و در حال تفیه و خوف بسرمی برند....".

آیا بدین شیوه سخن گفتن نوعی سب دروغ دادن به بیشوايان مذهب ما نیست؟

در جائی دیگر باز سخن از روایتهاشی به میان می‌آورد که به رعایت "تفیه" صادر شده‌اند و می‌نویسد (۴۵) :

".....روایاتی کما از روی تفیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می‌باشد....".

و باز (۴۶) از "حال تفیه" حضرت امام صادق (ع) سخن به میان می‌آورد و تردیدمی کند که وقتی آن حضرت "..... برای مسلمانان تکلیف میین می‌کند و حاکم و قاضی نصب می‌فرماید، آیا این کار حضرت چه معنی دارد؟ و اصولاً براین نصب و عزل چه فایده‌ای مترتب است؟"

۴۴ - صفحه‌های ۸۰ و ۸۱

۴۵ - صفحه ۱۲۱

۴۶ - صفحه‌های ۱۸۴ و ۱۸۵

خمیتی با این گفته خویشتن نه تنها پایه، روابايات و احادیث را ساخت متزلزل می سازد و غیرقابل تکیه، که به امام، به گونه‌ای، نسبت انجام عمل لغوی بحاص می دهد آن همازروی ترس، اما می که سرمهقش قرآن کریم است با این فرمان محکم و با این دستوری بی چون و جراکه،
"فلا حشوالناس واخشونی" (۴۷) (یعنی "از مردمان منرسیدواز من بترسید") .

کفتشی است که خود خمیتی هم به این آیه توسل می جوید (۴۸) و شرح و بسط نیز پیرامونش می دهد ولکن آنچاکه سخن افتضا می کند، از یادش می بردازیم و خوف و ترس مستولی برآ مامان گفتگوبه میان می آورد. در جایی این حدیث را می توانیم خود نیز به پارسی برش می گرداند (۴۹) :

".....، اذا طهرت البدع فللعالم ان يظهر علمنـه
والاعـليـه لعـنة الله" . (یعنی) جو بدعـتها بـدـدـ
آـیدـبـرـعـالـم وـاحـدـاـسـتـكـهـ عـلـمـ (دـيـنـ) خـوـيـشـ رـاـ اـطـهـارـ
کـدوـگـرـهـ لـعـنـتـ حـدـاـ بـرـاـ وـخـواـهـدـسـودـ" .

ولی به روی خویش نمی آورد که صراحتی که در این حدیث هست با "تفییه" به معناشی که وی از شبرداشت می کند، سراسرگاری ندارد و اختلافشان از زمین نا آسمان است.

به همانگونه که رفت، سیدروج الله خمینی، مردمی فزوئی طلب و برتری جوی است و این خصیصه‌های روانیش را در امر احتاج و دلیل آوری نیز به کمال نگاه می دارد - و از همین روی از "ماگیا ولی گراشی" استدلالی نیز نمی پرهیزد و تابی به کار می کرده تا مدعای خویشتن را، به هرنکل، و به هر بیها و با تکیه به هر تمثیل و تشییه‌ی، هران دار، مهمل و تابه‌جای، بر محل قبول و بر مطبّه پیروزی بنشاند. به این نمونه عنا پیت کردن بدک نخواهد بود:

در تفسیر روایت ".....وانَ الْعُلَمَاءِ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاِ" می‌گویند (۴۵) :

"..... یکی از فضائل [علماء] این است که
ورثة انبیا هستند، وارث انبیا بودن وقتی برای آنان
فضیلت است که مانند انبیاء، ولات (حکومت) بر مردم
داشته وواجب الاطاعه باشد."

نیک آشکار می‌افتد که همهٔ تلاش خمینی در این ، به اصطلاح، تفسیر روایت
محصور به اشبات نظرخویشتن است، که "ولایت فقیه" باشد، و اصلاً "وابدا" به
دیگر نکات نمی‌پردازد و نمی‌خواهد نمی‌گذارد که دیگر کسی هم به آنها پرداخت.
وی هرگز پاسخ نمی‌دهد که چرا ، و به تائید چرا ، فقط "ولایت" - که خود دوی
از آن تعبیریه (حکومت) می‌کند - فضیلت است انبیاء را؟! آیا این از
شخصیت سلطه‌جوی وی اندازه سلطه‌جوی وولع قدرت طلبی سیوی ناپذیر
"مفتر" مانشأ نمی‌گیرد و برتر نمی‌خیزد؟ چرا ما رفتار پر مهروعاً طفت
پیامبران را فضیلت بر جسته و خصیصه، اخلاقی در خشان آنان نیانگاریم و
به نئرانگیریم؟ چرا علماً اخلاق حمید آن بزرگواران را سرشق قرار دهند و
آن را به ارت تبرد؟ چرا؟ از همه این سخنان کذشته، آیا مگر همهٔ انبیاء
حکومت و فرمان نفرمایی داشته‌اند؟ آیا مگر عیسی مسیح را حکومتی می‌بود و
کنشی و جاذبه به سوی اعمال قدرت و سلطه بر خلاائق؟

خمینی، درست به مانند همهٔ متعصبان خشک اندیش، همهٔ آناتی که
میدان فکری محدودی دارند و براین باورند که نسخه، همه دردها و بیماریهای
جا معده‌های بشری در پزد آنان است و در لابه لای آراء ایشان سفته، از هر که نمی‌
با اوست و نه با او همسو، با تحقیر یاد می‌کند. وی، کار را بدانای می‌کشاند
که ملایانی را سیر، که همراهی و همراه او در پرداشت اسلام نیستند، با کلمه
"آخوند"، همراه با تخفیف و توهین، می‌خوانند (۴۶) در حالی که عسوان
"آخوند"، لااقل تا آخر روز کار قاجاران، معناشی والا می‌داشت و موجب

حرمت بسیار می بود و بسیار از بزرگان سرزمین ما همراه نامشان "لقب" آخوند آمده است، همچون آخوند محمد کاظم خراسانی، از مراجع تقلید بزرگ شیعه در تحقیق اشرف - متوفی، به سال ۱۳۲۹ قمری - که "آخوند خراسانی" نامیده می شد، خمینی، در هیج جای، عناوینی به این نکته، طریف اخلاق ندارد که بزرگداشت حریف کار مردان است و انسانی را از حرمته نهادن به رقیب، قدر را اعتبار نمی کاهد، سهل است، می افزاید.

برهمین روال ناپسندیده است که کوی کارش، در تهمت زدن و افتراضی به هر که ناهمسوی او باشد، سخت بالاست و بازار دشتم را در شهر اوروا جی و رونقی عظیم:

- مخالفان خود و نظریه خوبیش را، درست، "عمل استعمار" می خوانند (۴۶).

- به روشن فکران نهضت و انقلاب مشروطیت ایران تهمت توکری اجنبی و "عمل انگلیس" بودن می پنددمی نویسد (۴۸) که "طبق شواهد و اسنادی که درست است" اینان مردم را فریب داده اند، روشن نیست که چرا خمینی این، به اصطلاح، "شواهد و اسناد" ادعایی خوبیش را در همه عمر، و حتی به روزگار "اما ملت" خود، نشرنداد "ناسیه روی نود هر که درا و غش باشد". با اطمینان مطلق می توانیم گفت که اگر روی رانیه شاهدی و پاره سندی در گرفت می بود، پرده درانه و بدون اندک تردیدی و تاء خیری، ارائه اش می داد و برش می کرد. تهمت زدن، در اخلاق، عملی شنکن است و در شریعت اسلام، گناهی بزرگ.

- همه قاضیان شریف و پاکدا من و منزه و قناعت پیش کشور را با چوب آتش مهاشی ناروا و نابه جا فرومی کوبد و تغیر می کند (۴۹).

- ملایان مخالف خوبیش را، بکسره، "آخوندهای درباری" می خواند که "... سازمان امنیت ایران معمم کرده، ... است (۵۰) و، سپس، سخن شکفتی می کوید (۵۱) که اگر این "آخوندهای درباری" "... در اجتماع ساقط نشوند امام زمان را ساقط می کنند...!!"! سخنی که برخلاف تمام

موضوع اهلی رساله، " ولایت فقیه" - بدانسان که از نام و عنوان فرعی‌اش، " حکومت اسلامی " ، نیک بر می‌آید - " حکومت" است که بحثی است، عده‌ای، آمیخته از سیاست و اقتصاد با رنگی و عباری قوی از تاریخ، سیدروح الله خمینی، در هر سه این زمینه‌ها، ناگاهه است ، و با خوبی‌بینانه تربیت برآوردها ، کودکی ابتدخوان که به آوردگاهی می‌رود یکسره در قبیله، تصریف حکم گزاران پرچولان و پر جلوه، این شعب از معارف شری ، طفلی رامی ماندکه بستیزبا پهلوانان برخاسته است . واپسین را سطراهای آتی خستوحواهندش،

خمینی تاریخ نمی‌داند ولی‌هذا می‌نویسد (۵۶) :

" اسلام بر اروپا سلطه پیدا کرد " ،

اما نمی‌گوید کی و چگونه ؟

یا می‌نویسد (۵۷) :

" از غیبت صفری تا کنون هزار چند سال
می‌گذرد " .

در حالی که غیبت صفری که شدت و نه سال به درازا کشید، به سال ۳۲۹ هجری قمری بدپایان آمدواز آن زمان تا حال - چه رسیده زمان تحریر رساله " ولایت فقیه" - یکهزار و پانصد سال نیز نگذشته است !!

در باره، رابطه، اما مرضا (ع) با ما، مون عباسی نیزیا، به ظن قوی ، تمام حقیقت را نمی‌داندیما، شاید، چون دیگر موارد، در راه تا سید مدعای خویش ، همه حقیقت را نمی‌گوید (۵۸) و خویشن را با این نکته تاریخی آشنا نمی‌سازد که حضرتش ، به اقتضا مصالحی ، ولایتمهدی خلیفه ما، مسون را پذیرا شد و دختش را به زنی گرفت و ما، مون نیزبه نام او سکه زدن فرمود

(و بدین لحاظ، هنوزهم، دست‌کم عوازم شیعیان امامی، این امام را "السلطان علی بن موسی الرضا" می‌نامند).

از این موردهای تاریخی به رویدادهای تاریخی که درگذریم، بايدمان گفت که سدروج الله خمینی هیچگونه آنتاشی، ولوآشناشی اجتماعی، با روئنهای تاریخی ندارد و هرگز از بک قرارگاه مرتفع سیرتاریخ را نگفته است و نه نگریستن شوانته، فی المثل، او، بالکل، از نقش ایرانی و تاریخ فرهنگ ملتی ما بر اسلام و تمدن اسلامی پیگانه است و در ذهنش اسلام مجموعه‌ای است خشک و بی حرکت وایستا و متملل که هرگز نه تن ری پذیرفته است و نه تن، تری خواهد پذیرفت، اندیشمندان و آنانی که بیوایی تاریخ و حرکت پایان ناپذیر جامعه‌ای انسانی را در مدت نظردازند و بودان بسیار آورده‌اند، به گوشه‌ای دیگرداوری می‌کنند و مثلاً، می‌نویسد (۵۹) که اسلام تنها پس از درآمیختن با اندیشه‌های ایرانی و عنصر تمدن ایرانی به شکل یک فرهنگ درآمد. آن نیز فرهنگی جهان‌شمول.

خدمتی حقوق، دست‌کم به مفهوم مطلع نوین آن، نمی‌داند و هم‌هذا با بی‌بروائی جا‌هله، می‌نویسد (۶۰):

"..... حقوق سین‌المملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است" !!

می‌باشد برای اوضاع داده می‌شد، و امروزه، برای معتقدان و سرسپردگان به این "امام" توضیح داده شود، که حقوق بین‌المللی عمومی، هنوزهم که هنوز است، به معنای دقیق و فتنی کلمه، "حقوق" نیست و مجموعه‌ای است که، تا حدی، روابط میان دولتها را تمثیل می‌دهد و تعیین می‌کند و در جای نیزکه ارشکاری سرنیا ید شمشیر برده و تبعیغ آخته میان دولتها "محتسار" مخالف بهداوری بر می‌خورد و مخالف به تعاون و می‌انجامدو "جنگ" ، به عنوان، قاضی نهائی رخ می‌نماید و کار را به دست می‌گیرد. دقیقاً "ارهیون" تاریخی است و از همین نبود "ضمان است اجرا" که حقوق بین‌المللی عمومی را "حقوق" یا "حقوق کمال یافته" نمی‌شناست و گرته در عرصه حقوق

توصیفی که خمینی ، به گمان خوبشتن ، از نظام حقوقی اسلامی ، به دست می دهد ، ناگاهی مطلق اور ارمباخت حقوقی و فلسفه "حقوق میرهن می دارد و مدعای مارانته بید . توصیف وی این است (۶۲) :

" در این نظام حقوقی ، هرچه بمنیاز دارده اهم است ، از طریق معاشرت با همسایه و اولاد و عشره و قوم و خوبی و هم شهری ، و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل ، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی . برای قبل از انجام تکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور میدهد که تکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام با موقع انعقاد نطفه چه باشد ، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده بدرود مادر است و بجهه چگونه باید تربیت شود و سلوک مردوزن با همیگر و سایر زنان چگونه باشد " .

نمونه ای که از این " انشاء گونه " آوردیم نیک می نماید که توصیف شده تفاوت ریشه ای و مبنی میان " حقوق " و " اخلاق " را ، به هیچ روی " نمی داشد و ، بدآن سبب ، " قانون " را با قواعد رفتاری و هنگارهای اخلاقی در هم می آمیزد . به بحث درباره " تک پریشان گوشیهای بالا نمی خواهیم برداخت ، ولیک تنها یک پرسن را به میان می آوریم و آن این که تعیین نوع خوراک به هنگام انعقاد نطفه چه ربطی به " نظام حقوقی " دارد و با چه سریعی می توانش به حقوق چسبانید و سه مبحثهای حقوقی ؟ ! گفتن چنین نتا مربوطی لیست می خواهد که از شدت ناگاهی بعوست در بیا رسیده باشد ، آن هم در بیای محیط !

" حقوق دان کبیر " ما ، در جایی ، افادت می فرماید و توضیحی می دهد و اضطراب را (۶۴) که : " قانونگرایی بسیاری فایده ندارد " .

و در سرگشتنگی میان چگونگی تعیین تکالیف و وظایف قوه' مجریه، درجائی دیگر،
می سویس (۶۵) :

" ولی امر متمدّی قوه' مجریه، قوانین هم هست " .

خمینی، با آوردن قید " هم " در این جمله حلوه کرمی سازد که اصلاً " وابدا " ،
عنایت بدين مهم‌ندازده قوه' مجریه، در نظریه‌های نوین حکومت و در بحث‌های
حقوق اساسی، بدان مقصود و مراد پیش‌بینی شده است، و می‌شود، تا
قوانینی را که قوه' مقتن تمویب می‌کند به اجراء گذارد و در نظریه‌های تفکیک
قوا برایش نقش دیگری متمم‌رنیست، (اجرای احکام دادگاهها تجزیر می‌باشد و به
اشکای همین قوانین صورت پذیرمی‌شود که تمویب قوه' مقتن رسیده‌اند).
حقوق‌دانان و ارباب نظر در عرصه " حقوق برآئند که " قانون " - در مفهوم
حقوقی آن و نه در معناشی که در علم و فلسفه به کار می‌رود - هنگامی قانون
است - یا به گفته " برخی " قانونیت " دارد - که تکیه‌اش بر " ضمانت اجرا "
باشد، قانون عاری از " ضمانت اجرا " نه قانون که، تنها و تنها، دستوری
است اخلاقی و یا شیوه‌ای پسندیده و دلخواه در فتاوی، سیدروح الله خمینی،
درجای جای رساله، " ولایت فقیه "، چنان قلم می‌زنده گوئی " قانون "
قاد " ضمانت اجرا " قابل تمور است و می‌تواند تحقق یافتد (۶۶) .
سیدروح الله خمینی، به سبب آن که دهها سال فقه‌خوانده و به مسائل
فقیهی (البته، عدمه)، مسائل فقهی معزّد از روابعیت‌های عینی و موارد
ذهبی و تخلیلی (پرداخته بود، آگاهی از برخی مباحث حقوق خصوصی - همچون
پارهای از بخشها و بحث‌های حقوق مدنی، که مبنایشان فقه‌اسلامی بوده
است و هست - می‌داشت، ولیک اندرون عرصه اقتضا دواندیشه اقتصادی بالکل
ناواردادست و از بیخ و بن ناگاه، و آنچه به رشته تحریر در آورده شمره این
ناگاهی صرف (۶۷) :

برای توجیه جهان آرمانی که در ذهن ساده‌اندیش خود طراحتیش کرده

۶۵ - صفحه ۲۱

۶۶ - مسویه را، رجوع شود به صفحه‌های ۲۰ و ۲۶

۶۷ - این ناگاهی به مسائل و مطالب اقتصادی درباره‌ای از فتوهاتی هم
که خمینی در " توضیح المسائل " داده است بسیار متجلی است که ما، در فرضی
دیگر، بدانها پرداخت جواهیم .

است، خمینی، ناشنا با نظا مهای اقتصادی وکم و کاستها و سایه روشتها پشان، قمه قدیمی "درویش" و "توانگر" و "ظالم" و "مظلوم" را بازگومی کند با این امیدکه از احساسهای ساده و صادقانه توده‌های مردم به سودخوبی‌ش و هواهای خوبیش بهره برگیرد، او می‌نویسد (۶۸) :

"..... استعمارگران بدست عمال سیاسی خودکه بر مردم مسلط شده‌اند نظامات اقتصادی طالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم بدودسته تقسیم شده‌اند؛ ظالم و مظلوم، دریک طرف صدھا میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ فرا رگرفته است و در طرف دیگر اقلیت‌های از افراد نژادمندو ما حب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه گرد و فاسدند....".

این برداشت ساده‌دلانه‌ای از وضع نابسامان جهان روزگارما، که به نحوی مزورانه بیان می‌شود در پی هدفهای خودخواهانه، اکرهم بر پایه "تصویری از سوسیالیزم باشد در ذهن نویسنده و گوینده‌اش، آن سوسیالیزم از حد و میزان مقاومت‌های روزنامه‌های عوام پسند تجاوز نمی‌نماید و تواند در حقیقتی به مرزهای "سوسیالیزم عامیانه" و یا "سوسیالیزم ساده‌اندیشانه" (۶۹)، که در نزد برخی از پیشوايان کشورهای جهان سوّم یافت شده‌است و می‌شود، نیز نمی‌تواند رسید.

برچنین زمینه‌ای غریب‌نمی نماید که خمینی سخنان قالبی و حرفهای "کلیشه" ای درباره مسائل اقتصادی بر زبان راندو، فی المثل، بنویسد (۷۰) استعمارگران،

"میخواهند کشور ما با رفروش کالاهای آنها باشد و بهمین جهت حکومتهای دست‌نشانده آنها از صفتی شدن ماجلوگیری میکنند یا صنایع وابسته و مونتاژنا سیس می‌کنند".

گفتیم و باز هم می گوئیم، این سخن از جمله سخنان کلیشه‌ای است در راه جلب توجه عوام و برانگیختن شان - و تنها برانگیختن شان بدون هدفی والا و فقط در راه مقاصد سیاسی خود بینانه - اما می توان پرسید آیا در زمان "امامت" خمینی همه آنچه اخواست فرنگان استعما رگر خوانده است - بازار فروش کالاهای آنها شدن، جلوگیری از صعی شدن کشور ما و ابعاد وابستگی هرجه بیشتر حتی در صنایع "مونتاژ" و مواد خوراکی - متحقق نشد و آیا، بدین منوال، حکومت "امام" دست نشانده آنها بود؟

درک خمینی از مالیات و تصورش از مالیات‌ستانی عتیق است و به جهان امروزین تعلق نمی دارد، او، ظاهراً، تمام ماحصل مالیاتی را تنها برای نا، مین هزینه‌های مصرفی و مخارج جاری می داند و می خواهد. فی المثل، برای هزینه‌های شاه و بستگان و درباریا نش - که وی نا مطلوب می شمرد - و یا مخارج "حوزه‌های علمیه" - که انشایسته می انگارد. در این برداشت پراندراس دیگر جایی ولزومی برای انعام هنگفت سرما به گذاری بهای زیربناشی، آمایش سرزمین، عظیم هزینه‌های آموزشی و بهداشتی و پرشکی و تا، مین اجتناعی و هر آنچه از حدو دودسده پیش درجهان متفرقی به میان آمده است، نیست. آنچه نوشته است و ما، در زیر، به موردی چند از شان، اشارت می بریم، موارد این معنای است:

در توضیح، به گفته خودش، "احکام مالی" می نویسد (۲۱):

"..... خمس یکی از درآمدهای هنگفتی است که به سیت‌المال میریزد و یکی از افلام بودجه را تشکیل میدهد. طبق مذهب ما از تسام منابع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی و بطور کلی از کلیه منافع و عواید بطور عادلانه‌ای گرفته میشود. بطور یکه از سیزی فروش درب [گذا] این محدثا کسی که به کشتیرانی اشتعال دارد یا معدن استخراج میکند همه را شامل میشود. این اشخاص ساید خمس اضافه سر درآمد (ب) را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند.....".

این میزان خمس ، که بهترین و خوش بینانه‌ترین برآوردها بر می‌شود با مالیات برداراً مدی به ترتیب بیست درصد ، همراه با زکوٰه ، که خود حوزه‌های پرداخت می‌نماید "..... زیادتیست" (۷۲) ، آنچگونه می‌توانند هزارهای یک جامعه مترقبی امروزی را برآورده ساخت ، با آنهمه طرحها و برنامه‌هایی که برای پیشرفت اجتماعی - اقتصادی خودها بدداشت و با یادبود اجراء برداراً و دستاز فاعله، پرشتاب ملت‌های پیشناخته و اپس نماند؟ سیدروح الله خمینی واقعاً ملتفت این اقتضا‌های دنیا مانیست و در عهدباستان می‌زیند. کشورهای امروزین جهان با مالیات‌های سنتکنن به ترتیب هشتاد و نود درصد برداراً مدهم با رای آن ندارند که کمره‌زینه‌های سراسر اورهای حاجات اجتماعی - اقتصادی جامعه خوبی‌شن را بشکنند . همانگونه که گفته شد ، در ذهن کهنه خمینی ماحصل مالیاتی تنها باید به کارهای مصرفی - آن هم در مقیاس قرون وسطی - رفت و برای این هدف نیز بیست درصد مالیات برداراً مدهم - یا به تعبیره خمینی "اضافه برداراً مدهم" ! - تکافوی کار را خواهد کرد . (درین رهگذر ، از این بحث در می‌گذریم که بتا برآنچه متخصصان به اثبات رسانده‌اند ، مالیات با ترجیح واحد هرگز "عادله" نمی‌تواند بود و فشار مالیاتی تنها به زمانی از روی عدل و نصفت برموّدیان بخشد و پخش می‌شود که نرخهای "تعادلی" به کار گرفته‌آید . این بحث ظریف تراز آن است و بدیع تر که ذهن خمینی را به خود مشغول بتواند داشت)

این ناتوانی از درک مطالب اجتماعی - اقتصادی روزگار رنوموجسب می‌افتد که نویسنده یا نویسنده‌رساله "ولایت فقهی" طرفه سخنرانی به میان آوردها و رنگارنگی و بیگونهای ، خنده‌وار ، وی در نشان دادن اهمیت خمس و وزن ماحصل آن می‌نویسد (۷۳) :

" خمس درآمدی از ربع دادبرای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است " ۱۱۱
در نظر آورید خواهیم با بیست درصد درآمدی از ریاضی ریاضی بسیار سادات را برآوریم ، " تمام حوزه‌های علمیه" را بچرخانیم و " تمام فقیران مسلمین " را ، در بنگلادش ، افغانستان ، ایران ، عراق ، اردن ، شام ، مصر ، سودان ، مراکش ، نیجریه و سومالی و اریتره که سربه‌مدتها می‌لیئون

نفرمی زستند سیرکنیم، این چشم بندی را ناید تها کرامتی از "پیر جماران" بتواضیه انجام رسادوگرمه ارقام و واقعیتها برآن حزبا پوزخندتمی تو اند نگریست و سخن بالکل، بی پرسی پاست و از روی شاگاهی مطلق سرزبان آورده شده.

همین شاگاهی از مفهوم عدد و کمیت موجب می شود در جای دیگری هم شگفت سخنی ارزیان سیدروح الله خمینی به گوش آید - که اگرنا آگاه از مفهوم عددندانیم، ناگزیریم واقعیت "ماکیا ولی گرایش" اورادر استدلال و حجت آوری، دگرباره مطرح سازیم و بگوئیم که وی هر سخن را، هر کجا مفید بشه احتجاج و موضع خودیافته، ناستجده و بی امان، به کارگرفته است. با ری، خمینی در قیاس میان "حکومت اسلامی" - به معنایی که او در ذهن خود ساخته - با نظاوهای دیگر می نویسد (۲۴)؛ در

"..... رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراطوری"

کاخهای برگ، عمارات کذاشی، خدم و حشم، دفتر

مخصوص، دفتر و لیبعهد و دیگر لوازم سلطنت نصف یا

بسیاری بودجه مملکت را ازین میزد، ...!!

در فاسدترین و پوسیده ترین نظاوهای سلطنتی تیز، در روزگار ما، "نصف یا بسیاری" از منابع کشور را دستگاههای عربی و طویل و استه بمنهاد سلطنت نصی تو اند ازین برد. سخن در توجیه اسرافها و اترافها شاهان مردم ستیز و درباریان کژرو و آلوده داشت، سخن بر سر مقادیر است بدان صورت که در مخزن خمینی انعکاس می یافته است.

سخن کوتاه کنیم، دریکی / دوموردی تیز، براین بند، آشکار نشد

که مسطور مو لف کتاب "ولایت فقیه" از بیان و گفته اش چه می بوده است!

فی المثل، در تشریح "حکومت اسلامی" می نویسد (۲۵) :

"..... برنا مهربران که در مجلس برنا مه مثلا" مالی

کشور را طرح میکند [باید] برخواهی از املاک

عمومی (ا) حراج بمقدار عادله تعیین کند و".

این "کشاورزان املاک عمومی" کیا شد؟! اگر منظور کشاورزان "املاک خالصه" است که دیگر چنین املاکی یافت نمی شوند؛ اگر منظور از "املاک عمومی" شرکتهای تعاوونی تولید روسایی است که در آن مسourt تفاوت کناورزان آنان بنا کنند ورزان "املاک خصوصی" چیست که با بدینها مهربان تنها "خرج" را، "عادله" برای گروه تحصیلی تعیین کند؟! ظاهراً، صفت "عمومی" مهمل است و در جمله تابهای.

پیشرفت اندیشه بشری، آفرینشگی پرشکوه مغزا نسانی، بدیع ساریهای شگرف که هر لحظه در جهان پر جوش و خوش مایه تحقق می پیوندد، این حقیقت که ما انسانها "زنده بدانیم که آرام نگیریم"، این واقعیت که هر که نه پیش رفت، ولودرنگی شد و بر جای آیستاد، روی بهنا بودی دارد، همه وهمه، اثربروانگی در ذهن سیدروح الله خمینی نداشتند، ذهن اوستگ بوده، یاستگ شده است و از درک اقتصادی روزگارنا توان مانده و عاجز، از همین روزت که او آموختن والکوبرداری از "قوانين غربی"، به معنای قوانین نوین، را مخالفت با اسلام و مخالف اسلام پنداشت. متفکران پیشوامسلمان، امروزه، برآنندکه هرچه بتوانیم بیشتر و بیشتر فتنگان فرنگی آموخت، در مآل، به سود مسلم و قطعی اسلام است و اسلامیان در قلمه، تکفیر و باری طرد هرچه نه اسلامی است حمار گرفتند و چشم ازوا قعیتات و اقتضا های جهان تیز تک فرو بیست، بهزیان است و هزار باره بهزیان و آن کس که این نفعه ناساز را سرمی دهد بجا هل است و یاخا نت پیش به منافع مسلمانان. ما باید بیا موزیم، اگر سرآن داریم که سروری از کفر فتند، دگرباره، به چنگ آوریم، بسیاری از بیرونیان غیر مسلمان، که از بیرون به اسلامی می نگردند و آن را بعزم پذره بین موشکافی می آورند به محک سقدمی زندند، ابرا زنطرهای می کنند که ما باید آن نظرها را بررسی کنیم و نه به آنها تسلیم شویم و سرپریم، که از شان، در بی ریزی طرح امتلای کارخویشان، بسیا موزیم، اینان، فی المثل، می گویند (۷۶)؛ چیزی به نام "نظام اقتصادی اسلامی"

یافت نمی شود، اسلام، گذشته از تعین مناسک و ترتیب عبادات، مجموعه‌ای از قواعد رفتاری، اخلاقی و حقوقی است که از سرزمین تجارت پیش/با دیه نشین عربستان نشانه گرفته و درجا مدهای فئودالی شرقی - زیرا یه "استبداد شرقی" - با دیدی جزئی و بربایه "تفسیرهای " اصولی " و بحثهای مدرسه‌ای " اسکولاستیک " - بر موارد وظایع و احوال گوناگون تعمیم داده شده است. به باور این پژوهندگان، اینکه نیاز آنی که در اندیشه توسعه‌یاری جامدهای اسلامی هستند و ترقیع کار مسلمانان، به جد می‌کوشند تا این اصول را، به هر شکل شده، با آرمانهای خود تطابق بخشنده‌ارمانهای که، عمده، پدیده‌های اندیروزکرده پس از "رنسانس" با خترزمین و پس از حدوث انقلابهای بورژوازی. این خواستاران توسعه‌یاری جوامع مسلمان تقریباً تمام تکه و سنتگیتی نظام "ناکجا آبادی" (۲۲) خویشتن را بر شانه "فرد متخلف به اخلاق اسلامی" می‌نهند و برآنندکه باید فرودرا "اخلاقی" ساختند، در پی آن و به دنبالش، جامعه اصلاح پذیر و غایات مطلوب واقعی منظور فرا چنگ افتد، این امر، بهداوری پژوهندگان مورد سخن، دیدی ذهنی گرای (۲۳) است و تجربیدی.

اینکه بر ماست که با تفکر و تعمق، بدون دست یا زیدن به سخنان شعارگوئه و حرفهای قالبی، این کوته داوریها را بسته بیم و اگر درستشان یافتیم، در جهت استفادت از آنها بگوییم، و اگرنا درست نمودند، با حجت و برهان، مردو دشان داریم، صرف این امر که چون از باخترمیں آمد، اند، پس مخالف اسلام و مبتذلی بودشمنی وعداً و بتبا مسلمانان هستند، مارا سودی نمی‌بخشد و به جائیمان نمی‌رسانند و همین حال فکارکه هستیم، با قیمان می‌گذارد، رذدرست نواز و رسیدهای حقوقی فریگان و "قواتین غربی" نیاز از همین مقوله است، آنها را نیز باید، تک تک، موضوع سنجش و داوری قرار داده محکوم یک حکم کلی و شعار مانندشان ساخت و بکار کاره مطرودشان پنداشت.

خوبیتی در باورش به " ولایت فقیه" و حکومت ملیان استوار است و هیچگونه بردۀ بوسی و ملاحظه‌ای نیز در بیان واعلام این باور و اعتقاد به کار

نمی گیرد (کاش و هزار رکا شناسان که در آن فنگی ماههای پیش از بهمن ۱۳۵۲ ، نا اندیشه و بطبع خام نام و مقام ، نسلکام که سخوبت را به دست وی سپردند ، به این مطلب اتفاقی کرده بودند تا درمی یا فتنه میان ادعاهای شان نسبت به زادی انسان و حکومت دموکراتی با تبعیت بی چون و چرا شان از جنین مردی ، ناسازگاری و تضاد مطلق وجوددارد) . خمینی رک و سی بوده می نویسد (۷۹) :

"..... هر نظام سیاسی غیر اسلامی ، نظامی شرک آمیز

است"

و حکم می دهد (۸۰) :

" حای تردید نیست که امام (ع) فقهای را برای حکومت و قضایت تعیین فرموده است ، بر علوم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (ع) اطاعت نمایند ."

و برآن ، در تاء بید و تاء کید ، می افزاید (۸۱) :

"..... علماء اسلام از طرف امام (ع) بمقام حکومت و قضایت منصوص و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می باشد"

در رساله " مورد بروزی ما ، جای جای ، نظر فقیهانی که موافق با " ولایت فقیه " می بوده اند ذکر می شود دولی ، با زیرکی تمام ، از بیان آراء مخالفان این مطلب پرهیزیده . مثالی بسیاریم مطلب را : خمینی می نویسد (۸۲) :

" حکم مرحوم میرزا شیرازی در حرمت تباکو چنون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگرهم واجب الاتّباع بود و همه علماء بزرگ ایران - جرجندنفر - از این حکم متابعت کردند"

وفتاوی میرزا شیرازی را تجلیلی از " ولایت فقیه " می شمارد که همه ، حتی " علماء بزرگ " نیز ، با بدش برجشم نهند و بیزه گوش سازند و بیجون و جرا

به کار گیرند، اما، خودمی داند که همه "علماء بزرگ" این را ای را پذیرفتند و نمی پذیرند. ولهذا، برای لوث ماء‌له، فقط اشارتی و تلمیحی به کار می گیرد که "جزندنفر"، و دیگر سه نامی و شانی از آن "جندنفر" به دست می دهد و نه توصیحی که چرا آن "جندنفر" پذیرای حکم نشند! حدیثها ئی که در اثبات "ولایت فقیه" مورد استفاده واستناد می شوند روح الله خمینی است همگی از احادیث "ضعیف" به شمارند مگریکی که حدیثی "صحیح" - یا "مقبوله" - است که همانا "مقبوله" عمر بن حنظله "باید" (۸۳). خود خمینی نیز این موضوع را نیک می داند، ولذا در جایی که تکیه اش بر حدیثی دیگر، و جز حدیث عمر بن حنظله، است می سویسد (۸۴) :

"در دلالت روایتی که آورده بیم هیچ اشکالی نیست معتبر است
ستش قدری محل تاء مل است".

و با آوردن قیدنا مشخص و مسمی "قدرتی" ، سرو ته قضیه را بدھمی آورده - یا می خواهد ممکن کوشد به هم آورده.

مقبوله عمر بن حنظله را می توان به پارسی چنین برگرداند:

"از ابو عبد الله (امام جعفر صادق ع) پرسیدم بطرش
را پیرا مون دوست از باران، که میان شان اختلافی می بود
در باره بدھی یا ارش و دعوای خوبی را نهند گفته ایان
برده بودند و پرسیدم که آیا اجازت بدین کار می داشتند ،
او [امام] گفت : هرآن که چه سر حق ساخت و چه بر باطل ،

۸۳ - فقیهان برای ارزیابی احادیث و ارزش گذا ری برآنها - که با گذشت سده ها شما رشان سربه صدها هزار شاهزادی از یک میلیون زده است - تکیه هم عده شان بر سلسله اسناد است یعنی شناخت کسانی آن احادیث را از رسول اکرم یا معصوم - در نظر شیعیان - نقل کرده اند: اگر در میان راویان کسانی باشد که در ایمان وعدله اند - و نیز شیعیان - در نظر شیعیان - تردیدی بهم رسید، حدیث ارزش خود را از کف می دهد، تقسیم بندی کلی حدیث، از نظر اعتبار و ارزش، از "صحیح" - یا "مقبوله" - که مقام بالا را دارد، می آغازد و سپس، به "حسن" و بعد، به "موثق" و، دست آخرین، به "ضعیف" می رسد. گفتنی است که این طبقه بندی آجنبان دقیق و مسلم هم نیست و چه با که یک حدیث را فقیهی در یک طبقه و همان حدیث را، فقیهی دیگر در طبقه ای دیگر جای دهد.

داوری آنان را بجاید، داوری به طاغوت برده است و
هرچه دربی این قضایه دست آیدنارواست، ولوجه مسلم
باشد – زیرا به حکم طاغوت به حاصل آمده و خدای امر
فرموده که روی از طاغوت بگردانیم بر سند: چه
سایدشان کرد؟ [امام] گفت: سایدار میان آنان که
حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما بررسی می کنند و
بر دستورهای ما آگاهند کسی را بجاید و به حکم او رضا
دهند زیرا ما اورا بر شما حاکم ساخته ایم

در لغت عرب، "حاکم" هم به معنای داور و قاضی به کار می رودهم برای
فرمانتهای فرمایشی و فرمانروایی مستعمل است و در این اینها می هست. ظاهراً حدیث
موصوف دلالت برآن دارد که مواد اختلاف و دعا وی را با پیدیدهین روای حل و فسخ
کرد و حدیث شیعیان علی را از ارجاع دعوا و خویش به دادگاههای برپای شده از
سوی دولت بر حذر می دارد و به رجوع کاریه فقیهی عبغه - که مورد تراضی
طرفین باشد - سوق می دهد. فقیهانی چون محقق ثانی و شهید ثانی (مرا جمه
شود، به ترتیب، به دلیلهای شماره ۱۲۴ و ۱۲۵ این فصل) از این حدیث
و به ویژه عبارت آخربینش، چنان برداشت می کنند که ما م جعفر الصادق (ع) آنها
را به عنوان "نایاب عام" منصوب ساخته است. خمینی، در جهت تاء پیده هدف
خویش، به ما نسبت برخی دیگر از فقیهان، که شمارشان زیاد نیست و بعداً در
باره شان سخن خواهیم گفت، برای واژه "حاکم"، مندرج در جمله "آخر حدیث،
معای "فرمان نفرما" و "فرمانروای" را گرفته است و کل نظریه "ولایت فقیه"
خویشن را برآن پایه بنانهاده و چنان شهوض گرفته که تنها حکومت "فقیه"
مجاز است و تنها "ولایت فقیه" مشروع . حق را گه تمام متن حدیث وزمینه
بحث و بررسی پرسنده - بعنه عمر بن حنظله - بی کموکاست، معطوف و منصرف
است به قضا خواستن داوری جستن و دعوی به قضايان بردن و سختی از امامت
و حکومت و فرمان نفرمایی در میان نیست و، به هیچ روی نیست.

بیت الغزل و شاه دلیل سیدروج اللهم خمینی، در اثبات "ولایت فقیه":
همین است و بس و چون مطلب را، به زعم خود، موجه و مقبول و مدعای اپذیز رفته
می پنداشد، به وصف و شرح دیگر بحثهای واپسیه می پردازد، فی المثل،
"خمال لازم" برای فقیه صاحب ولایت را، به استناد گفته، امیرالمؤمنین
علی (ع) . چنین می نویسد (۸۵):

"..... باید که حقا کا روش نباشد تابعیت حقا ای او مردم

با وقطع رابطه ومراده کنند...."

(که گوئیا پندی بوده است ازوی مرتضی علی به خود خمینی [۱]).

برای آن که "ولایت فقیه" را به مردمان عامی و مومنان ساده دل به هر سخن شده، بقیو لاند، خمینی از دردیگری همواردمی شود و اند ر مقام اخلاقی و فضیلت روحانی ملّیان و فقیهان شرح مبسوطی می‌دهد و غلوتی می‌کند که کمال و می‌کوشد به زودیا وران، با تکیه بر احساسات، تفهیم کند که چون این طایفه سرورشته کارها را به دست گرفتند دیگر بیهش موعود در دسترس است و سعادت جاودا ن همگان را فراهم و مسلم، این نوشته‌وی است (۸۶) :

"آنچه مربوط به نظرات و اداره عالیه کشور و سلط
عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم
می‌باشد همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه
برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است همان است
که فقیه دارد. این فقیه است که زیر پا را دیگران و تحت
تعوذ اجاتب تمیز ورد، و تایبای جان از حقوق ملت و از
آزادی و استقلال و تائید ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند.
فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند."

جان مطلب در میانه سطور بالا آن است که، به انگار خمینی و با پیام
بیانش برای تاء نیزه‌ها دن بر می‌یدان بالقوه وبال فعل، هر که فقیه شد، خود به
خود و بی درنگ و سهل و آسان، انسان بزرگوار و کوشنده و دلبر و نوع دوست و
عدالت خواه.....، نیز خواهد شد، همگان فقیهان بی عفاف و ندا مردمی و خون-
آشام بعوهرمی شناست و در جمهوری اسلامی خمینی و به زمان "اما" بودن او
نیز کم شماره نبوده‌اند - و نیستند. این گفته و ادعایه معنای واقع کلام،
باوه است و از قدیم ضرب المثلی رائج مردم می‌بین مارا است که "ملشدن چه
آسان، آدم شدن چه مشکل"!

در همین زمینه در جاشی دیگر (۸۷)، در بحث پیرامون حدیث منقول از
"فقه رضوی"، به روایت "عواائد راقی"، (که " منزلة الفقيه في
هذا الوقت كمنزلة الانبياء في اسرائيل" - مقام فقیه در این روزگار

همانند مقام بیا میران است نزدیکی اسرائیل - با وجودی که خودمذعن است که "..... نصیتوا نیم بگوشیم فقه رضوی" از امام رضا (ع) صادر شده) ، چنان باره غلوراشتایان می راند که می شوید: "..... مراداز "انبیاء بنی اسرائیل" فقهای یکه در زمان حضرت موسی بودند و شاید بآنان ارجمندی انبیاء گفته میشد بعیا شد " !

تا اینجا ، در نظر خمینی ، " فقهها " ، دست کم ، همان " انبیاء " اند !! ولی با وجود اقرارش به این که "..... از وضع آنها (انبیاء) اطلاع دقیق " ندارد ، کار فقیهان را برتر از "انبیاء" می برد و همتراز خود موسای کلیم می داند شان و کناروی می نشاند شان که "..... آنچه ...، برای حضرت موسی درا مرحکومت و ولایت بر مردم بوده برای فقهاهم میباشد" ! بالطبع در دنباله همین اغراقها و غلوهای سید روح الله خمینی به تشجیع و تحریک ملاییان و طلاب حوزه ها می کوشد و بر شان بانگ می زند که " شما باید رئیس بشریا شید " ! (۸۸)

حکومتی که ، زیر عنوان و تحت بوش " ولایت فقیه " ، سید روح الله خمینی مبلغ و مبیش است ، به کمال و بدون اندک تردید و شبهه ای ، حکومتی است فردی ، حکومت یک فرد و تنها یک فرد ببرستا سر جا مده و پرهمه جسمه های زیست اجتماعی . شاهدان این مدعای لایه لای اوراق رساله " ولایت فقیه " سپیارند و ما ، گریز از اطمینان را ، به همه آنها نمی پردازیم و نمونه ای چند نقل می کنیم (۸۹) :

"..... ما هیچیک از فرقه ها با هیچک از ملتها و بیرون مذاهب مختلف را نمی بینیم که جزو جو دیک برپا نگهدا رنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توanstه باشد به حیات خود داده داده باقی بماند ، زیرا برای گذران امر دین و دنیا خویش ناگزیر از جنین شخصی هستند . بنابراین در حکمت خدای حکیم روانیست که مردم را بی رهبری سبب رست رها کنند ریاض خدا

میداند که بوجود جنسیت شخصی نیاز دارند و موجودیت شان جز
بوجودی قوام واستحکام نمایند و بر هری اوست که
ساده شناسان میخنگند و در آمد عمومی را می شناسان
[میان کیان؟!] تقسیم میکنند...." (۹۵).

درجاشی دیگر صراحت را به اعلیٰ درجه می رسانند، بی آزم، نظر قطعی
ونهاشی خود را بر کاغذ می آورد و مومی نویسند (۹۶)؛
" ولایت مقیمه از امور اعتباری عقلائی است و واقعیتی
جز جعل ندارد، مانند جعل (قراردادن و تعیین) قیمت
برای صغار، قیمت ملت با قیمت صفار از لحاظ وظیفه و
موقعیت هیچ فرقی ندارد...." (۹۷)
در دیدست دروح اللہ خمینی حکومت فردی استبدادی با پدیدید آمد و با بد
بود زیرا که (۹۸) :

" مردم ناقصند و بی از مند کمال اسودونا کاملاً نند،
علاوه بر این که باهم اختلاف دارند و تفاوتات گوناگون و
حالات مختلف دارند" .

و (۹۹) :

" بنابراین امروز و همیشه وجود "ولی امر" یعنی
حاکمی که قیمت باشد ضرورت دارد، وجود حاکمی
که مانع تعاوzen و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران
باشد، امین و امانند اروپا سدار علیق باشد...." (۹۴).

به اعتقاد خمینی آنچه بر سر زمینهای اسلامی رفت،

" برای این بود که ما قیمت و رئیس و تشکیلات
رهبری نداشتیم " (۹۵).

و، به مورثی زیرکانه، اما به تلخی، می خواهد نتیجه گرفت که، هر آینه،
مسلمانان "قیمت" می داشتند، به بیرونی کامل رسیده بودند و طبعاً "این
"قیمت" هم با بدروز وجود نیجود او و تحسّن و تحسّد یا بدکهیده این کشف اعجاب -
انگیز توفیق یافته است!

۹۰ - تاء کیدها از این بند است، م، ت، ۹۱ - صفحه ۶۵

۹۲ - صفحه، ۴۸ ۹۳ - صفحه، ۴۹

۹۴ - تاء کیدها از این بند است، م، ت، ۹۵ - صفحه، ۵۱

نویسنده، رساله، "ولایت فقهی"، بینان نظری حکومت دیکتاتوری و دولت خودکار مُفْقیه‌ان، و به گفته، برخی نظام "ملسالاری"، رادر قالب الفاظ و اصطلاحاتی لوره گویه، ولی سیک گویا، بیان می‌دارد که در نظام مورد نظر او (۹۶) :

"هیچکس حق قانونگذاری ندارد....."

جز "ولی فقهی" و (۹۷) :

"..... بجای مجلس قانونگذاری مجلس برنا مه -"

ریزی وجود دارد که برای وزارت‌تحانه‌های مختلف

برنا مه ترتیب میدهد...."!

و هم اینهاست کی است به این امر که، به اعتقاد و در نظر خمینی (۹۸) :

"حاکمیت منحصر به خدا است" و (۹۹) "یکانه حکم و

قانونی که برای مردم مشبع و لازم الاجراست همان حکم

وقانون خدا است"

و پیشکار رکار خداهم، بر روی زمین، فقیه، که به منزله، "قیام" و

"سرپرست" دیگر آفریدگان حضرت حق، که بزرگ خمینی و هدستان و

هداستانها پیش، "محجور" هستند. همچون صفار و مجانین و واپس ماندگان

ذهنی و عقلی !! - عمل می‌کنند و برجهان هستی مبت می‌گذارد، متنی عظیم که

کس از عهده نکریش برآمدن نخواهد توانست!

اعتقادیه داشتن "ولایت" ، به هر شکل و رنگش برآستانها و با بهانه

قراردادن چنین امری ، در راه کسب منافع اینجا نی، تازه و نویسنده

و پیشنه نهاندک در دل تاریخ اقوام و ملت‌های دارد، آماده‌واره به خودکار مگی

واستبداد و به صورت شمره، طبیعی آن، به بیدادوستم و سنگدلی و شقاوت و

قساوت انجامیده است و اشمئز آورگشته و نفرت انگیز، می‌نویسد (۱۰۰) :

"..... نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان ما، می‌توان

تا مشوکل می‌ناسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۴۲ هجری به اوج

۹۶ - صفحه ۵۳

۹۷ - همان صفحه، اخیر

۹۸ - صفحه ۵۴

۹۹ - صفحه ۵۵

۱۰۰ - مشکور، دکتر محمد جواد، صفحه نود و هشت.

قدرت خود را سید... در پیسع الاول سال ۲۱۸ هـ، معتبر لره حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کارگزاران دولت را تحت محنه (۱۰۱) و آزمایش در آورند و کسا نسی را که قاتل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشدند سرکار نگه دارند و به عکس کسانی را که [برخلاف اعتقاد معترض] می‌باشند) به قدمی بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار برکت از سازده و حتی شهادت آنان را در محاجه اکام نپذیرند" (۱۰۲) .

۷ خوندی بمنام صدقی، که مدتها پیشترها ز شهریزد می‌بود، در پارهه ولایت فقیه چنین داد سخن می‌دادند (۱۰۳) :

"کشور وقتی سنا شد کشور اسلامی باشدوا مریه دست پیشوای روحانی باشد کارهاشی که به دستور پیشوای شود کما ملا" صحیح است.... همان عملی را که خداوبیغمیرا نجات می‌دادند همان عمل را می‌تواند فقیه جامع الشرائط که می‌گوییم ولایت دارد اسحاق مدد... ولایت فقیه برای همین است.... وقتی دوره دوره اسلامی شدو ولایت فقیه به کار آفتد، هر دستوری که می‌دهد ممثل دستوری است که است که امام داده و دستوری که امام داده مثل دستوری است که پیغمبر داده و دستوری که پیغمبر داده مثل دستوری است که حد ادله است" (۱۰۴)

- ۱۰۱ - "محنه" تاری، که در پی رسی به صورت "محنت" درآمده است، هم به معنای رنج است و هم به معنای آزمایش، کلمه "امتحان" مصدر باب "افتعال" پیش زیشه از همین واژه دارد،
م.ت. ۱۰۲ - همین ترفند، معروز کار "امامت" خمینی در "جمهوری اسلامی" به شکل "متعهد" و "مکتبی" بودن، تداول گرفت و بازاری و بهانه ای شنتر دامن ای پرشمار و بدنامانی زرآندوز را و زیاسی خدمیه نهاد، به دشواری تدارک شدندی، اگر تدارک شدندی! ۱۰۳ - روزنامه "کیهان" چاپ تهران، نهم تیر ماه ۱۳۶۲ ۱۰۴ - با این "استدلال"، "دستوری" که مختص طبق ملعون به نام صادق خلخالی، در گشتار بیگناهان، می‌داده است، فی الحقيقة، "دستور" حضرت حق بوده است!!

مردک سخن‌انی می‌گوید که، اگر شان از روی نا بخردی ندانیم، بوی کفر ارشان به‌مثام می‌رسد. وی، از پیش، "صحیح بودن" دستورهای "ولی‌فقیه" را می‌پذیرد و می‌خواهد بپذیراند، لیکن نتیجه این معنای، یا

۱ - قائل شدن "عصمت" برای آخونداست که این امر، به‌ضرس قاطع و بدون اندک تردید و شبهه، خلاف اعتقاد شیعیان امامی است، که عصمت را خاص، تنها و تنها، چهارده معصوم می‌دانند ولاغیر و با

۲ - اگر "عصمت" برای آخوندو" ولی‌فقیه" قائل نشوبم و رشتنه، فرمان آخوند = فرمان امام = فرمان پیامبر، فرمان پیامبر = فرمان خدا را دنبال کنیم، خطوا و اشتباه را، به‌نمایار، به ذات ها ری باید مان نسبت داد (مثل نسبت دادن شکست ایران ازوی ارتش مدام، که برای شر لجاجحت و نادانی سیدروح‌الله خمینی صورت پذیرفت، بشه، شفود بالله، خدا).

۳ - از هم‌ایران گذشته، این سخن توجه و تشریع حکومت استادی خودکار می‌یک‌قلتشن است و در تردی خردمندان مطرود.

آنچه منقول افتادبیان "دهاتی وار" و "کمسوادانه" "حضرت آیت‌الله" است که خودا زمزمه، "علمای اعلام" و ارکان رکین "ولایت مطلقه فقیه" و از عناصر متغیر آن درهم جوش "جمهوری اسلامی" به‌شمار می‌رفته است!! باید مان برنا آگاهی و بیما بگی و کم‌فرهنگی او بخشد، اما یکی از زبده "نظریه پردازان" - و، ظاهرآ، "مکلاًی" - "ولایت مطلقه فقیه" چنین اظهرا رلحیه می‌کند (۱۰۵) :

" دولت اسلامی تابع قوانین قرآن و محربی فرمان خداست نه تعبیّات مرد، دولتی که از حدود قوانین قرآن تجاوز کند قابل تبعیّت نیست به‌کوکد باید تفهم شود [۱۰۶] که کشور لاقل همانند یک حانه‌یا

۱۰۵ - قاسی، دکترعلی؛ مقاله، "نقش" رهبری در تربیت سیاسی کودک، "محله، "زن روز"، تهران، شماره، ۸۹۶ مورخ ۱۴۶۱/۹/۲۲ .

۱۰۶ - حال جراحتی تفهم شد معلوم نیست!! م. م. .

مدرسه بزرگ است که زمام امور اداره آن به دست رئیس
یا مدیری است و قطعاً چنین مدیری سایدلایق و مدیر
باشد (۱۵۷) رهبر هر جامعه باید فردی باشد پیشوا
با امام (۱۵۸) ، آنکه به امور و جریانات، مومن به
مکتب و تعالیم آن این که در نظام تربیتی اسلام
کودک را باید رهرو ترتیب کرد باخ این است
که انسانها همه رهرو و موظف تربیت می شوند. همه رهرو
وراه انبیاء و امامان معصوم و اولیاء هستند و هر کدام به
تناسب لیاقت و استعداد و آگاهی و توانائی خویش موظف
و مسئولند و جامعه ای که چنین باشد از نظر ماجمود امام
است طرفداری و پیروی از امامی مطرح است که
شیوه مقام معصوم را واجد دارای عدالت و انصاف
است درجا معمه اسلامی همگان مراقب و ملاحظ
بر رفتار و احوال یکدیگرند [�وانید: درجا معمه]
اسلامی خمینی گوته همه جا سوی هم را می کنند (۱۵۹) ...
خر عجلات منقول در با لامونهای است از خروارهاترهاشی که همستان
خمینی و متنعمنان از خوان نعمت گستردند او - که هزینه گرانش را ملت بزرگوار
ما می پردا زد - بر زبان رانده است - و می رانند - و یا از منوک خامه جماری
ساخته اند - و می سازند - . گفته ها و نوشته ها چنان سفیها نه وجہان و قیحانه اند
که نیازی به گفتگو پیرا موندان نیست - به یادم آمداد این بیت از زنده یاد

۱۵۷ - حضرت "فیلسوفی" ، به واقع ، تشییه کودکانه ای فرموده است و قیسد
"قطعاً" که افروده ، ابله ایه می نماید . جه سارثیسان خانه ها و مدیران مدرسه ها که
نه "لایق و مدیر" بوده اند و هستند ! م.ت. ۱۵۸ - "فیلسوف مقامی" ذره ای هم
در لزوم وجود "رهبر" شریدنی فرماید ! م.ت. ۱۵۹ - و این است توجه
"نظری" ، "پندواندرز" سید روح اللهم خمینی "به نوآموزان دستانتی و
شاگردان دیسرستانتی ، درسخیر ای "پیا میر گوته اش" در آغاز سال تحصیلی ۱۳۶۳ ،
که از یکدیگر و از معلمانتان حاسوسی کنند !!! و خبریه دولت "اسلامی" و
دستگاههای تعذیب و اعدام مش بدھند !!!

فریدون تولی :

"شمشان بادره‌گاهه" رسواشی خویش این مناعشرفازوسه بفروختگان !

باری ، فردی را ، به‌اطلاق ، "واجب الاطاعه" و "مفتيض الطاعه" دانستن - که جوهر ذاتی اندیشه و نظریه "ولایت فقیه" است - خلاف حرمت انسانی است و نافی مقام‌ها لای شری و سخت برآزندگه موجوداتی که در حقارت و بستی به‌سرمی برند و در دنبای دنائتها می‌لولند . آزادگان و آزاداندیشان این فکر سخیف را نمی‌پذیرند و نمی‌توانند پذیرفت .

در کنارا این تھادشکاری که میان آزادی و آزادگی ، ازیک سوی، و را هوشیوه حکومت "ولایت فقیه" ، از دیگرسوی ، یافت می‌شود ، باید تصریح کرد که این ، به‌اطلاح ، "نظریه" با "اعلامیه" جهانی حقوق بشر "هممنافات بین وغیر قابل تردیددارد آنجاکه" اعلامیه "در مقدمه‌اش بهمی گوید (۱۱۰) :

.....، حبیتیت ذاتی کلیه اعماقی خانواده شری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد" ،

و در ماده یکمش مسجل می‌دارد که :

" تمام افراد شرعاً زاده‌های دنیا می‌باشند و از لحاظ حیثیت حقوق باهم برابرند . همه‌دارای عقل و وجودان می‌باشند و باشد و باید نسبت به یکدیگر باروح برادری رفتار کنند " .
میان "ولایت فقیه" و نظام حکومتی من در آوردنی سیتروج اللهم خمینی ، بی کم و کاست و بدون اندک تردید ، تناقض و ناسازی و ناسازگاری وجوددارد و "ولایت فقیه" با "رأی همگانی" که برگزینسته " مجلس شورا " و "رئیس جمهور" است ، جمع نمی‌توانند (۱۱۱) . ظاهرا " ، خمینی و اعوان و انصار ، به‌هنگام وضع نام "جمهوری اسلامی " ، اصلاً تفهمیده بوده اند که این نام به "تخم مرغ غاز" ! مانند است چه لفظ "جمهور" برآورتهای ای است بـا

110 - ترجمه اداره اطلاعات سازمان ملل متحده تهران .

111 - مراجعه شود به :

Oxford Analytica , "Islam in Perspective" , Oxford , 1986 , p.141.

واژه لاتینی " سود " Res publica به معنای " سود " و Publica به معنای " منسوب به همگان " یا بهترگفته آید " همگانی " و منسوب به Publicus) و منظور از آن اداره و تضمیم همگانی و همگنی است در بیشتر شخصیت سودخویش و انتخاب راه تا مین منافع جامعه. این شیوه حکومت و ساختار لازم است، به قطع ویفین، با این اندیشه که قلتشی " ولی " و " فقیم " همگان " و " جمهور مردم " باشد جمع شدنی نیست و کتاب رهم قراردادنی نه و، به واقع ، " تخم مرغ غاز " !
 کنفوشیوس (۱۱۲) می گوید که سچیزبرای فرمانتروال همیت فسراوان دارد : تا مین خوراک خلق ، شاهداری نیروهای مسلح و سرانجام ، برخورداری از اعتماد مردمان، چون ازوی می پرسند که این سراکداما همیت کمتر است و زکدا منان فرمانتروامی تواند چشم پوشید، پاسخ می گوید : نخست از نیروهای مسلح و، سپس از غذارساندن به مردمان - که اگرست و تواندار عهده اش برآمد، همه مردمان ، یکجا ، خواهند مرد " اما چون اعتماد خلق به فرمانتروال از میان رود فرمانتروان ابودشده است ."
 شاگرد کنفوشیوس، به نام گزوئزی (۱۱۲) می گوید: " آسان ، خلق را نه از روی مهرش به فرمانتروا ، که فرمانتروا را برای رفع تبازنهاي مردمان آفرید " (۱۱۴).

خمینی درست درجهت عکس این آراء می اندیشدو، به هیچ روی، برآن نیست که دولت نقش خدمتگزار رجا معاشر اداره وی برای دولت و حکومت رسالتی دیگر می شناسد و وجود خود دولت را رسالت خود دولت می انگارد، در مفهومی دارد روح الله خمینی دولت خود هدف است و نه وسیله و تشکیل حکومت - در تحت سلطه و رهبری و قیادت " فقیه " - غایت مطلوب و پایان راه و آخر کیار . در میانش وی آدمی تنها و تنها در برابر برحدای عالمیان مسئولیت دارد و حقیقتی

۱۱۲ - اندیشمندسترنگ چینی (۴۷۹ تا ۵۵۱ پیش از میلاد مسیح).

۱۱۳ - Xunzi

۱۱۴ - برای آگاهی بیشتر از این نظرها مراجعه شود به مقاله " جالب " شاهنشاه قابق است و مردمان آب " اشنویسته و چین شناس نام آور آلسماانی " اروین ویکرت " (Erwin Wickert) ، در روزنامه " دی ولست "، چاپ ها سورک ، مورخ ۱۹۹۰/۶/۲

آفریدگان را در مقابل آفرینش نیست. بهزعم او، در این مورد، حقیقت است
فارغ از تکلیفی، در حالی که "حق" و "تکلیف" با همداوازیکردن اش
نایابی ویکی، عاری از دیگری، تصورناپذیر، "حق" بدون "تکلیف"
معنای و مفهوم ندارد و در تصورنمی گنجدو تحقق نمی یابد. ریشه روانی /
اجتماعی این برداشت شگفت ازاندرون یک جامعه به شدت استبدادی
پدرسالار بعثت می گیرد و از خود ذات استبداد و حوریسمی خیزد، لاجرم، به
استبداد حوریسمتی می شود و بایدش - که شدودیدیم کشد.

البته، در دیتھای سامی، علی العموم، آفریدگار "خدای مقیر" (۱۱۵)
ونیز "خدای وحی کننده" (۱۱۶) است و این کیفیت "مقدیر بودن" و "وحی
کننده بودن" برجنبه، جبری دین می افزاید. وهمین نیز برجهان بینی
اعتقادی سیدروح اللہ خمینی مؤثر از رافتاده است و دولت و حکومت را در نظر
وی جنین پرقدرت و چنین خشن ساخته و چنین خونخشان.

بررسی تاریخ شیعه‌گری، بهیجروی، نظرورای سیدروح اللہ خمینی
را، در درهم میختنگی کامل و بهم پیوستگی تا آن دین و حکومت، سوجیه و
نا، یید سعی کند، سهل است، خلاف آن را سیزمنی سایانند. بنا بر استناد جهان
محققی که در تدوین تاریخ تشیع و تحلیل فراوان کوشیده است (۱۱۷)
آن را میها و قیا مهای پرشماره، روزگار خلافت / سلطنت امویان کا درا بر هر
علوی سهل ساخت تا فیما کنند در دور و پر خویش گردآورد، حضرت
امام مادق (ع)، که می کوشید تا خودویا را ن خود را از این سیروا زاین غوغای
برکار نگهدا رددور، بایان نظریه های "نق" و "علم"، نهادا مامترا،
به گونه ای مؤثر از سیاست پالود (۱۱۸) واز سیاست جدا ساخت. حضرت از این راه
که "اما ملت" منوط است و موكول به "نق" نصب امام از سوی امام پیشین و
نیز انتقال و واگذاری "علم" جامع و همه‌گیری وی (۱۱۹)، لزوم و رو دیهاین

Deus determinatus - ۱۱۵

Deus revelatus - ۱۱۶

Momen, M.; p. 70 - ۱۱۷

۱۱۸ - "از سیاست پالود" برای رفته است.

با "علم‌لدنی" Esoteric - ۱۱۹

کار Depoliticising

بحث و گفتگورا، که آیا امام نیروی سیاسی دارد یا نه - و یا، با پیدا شتای مسلحانه، در پی به چنگ آوردن نیروی سیاسی، در میان نمی بود و بدینسان نمی آمد. فرآیندیا لایش "امامت" از سیاست، یک سده، پس از آن، نیرومندتر شد، به زمانی که "غیبت" واقع شد، "امامت" بد مری تبدل یافت در عرصهٔ بحث‌نمایانه و رنگ سیاسی و حتی فقهی و حقوقی خود را نیز یافت، به این ترتیب نیک دیده می‌شود که شیعه‌گری، الراما با حکومت ولزوم حکومت، همراه وهمکام و در هم آمیخته نمی‌بوده است و نیست.

حتی به روزگار حضرات امامان آخرين (ع) کمشکه‌ای از "وکیل" ها - "وکلا" - ابداع و ایجاد شد (کمشکه‌ای گسترده و بهم پیوسته و پیچیده و پیشرفت نیز می‌بود) کارش و مرادش ترغیب و تشجیع شیعیان به قیام مسلحانه و انقلاب سیاسی و احذفه نمی‌بود بلکه بهبود بخشیدن به ارتباط میان موئیان و گردآوری خمس وزکوہ را هدف خود قرار داد و قرارداده بود (۱۲۰). اکثر امامان شیعه نیزدا عیه، رهبری و گراش بده فرمان رواشی یافته‌اند و حکومت برای خاکدان نمی‌دانستند و مقام خویشن و مرتبت "امامت" را بالاتر و والاتر از "سلطنت" می‌دانستند (کما این که، به زعم برخی از اصحاب و اتفاقاً، لقب "السلطان" که بد علی بن موسی الرضا (ع) - امام هشتم شیعیان - از سوی گروهی، و به ویژه از سوی عوام، داده شده است دون شان و متزلج حضرتش می‌بوده است و هست). به منظور پاره‌ای از بیزووه شگران حضرت امام علی بن حسین، زین العابدین (ع) - امام چهارم شیعیان اثنی عشری - دعوی رهبری سیاسی نمی‌داشت و عمر شریف را به عبادت و مراقبت و مکاشفت گذرانید و به تزهد و تورع - و به همین موجب نیز عنوان "زین العابدین" گرفت. پس از زوی فرزند ارجمندش، امام محمد بن علی با قرالعلوم (ع)، برگرسی امامت نکیه زد، در پرستش و تاب روزگار رود پیر آشوب زمانه، وی، بهشت شیعیان مرتضی علی برگردان بوهاشم (۱۲۱) پس محمد حنفیه - فرزند حضرت

120 - Momen, M.; p. 73-74

121 - برای آنکه سیاست را زندگی ابوهاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی بن ابوطالب (ع)) رهبری جز حضرت فاطمه زهرا (ع) و حبشه شاه شیعه مرا جمه شود به، جای جای "ترجمه فرق الشیعه نوبختی" از دکتر محمد جواد مشکور و نیز به

امیرالموّمنین علی (ع) - دربگ سو، وزیدبن علی بن حسین - برادر مطیّی
حضرت امام محمدباقر (ع) - دردیگرسوی، جمع آمده بودند و در این میانه،
حضرت امام محمدباقر (ع) داعیه رهبری سیاسی نمی داشت و بنا بر تحقیق برخی
از پژوهندگان این داعیداری را توییندگان شیعه، بعدها، به حضرتش تسبت
دادند، تقریباً "صلم است که حضرت امام جعفر بن محمد مادق (ع)- امام
ششم اما میان - نیز به آشکارانی مدعی رهبری سیاسی و به دست گرفتن حکومت
نمی بودا ماکنتر طلب در حلقة، فیض بخش درشن و درجت علمی و مرتبت معنوی
که برخی از این دانشجویان داشتند و یا فتند، موجب افتاد که آن حضرت در
کانون توجه رهبری زمان خویشتن قرار گیرد. (۱۲۲)

با این ترتیب و تجزیا گرایی حضرت امام محسن بن علی (ع) را با معاویه بن
ابوسفیان در نظر آوردیم، دیگر شته وربط و تسلیل تاریخی برای تشرییت
ولایت و، به تبع آن، "ولایت فقیه"، از هم می گلد.
"شیعه" را چنین تعریف کرده‌اند و توصیف (۱۲۲) :

"شیعه در لغت به معنی یاران و پیروان است، صاحب
اقرب الموارد می گوید: شیعه کلمه مفردی است که به
معنی تشنیه و جمع هم به کار می روود در عرف فقیهان و
سکلماًن شیعه، سرپرروان علی (ع) و فرزداش اطلاق
می شود و در این مذهب همه فرقه‌ها هم‌استانندگان امام است
از مصالح عائمه نیست که به نظر است و اگذار شود و اما از
طرف آنان تعیین گردد...."

تا اینجا مطلب از نظر "اما" واضح و میرهن است و بدانان که
رفت "اما" باید به "نقّ" منصوب از سوی امام پیشین می بود، ولیک در
بی آن این پرسش می یافتد که فقیهان نیز به نیابت از امامان، برموّمنان

۱۲۲ - برای بحث بیشتر مراجعه شودیه : Momen, M.; p. 64-65

۱۲۳ - حکیمیان، ابوالفتح؛ "علویان طبرستان" (تحقیق در احوال آثار
فرقه زیدیه ایران)، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره
۱۲۶۵، سال ۱۳۴۸).

و پرشیعیان ولایت دارندیانه و اگردارند حدو مرزو میرزا ن این ولایت جیست و
بعد اینکه این ولایت را کجا است؟ این برش و این شک خوبی نو وحدتی تازه تهمت
و نخست کس هم که آن را مطرح کرده سید روح الله خمینی نه. فرنهاست که
فقیهان و اندیشهوران شیعه ما می بحث این مطلب مشمولند و در مجال
فراوان وقت بسیار بسیار موسعی که برای اندیشیدن و محااجت کردن پیرامون
قالها و قیلها متفاوت - و گاه شفت اگزیتجریدی و تخیلی (به مانند
چگونگی اتحام تمام در صحرای سکرمه مفروش از زمرد ۱۰۰۰۰) - داشته اند
به این مقولت نیز پرداخته اند. النها یه، تقریبا " هیچ کدام اشان به مانند
سید روح الله خمینی، به دامنه این " ولایت " وسعت و گسترش نداده است
و هیچ گمان نیز این " ولایت " تأولی اینجانان قشری و متلب نکرده که
خدمتی ، به شیوه همیشگی خویش ، کرده است.

آغاز بحث با احساس لزوم برای آغاز بحث از زمان " غیبت کبری " است :
در طول " غیبت صفری " که از سال ۲۶۵ تا ۲۲۹ هجری قمری ، نزدیک به
هفتاد سال بدر از کشید ، شیعیان ، به گونه ای وجود " حجت " را - همان
" حجتی " که رمین از شحالی سبیت و نمی تواند بود - در میان خود ، در
دسترس خود ، با لای سرخود و محیط سرا مورا عتقا دی خود ، احساس می کردند ،
" با بهای چهار گانه " - " ابواب اربعه " - وبا " سواب خاص " ، یکی پس
دیگری ، بیا مها و عرا ائم و نوشه های موء منان را به حضور می برند و بساخها و
دستورها و فرمانها و رهنمودها و اندیزها و " توقيع " هارا می آورندند. مشکله ها
آسان می شد و معضلها حل و جهت حرکتها معلوم می افتد و وجوده ، از طریق
همان " سواب اربعه " ، تقدیم و جمع آوری می شد و به مصارف ضرور می
رسید.... و در مجموع ، وضع سفا و قیمتی چندان با روزگار امامان پیش از
نشی داشت . اما به زمانی که " غیبت کبری " ، به سال ۲۲۹ هجری
صفری آغاز ید ، ظائف شیعه امامی ، به نامه ایان ، به سردرگمی دچار آمد
و " امام " معهوم و راهنمای خردمند و هم رخطا نا بذیر و کانون بر جذبه و
تکیه کاه استوار خود را دور و دور از دسترس بیافت ، کار عقده گشائی و حل
مسئل اعتقد ای و نیز برخی معضلها معاشی معطل ماند . تکلیف تاء دیه و
معرف وجوده در این فرورفت و فقیهان شیعی اما می خود را برای
مقابلت با این رویداد آماده نکرده بودند . عناوینی به کتابها و رساله های
متفسران امامی جلوه گرمی سازد که مدت های مدبب سه طول اتحام دنیا ، آرام
آرام ، اندیشهوران شیعی ، دگرباره ، برحال فکری و روحی موء منان
سلط شدند .

به نظرهمه شیعیان، چون "معصوم" سرنشته کارها به دست خوددارد برهمگان است که از اوقات محض کنندیش بسته و اتخاذ تصمیم در همه امور را بدرو، بی کموکاست و سی چون و چرا، واگذارند و وجوب اطاعت مطلق در آبده "اطیعوا اللہ وواطیعوا الرسول واولی الامر منکم"، بنابر برداشت و تفسیر همه متکلمان و فقیهان امامی، منصرف به معصومان است و خلاصه ایشان (۱۲۴) :

"در" غیبت کبری "که تنها" "غیر معصوم" می توانست در راه سی امور بود، مراجع شیعی "حق الله" ، یعنی امور مذهبی و روابط انسان با خادارا، که تنها زیر مرکزیت نمی داشت، در اختیار رود راه لیت شماری از افراد، که "فعیه" نامیده می شدند قرار دادند. و شمار این فقیهان سیز محدود نمی بود، "حق النّاس" ، یعنی امور مدنی و سیاسی و روابط انسانها بایکدیگر، که ملازمه با برای بری در مقابل قایقون و قاضی و دادگاه و دسترسی به این مراجع می داشت، به اهل حل و عقد محول شد . (گفتنی است که دستورهای فقیه به مقلدان در مسائل اعتقادی و مذهبی ، جنبه رهبری دارد ولیک خود فقیه در مسائل مربوط به حق النّاس و امور اجتماعی دقیقاً به مانندیگر افراد حامی و برای آنان است و، فی المثل ، شهادت او و مساوی با شهادت یک تن شاهد است و نه بیشتر) .

محققی ما احباب ملاحیت در این باره می تویید (۱۲۵) :

"..... در روزگار ۲۱ بویه (۳۲۴ - ۴۴۷ هـ) مقدم در امور مربوط به حق الله بپرورد و حابیانی فقیه چون شیخ صدوق (۳۲۹ - ۳۸۱ هـ) و شیخ مفید (۲۲۶ - ۴۱۳ هـ) و سید مرتضی (۲۵۵ - ۴۲۶ هـ) و شیخ طوسی (۲۸۵ - ۴۶۰ هـ) بوده و در امور

۱۲۴ - برای بررسی بیشتر در این زمینه، مراجعه شود به: حائری، «مهدی، مقاله» دین و سیاست در مذهب شیعه "، نشریه "حقوق بشر"، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، برلن، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۸ .

مریبوط به حق النّاس تابع دولت آل بوبه شیعی بودند
که در عین حال با خلافت عباسی، علیه شیعیان تندر و
خراسان و مصر همکاری داشتند و حوداً فقیهان مزرگ نیز
در حکومت عباسی ارسام‌های رسمی قضائی و تدریس
برخوردا ریودند.....^{۱۲۶}

ساری، به روزگار دولت آل بوبه برداشت چنین می‌بود که با حسدوت
"غیبت‌کبری" و ظانفی که‌ما م معصوم محول می‌بود ساقط هستند و
وظائف اصلی اینان می‌بودند:

الف- اعلام جهاد و پخش غناش .

جها دبه معنای جنگ برای وادار ساختن کافران به پذیرش دین اسلام .
به تصریح شیخ طوسی و همه فقیهان سی که پس ازا و آمدۀ اندجهاد، بدین معنای ،
تنها با حضور امام معصوم شدند است و همگی ، به زمان غیبت، جنگ غیردفا عی
را حرام می‌شمارند . "این ادرس کسی را که در دوران غیبت به زیر پر جم
غیر معصوم بحنگ گنها کار می‌شمارد و سیم کیفر جهنم می‌دهد....." (۱۲۶) .

ب- برگزاری نماز‌آدینه ("ملوّة الجمعة") .

بزو هنده‌ای که ازش ، در با لا نقل کردیم، چنین می‌نویسد (۱۲۷) :

"..... و جو布 نماز‌های جمعه و عیدین [اضحی و قطع] ...
مشروط به حضور امام معصوم یا نائب خاص اوست . و در
غیر این صورت ، وجوب نماز جمعه به اجماع شیعه منتفی
است و اکثر دانشمندان برگ [شیعه] مانند این ادرس
آن را حرام می‌شمرند.... زیرا که آن را مستلزم
اعتراف به قانونی بودن حکومت غیر شرعی می‌دانند، از
آغاز غیبت به سال ۳۲۹ هـ . ق . تاریخ کارصفویان ،
شیعیان ایران حتی در روزگار حکومت‌های شعیی آل بوبه
و غازان خان و سربداران، نماز جمعه را برگزار نمی
کردند....." .

۱۲۶ - منبع اخیر ، صفحه ۱۶ .

۱۲۷ - منبع اخیر ، صفحه ۱۷ .

به روزگار دولت پسران شیخ صفی الدین ،

"..... در جبهه بندهی [میان] عثمانیان سُنی
و ایرانیان شعی ، هریک دیگری را به تهمتی ای
ایدئولوژیک مشتم می کردند [کذا] . بسیک
اتهام ازبیج اتهامی که عثمانیان بر ایرانیان وارد
می آوردند تارک العلاة بودن است ، زیرا شیعه نمار
جمعه راحرام می دانست . شاهان صفوی در برآور
آن تهمتها عقب نشسته به نصب امام جمعه پرداختند .
برقرارشدن [مجدد] نماز جمعدرا ایران [به]
روزگار صفویان در سده دهم واکنش منفی داشت (و)
کتابها بر علیه [کذا] آن نگاشته شد که ۵۰
از این کتابها طرفدار دولت صفوی و وجوه نماز جمعه
است . و ۸۰% آنها خاد نظر دولت و در تحریم نماز جمعه
از ۱۵% آنها نیز نماز جمعه را نه واجب و نه حرام ،
بلکه مجاز می شمرد

ب - قضا و صدور حکم

سنتوشه همان محقق (۱۲۸) : نخستین شرط نصب " قاضی شرع " ، صدور .
" حکم ابلاغ سمت اوست که باید از طرف امام سام
معصوم بنا باید خامق (نهایت عام) او باشد بنا
بر این تمام قصاصات در دوران عیت کبرای امام طبق
مذهب شیعه ، قاضی (عرفی) مدنی هستندنیه قصاصی
شرع این مثله در آغاز باب قصاص در همه کتب فقه
ثبت است و در نتیجه همه احکام صادره ازدادگاهها ، در
رمان فیضت امام (حکم عرفی) هستندونه (حکم شرعی) .
ولی چون بیشتر این احکام به دست و قلم روحانیانی که
به خدمت دولت هادر آمده بودند صادر می شده است و اجرای
این احکام عرفی از سوی مقامات روحانی و فقیهان غیر .

دولتی نیزه منظور حفظ ستم و جلوگیری از اخلال در سistem
عمومی ، و احباب الاجرا اعلام شده بودوا رسوی دیگر برای
خدایین فضای و نیز دولتی که ایشان را بر می گذاشت
وازه (قاضی شرع) خوش آیند تربود ، در میان عوام النّاس
بدین عنوان شناخته می شدند و گرنه ، هیچ فقیهی در
شرط اینمای معصوم برای قضای قضاوت شک نمی داشت ، ، ،

ت - اجرای حدود و انجام مجازاتها (" اقامۃ الحدود")

نظری جامع و جالب و در عین حال ، موجز ولی گویا ، کمیز و هنده
مورد استفادت واستفادت ما اعلام فرموده است ، مارا کفايت می کند و از
بحث و گفتگوی بیشتر بی نیاز (۱۲۹) :

" اجرای حدود شرعی و مجازاتهای بدنه ، در آغاز
هر باب (الحدود) از کتابهای فقه از محمد امداد شد و
طوسی و ابن ادریس تابه امروز تصریح شده است که اجرا
کردن حد شرعی متوقف بر حکم قاضی شرع است که از سوی
امام معصوم برگزارده شده باشد ، قاضی عرف حق دارد
تنها احکام عرفی مدنی را اجرا کند و حق اجرای هیچ گونه
حد شرعی را ندارد که گفته سید مرتضی " ولا حدود فی
فیمه الاما " ، ، ، ، ، در فرنها که از غیبت گذشت ،
جز چند تن انگشت شمارکه خود را به غلط (باب حاص) یا
(رکن رابع) می شمردند ، هیچ فقیهی به خود احراز
نداشته حد شرعی را برکسی اجرا کند . روزگارانی که
حکومت به دست تیغیان ۶ ل بویه و عازان خسان و
سریداران و مفویان به بعد بود ، نیز چنین بوده است " ،
وسرا نجام ،

ث - وصول زکوة و خمس
بگذریم ،

این برداشت، که سقوط وظائف اصلی امام معصوم در طول مدت "غیبت کبریٰ" ، باشد - در آغاز کار، بدون تردید، از نظر سیاسی مبینه حال شیعیان امامی می‌افتد، زیرا به آنان حال وکیفیتی را مشخواه و ملحوظ شیعیان امامی می‌بخشد - درست خلاف شیعیان اساعیلی که خلیفه‌گاشان در مصر برگرسی فرمان نفرمایشی می‌بودند و دستگاه بسیار گسترده دامن و کارآمد تبلیغاتی نیز، با سختی برخاسته از اعتقاد راسخ، به فعالیت سرگرم می‌سود و تهدیدی جدی به شمار می‌رفتند حاکمان و "وضع موجود" را، از آن گذشت، شیعیان امامی را حکومتی و دولتی فرا دست نمی‌بود که بحث پیرامون بسیاری از آن وظایف ساقط شده‌به زمان "غیبت" امام معصوم را لازم سازد.

البته، به زمانی که چشم انداز تشکیل دولتی شیعی امامی پدیدار افتاد و یا اینکوئه دولتی - همچون دولت پسران بوبه یا پسران شیخ‌خانقه - نشین اردبیل - پایی به عرصه وجود نهاد، بحث و محاجت میان فقیهان امامی، در این زمینه، در گرفت‌آراشی ابراز شدکه به موجibusan انجام برخی از امور را، پاره‌ای اندک شماره‌ای از فقیهان، به هنگام "غیبت" جائز دانستند. با گذشت زمان نیز آشکارا فتاوی و میرهن که نظریه ساقط شدن تکالیف امام معصوم در دوران "غیبت" غیر عملی است و شیعیان دوازده امامی را در وضعی نا مطلوب، بدون رهبری، بدون سازمان و بدون تکیه گاه مالی قرار می‌دهد، به همین سبب، در سده پنجم هجری، شیخ طوسی (۱۲۵)، به تجدیدنظری در این برداشت دست آزیدوا برآزاده‌ی کردکه قدرت و ملاحتی است قصائی امام معصوم، در "غیبت کبریٰ" به فقیهان محل می‌تواند شد، آن هم، البته، با شروطی وی، در ضمن، فقیهان را بهترین مردمان می‌دانست که، به عنوان وکیل و نمایندهٔ موّذیان، وجوده برداختی از سموی موّذیان را جمع و میان مستحقان پخش کنند. اما، به رغم او، خود افراد برداخت کننده، وجوده‌هم مجاز و مختار می‌بودند، هر آنکه بخواهند، خوبیشن به این کار دست زندوبی و اسطوای وجود را میان ارباب تیزار تقسیم کنند، شیخ طوسی، به همچنین، برپا شی و برگزاری نماز آدینه را

۱۳۵ - ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ملقب به "شیخ الطائفه" (۲۸۵ تا ۴۶۰ هـ، ق. ۰)، متفکر سترگ و نقیه بزرگ شیعی امامی.

سیز تجویز کرد - که این نکتهٔ آخرین مخالفت بزرگانی چون علم‌الهی (۱۳۱)، علامه‌حلّی (۱۳۲) و ابن‌الدریس (۱۳۳) را برانگیخت .
 به سدهٔ هفتم هجری، علامه‌حلّی - که "محقق حلّی" یا "محقق اول" نیز می‌نامند - آراء ونظرهای بالا را کترشی قابل اعتنا بخشد و برآن ند که نقش فقهائی فقیهان به‌اجرای حدود و انجام مجازاتها - "اقامة الحدود" - سیر ترسی می‌باشد و مبادله‌ی گسترده‌ی درسوشته‌های اخیرش، در مقابله با آثار آغازینش، این مطلب را مطرح ساخت که فقیهان دروصول وجهه - خمس وزکوه - و توزیع و بخش کردن ما حمل آن، نه به عنوان وکیل و نماینده، موّذیان، که در مقام وکیل و نماینده، حضرت امام غائب (ع) عمل می‌کنند.

محقق ثانی - که به "محقق کرکی" نیز مشهور است و کتاب "جامع المقاصدی شرح القواعد" از وست (۱۳۴) - نخست‌کن است که با استناد به مقبوله، عمر بن حنظله - که متین در صفحه‌های پیشین آمد - فقیهان را "نایب‌عام" امام غائب - در قیاس با "نواب خاص" و "ابواب اربعه" - می‌شناشد و مقولهٔ "نایب‌عام" را به افادهٔ قائم نماز آذانی - محدود و محصور می‌دارد. این تعبیر، به میزانی زیاد، دست دولت صفوی را برای برگذاری نماز جموعه و ردادهای می‌عثما نهان نمی‌نماید و این شیوه می‌بستند و این را، به سبب برپای نداشت نماز آذانه، "تارک‌الصلوة" می‌نامیدند، بازمی‌کنند و گرهم "محقق ثانی" این راءی را به ملاحظه‌های سیاسی ابراز نکرده بوده است - که نکرده بوده است - از آن استفادتی سیاسی می‌شود.

- ۱۳۱ - سید مرتضی بن داعی ملقب به "علم‌الهی" از عالمان بزرگ شیعی امامی در قرون پنجم و ششم هجری . ۱۳۲ - ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، از فقیهان بزرگ شیعه درگذشته به سال ۶۷۶ هـ ق .
 ۱۳۳ - نوادهٔ دختری شیخ الطائفه و از عالمان نامدار امامی در سدهٔ ششم هجری .
 ۱۳۴ - زین الدین ابوالحسن علی بن حسین، (متوفی به سال ۹۴۰ هـ ق) از بزرگان علمای شیعه، همعصر شاه تهماسب اول صفوی وی سمت شیخ‌الاسلامی می‌داشت و قاضی القضاۃ ایران می‌بود .

شهیدتاسی (۱۲۵) نظریه "نیابت عام" فقیهان را کمالی و وعنتی بخشد و برخاسته تکالیف و همگی امتیازهای دینی و روحانی امام غائب گسترانیدند. به تعبیر وی، اهلیت فقیهان در امرضا، بازتاب مستقیم اختیار و امتیاز امام غائب است و پرداخت مالیاتها و وجوده شرعی به این طائفه، به عنوان و در مقام اینان امام بینهان شده، اجباری است (و آنان که خود این وجود را، بالشخصه، میان مستحقان توزیع کنند، ماء جسور اخروی نخواهند بودوا زیرین شواب محروم خواهند بودند). افزون براین، تهمیدتاسی، طالبان علوم دینی - "طلاب" - و پیر، به طریق اولی، خود فقیهان را بزرگراه، آنانی که استحقاق برخورداری از زکوة دارند، افاقت کرد. وی، حتی برای دفاع در برابر دشمن مهاجم نیزیتشی جهت فقیهان در نظر گرفت و قائل شد ولیک اعلام جهاد، به قصدا شاعت بخشنیدن به اسلام، را، تا ظهور حضرت ولتی عمر (عج)، مطلبی ساقط شده داشت و اعلام کرد.

بدین سهیج، تارو زگار شهیدتاسی، یعنی تاسده دهم هجری، فقیهان و متکلمان شیعی امامی، آرام آرام، پایه‌های نظری و مبانی فکری قدرت خوبش را بینان می‌گذاردند و استواری می‌بخشیدند. ولیک‌جون دولت مفوی، به عنوان نخستین حکومت بزرگ و مقتدر و جهان‌سجوی شیعه‌اما می‌پایه‌گذاری شد و بدیدار آمد، در روزگار پرپر و پرپرسیان و به‌گونه‌ای، "انقلابی" شاهان نخستین این سلسله، دولت‌تکیه داده برایمان پرالتها بوجهان سوز و پر تحرک شمنیرزان قزلیاش، شیرومند تراز آن می‌بود که پایگاهی در میان فقیهان مدرسه نشین بخواهد بجوبید و مسلط تراز آن بروفع سیاسی کشور کده عالمان این رخصت دهد تا نظرهای ابراز شده طی قرون را ارجهان اندیشه به دنیای عمل مملکتداری وارد سازد. فقیهان امامی، لااقل ناگاز تکبیت مفویان و اقول اخترتوان سیاسی ایشان، باز هم شهریندان مدرسه‌ها مانندند و باز هم در دنیا نظریه سازی تجربیدی خویشتن محبوس و به تحمیل عنایتی و

۱۲۵ - زین الدین بن علی بن احمد، از فقیهان بزرگ امامی (متولد به سال ۹۱۱ و مقتول به سال ۹۶۵ هـ، ق.) . مشهورترین اثر از میان آثار متعدد وی "شرح لمعه" است.

القاب وسمتها شی در باری دل خوش کردن دو به زیردستی شاهان رضا دادند .
تنها و تنها به عمرقا جاران ، و پس از غلبه "امولیان" بر "اخاریان" ،
است که فقیهان ، بخش بزرگی از نظرها و رایهای ابرا زده طی فرنها و
فرنها ، راه دنبای عمل آور دند و متعق ساختند .

دراواخر روزگار صفویان ، که ساختار سپاسی دولت ، اندک اندک ، تبا هی
گرفت و از هم پاشیدن آغاز بیدوقدرت قاضیان برگزیده و مصوب از سوی شاه
روی به نعمان سعاد ، مجتهدا ن منتظر و ملایان متوجه اغتنام فرست کردند
و دست به گشودن و پرپا ساختن "محاكم شرع" برای خود زدند و مردمان را به
خویشن خواندند و تیرهای قضا و داوری خود را ، متدرج ، بسیار آواره وردند .
حال است و گفتنی می شاید که فقیهان امامی ، ازاواخر روزگار
صفویان واواشی عصرقا جاران ، اجرای حدود شرعی را هم ارجمله اموری
دانستند که خود ، به نیابت عما زاما م غائب ، توانند و باید متصرفی
شد ، درحالی که از امامان دوازده کانه شیعه اما می تنهای و تنها اما منحصرین ،
حضرت امیر المومنین علی (ع) ، بدین مهم می برد از خود و دیگر بیان خود شخص
شخیص و گوهرگرانایه - حتی امام حسن مجتبی (ع) پیش از مصالحت ایشان با
معاوية بن ابی سفیان و بدر ماسی که خویشن راجانشین خلیفه ، چهار رام اعلام
داشت و اما م علی بن موسی الرضا ، در دورانی که ولیعهد خلیفه ماء مون
عباسی می بود - بدین امر دست نمی بیازیدند . البته باستی و کاهله و
ضع و درستگی که نظام سیاسی حاکم را در ایران ، ازاواخر دولت صفوی ،
دست داد ، حای شگفت نمی بود و نیست که فقیهان و ملایان موقع سنج نیک
زمان مناسب را در بین دو خواسته در گفتگوها و محادله های نظری و سپس ،
در خواسته ای عملی خود ، آنجه را که خود امام فرزانه به انجام نمی رساندند ،
ایران ، به "نیابت" ازان گرانقدران ، "حق" و "اختیار" خویشن
بدانند !!

در طی نحسین جنگ ایران و روس (از ۱۸۵۴ تا ۱۸۶۲ میلادی) فتحعلیشاه
قاچار و ولیعهدش ، عباس میرزا ، پیش از پیش روی به فقیهان و مجتهدا ن
آور دند و از شیخ جعفر کاشف الغطا (۱۳۶) و پرخی دیگر از بزرگان مذهبی در

نحوه و امکنان، فتوای "جهاد" علیه روسیان گرفتندوبه این شکل، به تلویح، اختیار اعلام جهاد را - که از امتیازهای امام غائب است - برای فقیها نیز برداشت دارد. در همین حیصه و بیضی و در این کشاکش، کاشف الغطاء، هماز فرست روی نموده استفاده سردودولت را ودادشت تا حق فقیهان را برای دریافت ووصول خصمه رسمیت شناست و سدودولت در تکنیک افتاده هم آن را، خواه ساخت، به رسمیت شناخت.

در همین عصر قاجاران، والبته اندکی پس از کاشف الغطاء، متجهد دیگری به نام سید محمدیا فرشتی (۱۳۲)، اجرای حدود و تنظیمات - "افاق محدود" - را هم که دادگاه های شرع بدانه راهی می دادند، حق خود و دیگر ملایان می شاردویان اقدام می کنند، می گویند که وی حدود هفتاد و نه را اعدام کرده است (۱۳۸).

از آنجه به خلاصت گذشت مشهود می افتد که، با گذشت زمان، یکاینک وظایف و امتیازهای امام غائب، در جهان نظری، تمثیل فقیهان می افتد ولی این طائفه را، تا این سرمه‌های زمان، دعوی سلطنت یا فتن بر قدرت سیاسی و سلطه بر نظام حکومتی و دستگاه فرماتروائی نیست.

به کوتاه سخن، فقیهان شیعی امامی، طبق حدود نهاده، با به کار گرفت تفسیرها و تعبیرهای مناسب روزگار را موافق موقع و ملائم حال، موفق شدند تا مبانی فکری و باجهای نظری وضع خویشن را، قویاً، قوام واستحکام بخشدولیک این عمل را چنان بالاخیاط و حزم و چنان تدریجی و آرام و به کامه گام که گام بده گام، انجام دادند که بیش روی شان بهسوی هدف غائی و مرادهایش، حتی برای یک نسل نیز، محسوس و ملموس نمی بود و همین پردازشان چنان کندویطی می بود که گوئیا دگرگونی و حرکتی روی نموده است، بنایدمان نتیجه گیری نادرستی کرد و اینگاشت که این حرکت فوق العاده بطيئی، از آغاز شنا اجرا م، سنجیده و از پیش طرای شده می بوده است. هرگز چنین نبوده است. فقیهان امامی تنها به اقتضا شرائط اجتماعی / اقتصادی / سیاسی از خویشتر

۱۳۷ - متوفی به سال ۱۲۶۰ هـ، ق. ارشاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء و ملامه‌ی سراقی.

سروز واکنش می کردند و فی المثل ، پس از تسلط مذهب شیعه "دوازدها ما می " به عصر صفویان و روزگار قاجاران ، از قبول تقریباً عام این باور ، سود بسیار برداشتند و باری فراوان گرفتند : هم خود مسمّع و برخوردار شدند و پیش از آن اقتداء رخویشتن را استواری و دوام بخشیدند و هم در همان حال ، واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی موجود و نظام دولتی حاکم و "ملحق کلام " وضع موجود " ، را مشروعیت دادند . شهره‌گیری می بود دو سویه و تمنی متفاصل .

و اما فقیهان وقدرت سیاسی :

در نزد اهل سنت و جماعت فضای سیاسی و فضای دینی یا زیستگاه مادی وزیستگاه اعتقادی ، با همت و بدهی هم‌غشته و ممزوج و ، بدین لحاظ ، دین نگاهدارنده و قوام بخش دولت است و دولت موئید دین . اطاعت از فرمان روا و تبعیت از دولت ، حتی اگرستعکارهای باشد و بیدادگری ، تکلیف شرعی است زیرا که ، به هر تقدیر ، حکومت ستمکارگان و بیدادگران از آشفتگی و آشوب مطلوبتر است و نیکوکر . از همین رهگذار ، در دیده سنجان ، قاضی منصوب از سوی فرماترها و دولت - صرف نظر از توان و داشتش و صلاحیت اخلاقی وی - بلاتر دید ، صاحب اهلیت برای دادرسی ، داوری و قضاست .

اما در نزد اهل تشیع ، که بیشتر زیر سلطه حکومت خلیفه‌گان و شاهان و ملوک‌ستی مذهب می زیستند و در قرنهای نخستین اسلامی ، اغلب ، اقلیتی به حساب می رفتند در تحت تعقیب و مورد اضطهاد دولت و سازمانهای وابسته بدان ، لزومی در میان نمی بود که فضای دینی و فضای سیاسی با هم و در هم باشند و در یکدیگر سودوند و به هم بخلند . زندگی شیعیان در دوره‌پنا ، دو محیط و دو نظام ارزشی متفاوت ، متفاپر و ، گاه ، متفاف را زهم می گذشت که با یکدیگر سرآشتبانی نمی داشتند - و نمی توانستند داشت : در آن یک ، در چشم باور می‌نمایی صافی ، همه لطف است و مفا ، همه پاکی است و راستی ، همه حق است و صداقت ، همه مخلوص است و مردمی وداد و داد و دراین یک ، همه نا مردمی است و خدعاً و مکر ، همه ناپاکی است و دروغ ، همه ظلم است و جمر و جور را عتیف و ستم - و این واقعیت در گرایشها را واقعی و حالات نفسانی موهمندان فاطع اثری و مشهود داشتند می بینند . در دو نظام ارزشی به سر بردن و بردو مدرج رفتاری تکیه زدن ، مسلمان ، و هزار بار مسلمان ، بر جهان بینی موهمند می افتد - کما این که افتد . (خود توسل و عمل به " سقیه " گونه‌ای سربوش نهادن برای دوگانگی ارزشها و رفتارهاست .)

یکی از عده آیات قرآنی، درا مردولت و حکومت، همانا آیده " بـا
ایها الـذین آمـنوا طـلـبـيـعـا اللـهـ وـاطـبـعـوا الرـسـوـلـ وـاـولـوـالـامـرـكـمـ " است.
ستیان " اولوالامر" را خلیفه‌گان، فرمانروایان، شاهان و ملوك می‌شناختند
ومی‌شناستند، درحالی که مسیارند، و فراوان بسیار، شیعیانی که " اولوالامر"
را حزد رشمند امام متعصّم نمی‌بینند و نمی‌خواهند. در
نظریهٔ شیعه، یا شاید بهتر آن باشد بگوشیم، در تعبیر شیعه، تمام قدرت
سیاسی معمول است به امام معصوم و جون "غیبت‌گبری" حادث شد، قدرت
سیاسی نیازمیان برخاست. از این امر گرا یعنی بدسوی غیرسیاسی ساختن یا
از سیاست بالودن طریقت امامی روی نمودگه، به ویژه در سدهٔ چهارم هجری،
سرای نهضت شیعه، امامی اهتمتی موفورو حاج می‌بود و آن را، در مسوا دی
نمایندگ، از چشم رخم زمانه و از چشم تندیکین آتشین دشمنان معصوم و محفوظ
نگاه می‌داشت. این گرایش، با گذشت دهه‌ها و سده‌ها، خاصه به روزگار
ایلخانان مغول و عصر تیمور و تیموریان، تشبیه شد و تحکیم گرفت و امام
معصوم، بیشتر، به صورت منجی در آمده در مملکوت اعلیٰ نشسته، غم شیعیان
خوبی می‌خورد. و بعیاری و رهنمایی ایشان می‌پردازد و سرانجام نیز، به
روز حشر، شفیع آنان خواهد شد و با عنایت جمیل و ماهر گران خود، از دل
ایشان " چهل روز رستاخیز" را خواهد برد. در حال و هوای این چنین "نجهایی"
دیگر مفهوم امامت مفهومی در آمیخته، مستقیم، با قدرت و فضای سیاسی نمی-
توانست بود و نمی‌بود و عمده، مقولتی به شمار می‌رفت در صحنهٔ تاءله و در
عرضهٔ مباحث حکمت الهی. دقیقاً براز وجود این کیفیت است که متفکران
و نظریه پردازان شیعه، امامی، در این سده‌ها، هیجکونه نظریهٔ سیاسی
جامع و واقعی وضع نکردند و عرضه نداشتند و فقیهان شیعی کارسیاست و سیاست
باختن را بیرون از قلمرو وحیطهٔ اندیشه، خوبی قراردادند و بدان اقبالی
نکردند.

شیعیان خوبی‌شدن را برگزیدگان - "الحاـمـهـ" - می‌انگاشتند که
اندر میانه، انبیوه عظیم مسلمانان - "الـعـامـهـ" - می‌زیند. ایمان سور
"ایمان" را تنها از آن خودمی شمردند و تنها تابعیه بردل خوبی می‌دیدند
و، لاحرم، خوبی‌شدن بگانه را "موء من" می‌خوانند. بعزم امامیان،
طا یفت آنان مجتماعی مقدس و مبارک و پاک و روحانی می‌بود متکل از مومنانی
که فقیهانشان رهنمایی و ارشادی کردند و، علیه‌هذا، همه‌انجე به سیاست،

مدیریت و اقتصاد ربط می یافت و مستقیم به شریعت و اعتقادقلی و باور با طبی مربوط نمی شدوزیرنظرفقیهان فرارنمی توانست گرفت، سیرون از توجه والتفات این مجتمع مقدس و مبارک و روحانی می بود، از شمره، این کار، چنان که اشارت رفت، درحالی که ستیان در نظامی واحد می زیستند، که درش امورسیاسی با مطالب ایمانی و روحانی بهم آمیخته می بود، شیعیان، همزمان، دردونظام عمرمی گزارند: در مجتمع مقدس و مبارک و پاک و معنوی خویش و، در عین حال، در جامعه ای که معاش اینجها نی آنان را نه مین می داشت، ضمناً، چون فقیهان امامی بارهایان جامعه نه مین کنند، معاش، ولوبنها نی و در پرده، در رقابت و چشم همچشمی می بودند - و می باشند - می توان نتیجه گرفت که شیعیان، درواقع، در دو محیط، در دوفضا، در دو مجتمع جدا از هم زندگی می کردند که میان آن دورقاستی و تنگی، تقریباً داشتند، وجودی داشت، برای فقیهان شیعه، در رویارویی دولت قدرتمندو حکومت مسلط، سرمه باشد نحوه عمل به چشم می رسید که هر سه را نیز متکای قرآنی و حدیثی می توان بآفته و می باشند!

۱ - همکاری سیاسی

در این شیوه کار، فقیهان باب همکاری با دولت را می گشائند و حکومت را به رسمیت می شناسند و متناسب و عناوین والقب حکومتی را پذیرا می آیند، توجیه این راه آن است که حکومت - ولونه حکومت عدل امام معموم - هرج و مردج و آشفتگی را جلوگیری می تواند افتادنها و تنها با وجود نظم واستقرار آرا من و انسباط است که قوانین شریعت را مجال اجراء و میدان عمل دست می دهد.

همکاری و همراهی با دولتی که فقه شیعه را به اجراء در آورد و دادگیر باشد مجاز است و همگا می با حکومت غیر شیعه یا بیدادگر، در صورت وجود خطر جانی و یا احتمال ورود ضرر و خسرا ن عده، آن تبریز و رعنوان "تفیه" ایجاد و اجازت می باشد.

فقیهانی که این طریق را بر می گزینند و مقامات رسمی دولتی را می پذیرند و شغل می شوند. همچون شغل قضا وغیره - با زخم نفوذ و نفوذ فرمان حکومت را یگانه پایه قدرت و تنها تکیهگاه خودنمی دانند و، برای توجه وضع خویش نزد مریدان، صلاحیت خود را منبع از "ولایت عام"، در

زیرسا یه امام غائب ، نیز اعلام می کردند.

بسیاری از فقیهان عصر صفوی که شاگلان مناصب و دارندگان القاب و عنوان رسمی درباری می بودند (۱۲۹) این نحوه استدلال را مطرح نکردند آن‌باشد و بیزه در آغاز روزگار دولت بران شیخ اردبیل، این گفته را دیگر سازاری چندان گرم و خربیداری چندان مشناق نمی بود.

۲ - احتمالات سیاسی

در این راه فقیهان خود را ردگوی دیانتی می شوند و نخست تلاش می کنند تا خدا و توان مقامات اینجهانی و صاحب اقتداران دنیوی را به راه شریعت جعفری برآورند و بکشانند و بخودی خود بر جای آنان نشینند، اگر دولت حاکم با آنان بار و همگام شد ، برش سلطه‌ای استوار و مستکین می افکند - به همان‌گونه که در برخی از مراحل سیرو عمر سلسله صفوی ، به ویژه در اوایل روزگارش شد - و اگر خود بر کرسی فرمان نفرماشی تکیه زندند - به مانند آنچه در "جمهوری اسلامی" خوبی روی داد - اسب سرکش مراد را در میدان حکومتگری سخت بسی - ا مان به جولان در می آورند و بگهدازی می آغازند .
و اگر یکی از این دو مقصود به حاصل نیامد ، به مخالفت شدود شنی سخت با دولت و حکومت بر می خیزد .

توجه و تبیین ساده این راه نیز آن است که چون حکومتها همه جائی "آند و جابر و غاصب قدرت حضرت امام و فقیهان" ولی عام آن بزرگوار و آگاه بپطراف اشفود و دقائق شریعت ، پس سه هزارین و مالحق‌ترینند مردمان را برای به دست گرفتن کار حکومت و تمثیلت امور مملک و ملت .

این راه را بیشتر مجتهدان بزرگ و نوام آور شیعه امامی درست نمی شمردند و در پای نهادند ، و نمی نهند . فی المثل ، میزامحمد حسن حسینی شیرازی ، مشهور به "میرزا شیرازی" ، (متوفی به سال ۱۳۱۶ هـ ق ۰) که برجسته ترین و شاخترین و نا میردا رترین فقیه امامی به عمر ناصری می بود ، به جزموری و به زمانی کوتاه و گذرا ، که به مبارزه مردم سا

۱۲۹ - ملام محمد باقر مجلسي - " مجلسی دوم " - صاحب کتاب معروف " بحا رالسوار فی اخبار الائمه الاطهار " ، سمت و عنوان " ملاباشی " دربار را می داشت .

"رئی تباکو" و قیامشان علیه سیطره سیگانگان ، مددی خواسته ویسا
نخواسته ، دادوقتی را که ، به احتمال بسیار ، به نام وی صادر گردید
بودند ، موئید داشت ویا ، دست کم ، تکذیب نکرد (۱۴۰) ، بیشتر طول حیات
خوبی را زاهدانه و دانش پژوهانه ، فارغ و به دور از امور سیاسی و سیاست
به هیاهوی کارهای حکومتی سیری ساخت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم
خوئی ، که بزرگ مرجع امروزی جهان شیعیان است و مقیم کشور عراق ".... به
طور قطع با ولایت فقیه واداره مملکت به وسیله مجتهدین مخالفت
دارد" (۱۴۱) .

۳ - کناره گیری از سیاست

در این روال ، فقیهان ، بالکل خود را از سیاست به دور نگاه می دارند و
دا من در می کشند و از کارهای حکومتی کناره می جویند ، این طریق و شیوه
راه مختار روش سنتی اکثریت فقیهان اما می بوده است .

پایه نظری این شکل کارهای آن می بود که تنها فقیهانی که گوش
هوش خویشتن را برای و هوی دنیوی بینند داده اند حیات خود را از جرکیان
لکدهای درگیریها اینجا نه منزه نگاهدارند و همه هم و همه غم عمر را
معطوف و معروف به شناخت شریعت و وقوف بر نکته های با ریکتراز ممیش کشند ،
خواهند تو اشت به مقام بسیار و لامبی رفتیع مرتعیت تقلید و رهبری
روحانی و پیشوایی معنوی موهمندان نائل آیند . درگیرشدن با مسائل و
مفصلات حکومت واداره ، معاش حامد ، بذغم اینان ، فرصت تهدیب و مجال
ترکیت نفس و نیز بخت دانش پژوهی و دانش اندوزی را از طلبان این مقصد
عالی و روشنگان این طریقت متعالی خواهد گرفت .

۱۴۰ - مراجعه شود به آدمیت دکتر فریدون ، "شورش برای مهندسان مهر زی" ،
(تهران ، انتشارات بیام ، ۱۳۶۰) . به گفته دکتر آدمیت ، اکرم "میرزا"
فتوارانه صادر بیان نهاده اند خود را تکذیب نکرده باشد ،
نفس این کارش گواه برگزگی و برگواری اوست .

۱۴۱ - سخنرانی پرسور متعدد ، استاد دانشگاه ها روا رد ، در "مرکز مطالعات
خاورمیانه" دانشگاه کمربیج ، روزنامه "کیهان" ، چاپ لندن ، شماره مورخ

در آثار متفکران و فقیهان امامی عناصری از هرسه راه که، به ابجاز، در
سالا، بدانها اشارت رفت، یافت می شود از روی آنها، فی الحقیقہ، می توان
گفت که در تردد شیعیان امامی، نسبت بدولت و قدرت دولت، یک نظریه واحد
وروشن و منسجم که، در میین حال، به قول اهل اصطلاح، مطرد و منعکس
باشد، پدیدار نبا مده است وجودنی دارد.

نارمان دولت بران شیخ صفت الدین اردبیلی، از اساس، مسائله
نظریه سیاسی در تردد شیعیان امامی مطرح نمی شدونی باستی شذرباکه،
تابدان روزگاران، فقیهان امامی محاط در فضای قدرت دولتهاي می بودند
که سخت و گاه سخت متعصبانه، مذهب تئن را برگزیده بودند و بی میگرفتند.
(حتی در دولت آل بویه نیز، با وجود شیعه گریشان، امتیازی به فقیهان
داده و عناستی بدان قوم کرده شد) .

در آغاز کار دولت " صوفیان صفتی "، شور و شوق درویشان تبع برکف و
بی آرام وجهان جوی وجهاستا، که مجذوب " صوفی اعظم " می بودند و
منجب در " مرشد کامل " وفا نی مطلق در وجود " ذیجود " وی - وجودی که در
دیده، آن شیفتگان واله " فوق بشری " می نمود و کارش به جائی کشیده و
چنان با لایحه سودکه سیرگی درویشان رنسک مذهب " غلو " گیردو، به
تلعیج و اشارت، و تعریف گنایت، سخن از " ظهور " و " حلول " و " تحبد " و
" تحتم " به میان آید !! - به فقیهان و محتهدا ن مجالی و امکانی برای
خود نمودن و از خود واختیارو " ولایت عالم " خویشتن سخن گفتند نمی داد.
غلغله ای که قزلباش به جهان در آنداخته بودن جواهی فقیهان را به
بی انرکه خا موش و خا موش خا موش، می ساخت. هر م آتش تیزورا م نشندندی
ولهیب شعله های سرکش ایمان ببریای قلندران سرسرده به پیران و
پیرزادگان اردبیل چنان گرمائی در حیات برشور درونی صوفیان پاکنها داد
پدیده ورده بود و فروع و درخشش آن شعله های آسمانی اعتقاد مطلق چنان
نشعده ای در سف کتبدهستی معنوی درویشان تبع و جان برکف و گوش و هوش
بر فرمان " مرشد کامل " افکنده که تک شعله جرا غ بحثهای فقیهان را جای
تله لو نمی ماند و در آن آشفته حالیهای آنده از خلجان با وروانهاشته از

هیجان ارادت، احدی رانه مجازی به برداختن بداعیه داریها و حجت - آوریهای فقیهان می بودونه اتفاقاتی و احساس ضرورتی بدان "حکم" جهان مطاع "آن می بودکه از دولب و، شاید، ازدم شمشیرآبدار" مرشدکامل "شرف صدور" می یافت و مرید "ما فی ضمیر"، ولوبایا ایثارخون خویش، به اجرایش می گذارد. محلی ایمان نایاب قلیدرانه سرباختن می بودوسراز تن دشمن "پیسر" و بدخواه "مراد" برداشت، در آن قیامت کبری دیگرکس راجای غم "ولایت عام" خوردن نمی ماند - و نماند، اما جون زمانها گذشت و شورها فرومددودرویشان قزلیباش کهن خرقه مرقع "گداشی" رایمه نو تشریف زریفت توانگری بفروختندو دلچ ارادت و فرمانتی را با خلعت ریاست و فرمان نفرمایی سوداگردندو" مرشدکامل "فرموفیانه اش را از کف بیاخت و به درجت دیگر شاهان و شهنشاهان فروافتاد، فقیهان، نرم نرمک - بد ویژه که حاکم در نیزکوئی سکمین و سکوتی در آن هنگ فروگرفته بود - گام به پیش نهادند و محتاطانه و آرام آرام، داعیه ها آغاز یزدند و داعیه داریها، البته، در بد و کار، و ازان چاکه قدرت و توان سیاسی دولت مفوی هنوز پای بر جا و بسیار بسیار می بود، فقیهان خویشن را تنها حافظ اخلاق مردمان و نگاهدارنده عقت عمومی می شمردند، اما هر چه که روزگار می گذشت و قدرت و توان دولت مفوی روی بتحليل بیشتر می نهاد، اظهار نظرهای فقیهان آشکار تر و مرجحتر می شد و دعویها بیشان بی پرده تر، تا آنچه در نزدیکیها گایان کار مفویان، فقیهان ایائی نمی داشتند و نمی هراسیدند، گاه، شاه را متعزز از راه شریعت بشناستند و دور از صراط مستقیم بشناسند.

قاچاران، که آن را غاز طهور شان در صحنه، تاریخ میهن ما، برخلاف فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی، هرگز مدعی رسالتی روحانی نمی بودند و دعوی ارشاد خلق را نمی داشتند، برای مشروع نمودن سلطه و سیطره و حکومت خویش، پس از مرگ بنیانگذار سلسله شان، بد فقیهان روی آوردند، فقیهان نیز بدین کار رضا دادند و بستقویت و توجیه و مشروع ساختن دولت قاچاران دست است یا زیدند، ولیک، دربرابر، از فرست سودجستان و به استعکام موضع و موقع خود برداختند و استقلال خویش را جستند و طلبیدند.

فی المثل ، شیخ جعفر کاشف الغطا (۱۴۳) ، چنان که رفت ، علیه روسیان فتوای جهادداد و تحلیلش را مجازبہ این مهم ساخت ، و بدین شکل ، به تلویح ، مشروعیت حکومت فاجاران را تسخیل کرد و بر افتادار ایشان صحنه گذارد .

فقیهانی چون میرزا ابوالقاسم قمی (۱۴۴) و ، سلاخق سید جعفر کشی (۱۴۵) ، در عصر قاجاران ، نظریه سیاسی شیعه را کیترش بخشیدند ، و بر مبنایش ، فرمان ترواشی قاجاران را مشروع ساختند و موجه سید جعفر بر آن می بود کدام م معصوم ، در جامعه ، هم رهبری دینی و اعتقادی را بر عهده دارد و هم قیادت و پیشوائی سیاسی را ، اما ، با حدوث "غیبت" ، این اختیارات را وی در میان دولایه های پیش و پیش می شود که "نایب" های او بند؛ فقیهان که "نایب" آن حضرت درا موردیتی اندوشا هان و سلطانان که نایابت سیاسی وی بدبستان ارزانی شده است ، اگر این دولایه های پیکدیگر تعاون و تعاون کنند و بسته به پشت هم دهند ، امور اجتماع به نیکی گردش خواهند داشت زیرا که فقیهان شریعت را اعمال نتوانند که ملوك نظم را برقرار سارند و شاهان سیزدهون مدد فقیهان به کفر راهه بیداری و گمراهه خود را مکنند فروخواهند (۱۴۶) . (بارهای از فقیهان ، مجموعه دستگاه حکومت را که انجام کارهای سیاسی ، برمبنای نظریه های از گونه نظریه سید جعفر کشی ، بدان محول است "اهل حل و عقد" می نامند ، از دیدگاه روحانیون مشروطه خواه ، چون مرحوم آخوند خراسانی (متوفی ۱۲۲۹ هـ . ق) و میرزا حسین نائینی (متوفی ۱۲۴۸ هـ . ق) ، نمایندگان مجلسهای محلی و سورای ملی و تبع ایشان ، بخشداران ، فرمانداران ، وزیران (اهل حل و عقد) شمرده می شوند [و] مسرای احرار مقام (اهل حل و عقد) خوشنامی و تقوای سیاسی کفايت می کنند و تیازی به عدالت شرعی ندارد ، زیرا اطاعت از مصوبات فاتحونی اهل حل و عقد ، واجب عقلی و تعهدی اجتناعی شمرده می شود و اطاعت نکردن از آن موجب اخلال نظام عمومی

۱۴۳ - مراجعه شود به ذیل شماره ۱۳۶ همین فصل .

۱۴۴ - متوفی به سال ۱۲۲۱ هـ . ق .

۱۴۵ - متوفی به سال ۱۲۶۷ هـ . ق .

۱۴۶ - کشی ، سید جعفر: "تحفة الملوك" ، (تهران ، ۱۸۵۷) صفحه ۱۲۳ الف ب

و در نتیجه حرام شرعی خواهد بود. (رک : تئیمیه‌الامم، نائینی) در مقابل ، بر هر یک از افراد (اهل حل و عقد) که مجتهد تباشد ، مانند همه مردم غیر مجتهد ، واجب است که در مسائل مذهبی از بیک تن (فقیه) که بد تعداد بیشمار موجودند ، تغایر داشته باشد . " (۱۴۲)

در عصر نزدیکتر به زمان ما ، مراجع بزرگ تقلید ، همچون بروجردی ، قمی ، اصفهانی ، شریعتمداری ، گلپایگانی و مراغی نجفی خود را از کسار سیاست و سیاست باختن به دور نگاه می داشتند و تباهشان مانند محدود و محدود ، که در سر سودای حکومت و امارت می پختند ، بین امر شوقي و رغبتی بروز می دادند. از جمله سید روح الله خمینی . خمینی نیز در بدو کارش پیروی سنت سید جعفر کشفی را می کرد و نظم حکومتی ایران را به سبب برنا مسنه های نوسازی اش مورد حمله و موضوع انتقاد قرار می داد و خواستار اصلاح نظام می بود و گسترش عدالت . وی این تعبیر قانون اساسی مشروطه را مردود نمی داشت که سلطنت موهبتی است الهی که از سوی ملت به شاه ارزانی شده ، التهایه ، خواستار رعایت موازین شرعی در اجرای امور می بود . تنها در تجف و بس از تبعیدش ، به دنبال رویدادهای سال ۱۳۴۲ ه . ش ، می بود که خمینی موضع خوبی شتن را تغییر داد و شیوه " فکری تازه ای برگزید و کتاب " ولایت فقیه " را فراهم آورد و اسلام را نه تنها دین اخلاق و زندگی روحی و معنوی ، که دارند ، اصول و به دست دهنده شیوه های برای حکومت و اداره ای مسور اجتماع اعلام داشت و کار حکومت را از آن فقیه ها و تنها از آن فقیه های انسان دانست .

گفتندی است که خمینی ، در جای جای رساله " ولایت فقیه " خوبی شد ، به آراء و نوشته های ملا حمد نراقی (۱۴۸) استناد می جوید که نظره ائمی تقریباً ، هموی و همانند ادباره ای متیاز های فقیه ها داشته است . اما

۱۴۷ - حائری ، مهدی ، مقاله " دین و سیاست در مذهب شیعه " ، نشریه " حقوق بشر " ، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ، برلین ، شماره رسمت آن ۱۳۶۸ ، صفحه های ۱۴ و ۱۵

۱۴۸ - متوجهی به سال ۱۳۴۵ ه . ق . از فقیه ها بزرگ شیعه امامی در سده سیزدهم هجری .

نرا فی هرگز این امتیازها را کاتون و مرکزو قلب نظریه، سیاسی خود. بدانگونه که خمینی ساخته است - ساخته . (و خمینی نیز، بنا بر شیوه، مختار خویش، اشارتی به این اختلاف با ملا نمی برد). فقیهان شیعه‌ماکثراً ، بالاترین مطلوب و خواستی که می داشتند آن می بوده است که سلطان وبا حکومت، در اعمال و رفتارهای خویش، از هدایت فقیهان برخوردار باشد و آن پیروی کند (به همانگونه که در قانون اساسی مشروطه ایران آمده بود که شورای مرکب از پنج فقیه مجتهد برآ موروث از بدادرد) . سیدروح الله خمینی ، در موضع گیری تازه خویش، همه این آراء را به کناری می نهاد بالصرابه برآن می شود که فقیه باید جای شاه و حکومت را بگیرد، اوفقیه را اولی و احق بفرمانت راوشی می داند و در این راه حدی و مرزی هم برایش نمی شناسد. (حتی دیدیم که نازنده می بود و "اما مت" می کرد، هرجای ضرورت منافع اقتضا می داشت ستمها قوانین معموب مجلس شورا ، که خود قانون اساسی جمهوری اسلامی را هم زیرپای می نهاد و دودر طرفه العینی تغییر سطروجت می داد. حتی نسبت به ملایانی هم که بانظام پیشین کارو همکاری می کردند، بنا بر اتفاقی صالح خود، روشهای متفاوتی اتخاذ می کرد: بنی جندشان را کشت، گروهیشان را خانه نشین ساخت، بابرخیشان هم روابط دوستانه برقرار کرد، که انگار نه انگار (!!!)) .

از مجتهدان هم عمر خمینی، مخالفت شادروان آیت الله العظمی سید کاظم شریعتمداری سا اصل " ولایت فقیه" داشته تر و مشهور تراز آن است که نیازی به وصف و شرح در این سطور باند و همان نیز بودکه، سرانجام ، آن مرجع تقلید بزرگ شیعه را مراجعتها و تعبیها و تحریرها ، از دست عملکرد اکره سیدروح الله خمینی ، مستحب افتاد و چنان نیست، مزدوران خمینی دست از اهانت بد و حتنی پس از درگذشتن و به هنگام تدبیریش، برنداشتند و خمینی ، بلاتر دید ، همچنان رذیلتها را می داشت و با سکوت برخان مهرتابان بیسد می - کوشت. شکفتا "اما ما" (!!!) .

دیگر از مجتهدان بزرگ روزگار ما که به سبب مخالفت با خمینی و همدستانش ستمها کشیده است و می کشد و به گفته خودش، تنها " از کنج خانه تحت معاصره شدید یک عده اشقياء ظلمه ما، موریین حکومت ضد - اسلامی و انسانی با " مریدانش سخن می تواند گفت ، آیت الله العظمی سیدحسن طباطبائی قمی است . وی پیرامون وضع و کیفیت "جمهوری اسلامی"

فتواشی داده است و اظهارها شی کرده صريح و بی پرده، که پا رههای ازان را در زیر نقل می کنیم (۱۴۹) :

"..... هیچ گاه رژیم وهبیاء ت حاکمه و دستگاههای دولتی در ایران [به مانند روزگار] جمهوری اسلامی" [۱] اینقدر آزاد بوده است که تمدربقید و بند دین و مذهب باشد ، به عقل و قانون ، به انسانیت وجودان ، نه رحم و عاطفه ، نه شرم و حیا [و] ...، کمتر وقتی در طول تاریخ مردم ایران تابه این حد در خفغان واختناق و رعیت و وحشت بوده اند...." .

ما "..... بر حسب وظیفه شرعی مخالفتم را با بعض اصول قانون به اصطلاح اساسی (جمهوری اسلامی) که به نظر ما برخلاف شرع بود اطهار داشتم" .

جنگ ایران و عراق "..... از محترمات قطعیه است ، کشن و کشته شدن در این جنگ حرام ، رفته به حبشه حرام ، کمک به جنگ حرام ، نا" بیدو تشویق به رفتن به جبهه به هر سه موضع طلاقا" حرام و مخالفت با آن واحد است این جنگ قطعاً حرام است" .

اگر مراد از " ولایت فقیه" همان قسم ولایت می سوط و با توسعه ای که برای حضرت رسول اکرم وائمه اطهار صل الله علیهم اجمعین نابت است با همسان توسعه برای فقیه مانند قطعاً غلط است . چه آن که آن قسم ولایت منوط به داشتن نیروی کلی عصمت است که هیچ فقیهی دارای چنین نیرویی نیست خداوند حکیم عادل مهریان هیچ ولایتی را برای فقیه جعل

۱۴۹ - برای آگاهی از متن کامل استفتاء و فتوا، مراجعه شود سه روزنامه، کیهان " ، جاپ لندن ، شماره ۱۶۴ ، مورخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۶۵" .

نفرموده است.... حکومت اسلامی را خداوند متعال
برای فقیه ، به عنوان فقیه ، حعل نفرموده است جون
اعطا و حق تشکیل حکومت عالم از طرف خداوند متعال
برای کسی که از اشتباه و خطأ مصون نیست بسیار بعید
و محال به نظر می رسد حکومتی که از طرف دات
اقدس روسی حعل می شود برای معصوم ارخطا و
اشتباه حعل می شود یا برای کسی که معصومی همراه
او باشد که اورا راهنمایی نماید و نگذارد در اشتباه و
خطا قرار گیرد..... [افرون برآن] در هر زمانی
جدیں نفر فقیه همعصر خواهند بود و نظریات فقهی
آنها موافق با یکدیگریست اگر مردم موظف به
اطاعت باشد طبعاً این [امر] موجب
هرچ و سرج درجه ای اسلام خواهد بود ... در نظر این حساب
فتوای به ولایت فقیه با آن توسعه و عمل بر طبق آن
مغربه اسلام و ضربه ولکه بزرگی است به جهره، یا که
و منور اسلام و تبیّع شرع انور اسلام متّه است از
این که یک فرد را بدون هیچ قید و شرطی محسوس و ملموس
وقاتون به عنوان یک حاکم بلا منازع معترضی کند و
احکام من را تالی احکام معصومین ملوات اللہ علیہم
اجمعیں و مطاع علی الاطلاق قرار دهد. این حساب به
هیچ عنوان به مكتب تبیّع چنین توهین را روانی دانم
و بر هیچ گونه دیگران توری صحّه نمی گذارم

درا واژل مهرماه ۱۳۶۹ و در حول و حوش انتخابات خنده آور و به مسب
کمی چشمگیر شرکت مردمان، نا موفق مجلس، به اصطلاح، "خبرگان" نظام
"جمهوری اسلامی" ، یکی از استادان شرافت و مدّسان فرزانه، "حوزه"
درستیه، قم ، که رایین بندۀ اش لطفی است قدیم (و در این زمانه و به
روزگار "جمهوری اسلامی" ، خوانندگان ، از ذکرنا م شریف شمع ذور
خواهند داشت) ، در نامه‌ای خصوصی ، برایم در دل کرد که ، در زیر،
تکه‌هایی ازش می آورم ، یادو حرمت آن بزرگمرد را :

"ملت شیعه ایران و هر کجا دیوار اعتقاد بسراین است که حکومت غیر معموم هیچ پایه دینی و علمی ندارد و یک مسلمان شیعه محصور به تبعیت از یک حاکم غیر- معموم نیست و اختلاف هزا روجهار مصاله با برادران اهل شیعه است.... و شیعه‌ها جانی پیش می‌رود که می‌گوید: خلافت خلیفه اول جیون معموم بسودواز طرف یک عده - "خبرگان" آن زمان^{۱۵۰} - انتخاب شده رسمیت ندارد و مورد اطاعت نیست.... اما در رابطه با حکومت فعلی ایران، علمای شیعه را اعتقاد بسراین است که این معامله از اصل واژاول باطل بوده و حکومت خمینی زیرستوال واینک در مجلس شورای با مطلع اسلامی بررسیک موضوع ساطل ساخته و پرداخته خمینی بینگ و دعوا و کنک کاری است.... سید علی خامنه‌ای را با شتاب و عجله‌هنجام مرک خمینی علم کردند و به مقام "ولایت فقیه" نشاندند از قرار مسموع آقای موسوی اردبیلی چندی قبل در مسجد هایمورگ آلمان بردۀ از روی این موضوع برسنی دارد و خود سیدعلی خامنه‌ای هم گفت که من موقتاً به این مقام منصوب شدم ولی حالا دست از موضوع برسنی دارد و از قرار معلوم خودش هم با ورش شده که ولی امر مسلمین جهان است و برای حفظ این مقام حرفا‌های گنده گنده خیلی می‌زند ولی امر مسلمین باید از تمام مسلمین لعلم و افضل و حتی به نظر شیعه معموم باشد

یکی از فلاجم تیکوت شده است وجه گویا ورسا؟ (۱۵۰) :

"..... وقتی که قرآن، این کتاب آسمانی رهبر و

۱۵۰ - آقای مهدی حائری، روزنامه "کیهان" ، چاپ لندن، شماره ۲۲۴، مورخ ۱۳ دی ماه ۱۳۶۹ .

راهنمای همه مسلمانان جهان صراحتاً می فرماید
همه مردم در نزد پروردگار بیکسان هستند و کسی را برگزینی
امتیازی نیست و هرگونه ولایت، تسلط و اقتدار از جانب
شخصی سرشخص دیگرنفی شده است، روحانیون چه محلی
از اعراب دارند که به نام خدا وند حکومت کنند؟!

دکتر سید موسی موسوی - نویسنده مرجع تقليدي بزرگ شيعيان جهان، آيت الله
سيدا ابوالحسن اصفهاني - دارنده اجازه اجتهاد از مرجع عاليقدرو رئيس
حوزه علمييه نجف اشرف، آيت الله شيخ محمدحسين كاشف الغطاء، دركتاب
خود، تحت عنوان "انتقلاب محنت بار" (که نام ناشر و تاریخ و محل نشر را،
متنه سفاهه، فاقد است و نسخه ای از آن نزد این بنده موجود) ، پيرامون
"ولایت فقيه" چنین می نويسد (151):

"هنگامیکه خميني در نجف بود کتابی تا ليف كرد که
شامش را "ولایت فقيه" گذاشت . هيجكس فكر نمیکرد که
ابن كتاب روزگاری مانند كتاب "نصردم" آدولسف
هیتلر خواهد شد و بر ملت ايران هماگونه بکار خواهد
رفت . لذا کسی به مضمون و محتواي آن كتاب توجه
نمودوا بن كتاب به مورث يك ثوري فقهي که در
بساری از تا ليفات دیگران تيزیافت میشود بশمار
میرفت .

موضوع ولایت فقيه از جمله من در آورده ها بيشت که
خميني در دين اسلام بوجود آورده و آنرا پايه استبداد
مطلقاً خود بنام دين قرار داده است .

همه روحانیون شیعه امامی و سنتی متفقاً برای
عقیده اندکه متظوراً ز "اولو الامر" در آن شریفه
"واعظیو الله و اطیعو الرسول و اولو الامر منکم"
(يعني از خدا و پیامبر ما فرمانبرداری کنید)

همانا فقط خلفای پیامبر و پیام اطهار است همچنین که
فقیه ولی همه مسلمانان باشد و بدلاً خواه خود هرجه
میخواهد بگند، زیرا این پیدا رهیان و باوهای بیش
نیست، برای اینکه تصویر روشنی از آن دیشتمانی می‌مار
گونه‌ای که خمینی در قانون اساسی ایران وارد نموده
ترمیم عادیم این پرسش را مطرح می‌کنیم:
فقیه کیست؟

با سخن: فقیه کسی است که بتواند احکام شرعی را
از قرآن و سنت پاروازی که از ائمه اطهار رنقل شده
است انسیاط نماید و باقیاس واستنتاج منطقی را بکار
برد.

بنابراین داشتن مدیدی که در احکام تعاویز و حجّ و
زکات و همچنین احکام مربوط به معمایلات و قصاص
آنکه داشته باشد فقیه است و این فقیه ممکن است
عادل باشد و یا فاسق و چه مسادریک کشور بکفیه باشد
یا بیست و یا کمتر یا بیشتر، بنابراین فقیه بودن
همان تخصص در یک موضوع علمی است که عبارت از فقه یا
شریعت باشد و پایه آن و اصولش ایمان و عقیده به
خداوند و پیامبر است، بهینه وجه من الوجوه ارتباطی
میان تخصص در احکام شرعی وزمامداری کشور به آن
شكل مستبدانه وجود ندارد بنابراین جنبین اندیشه‌ای
تجسمی است از تئوری "قدرت الهی" که روئیتی
کلیای کاتولیک در دوران محاکم تفتیش عقاید در
قرنهای هشت و نهم میلادی برخودا طلاق می‌نموده و با
این عنوان جنان فجایع و جنایاتی در آسیانیا مرتكب
شده که تاریخ بشریت آنرا فراموش نخواهد کرد،
امروزه در عصر تحریر فضا و فرود آمدن انسان در گرده
ماه خمینی مسلمان افسانهٔ قدرت الهی مسحی را در
یک کشور مسلمان تجدید می‌نماید.

خمینی تنها به واکداری این قدرت الهی بسته خویشتن اکتفا ننموده بلکه این فدرت را به هر کس که مانند است و اگذار کرده و آنها را فقها بارهایران نامیده است و این ماده پلید و ضدا نسانی را وارد قانون اساسی ایران نموده است.

همه جهانیان اعم از مسلمان و غیر مسلمان باید بدانند که فقهای بر حسبه و مراجع مذهبی ایران بشدت با ولایت فقیه مخالفت کرده و اعلام داشته اند که هیچ ارتضاطی بادین ندارد بلکه یک نوع بدعت و گمراحتی است.

این اظهار رناظم صريح و تند در محکوم ساختن اندیشه و راهی سید روح الله خمینی، به ویژه، پر ملاحت ترمی نماید جون دانسته شود که نوبسته هم درجه اجتها داریکی از بزرگترین فقیهان شیعه عصر ما دارد و هم در محیط و فضای خانوادگی و فکری ستრ فقیهی، چون مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، زاده و پروردۀ وبالیده است.

نوبسته‌اخیر الذکر، چگونگی تجمیع "ولایت فقیه" را به دوران "اما مت"

خدمینی چنین می‌نوکهد (۱۵۲) :

خدمینی و دارودسته‌اش "..... بنام اسلام مرتكب اعمالی شده‌اند که معاشر دستور اسلام ورفتا ریبا میرا کرم بوده و دلائل روشنی از قرآن شریف ذکر نمودیم که احمدی نمیتواند منکران شود.

درا یتحا میخواهم موضوع پراهمیتی را اضافه نمایم که تایید مفید به حال کسانی واقع شود که فریب دجالان حاکم را خورده‌اند و آن اینکه خمینی و اطرافیان او بیش رمانه اعلام می‌کنند که رزیم آنها مطابق اسلام و نمونه‌ای از حکومت دوران پیا میرا کرم است. میخواهم از این گمراه شده‌گان سوال کنم: میان رزیم حاکم در ایران و آنچه که در عهد بیا میرا وجود داشت

چه تشابهی وجود دارد کسی در اسلام مقامهای بنیام
رئیس جمهور و پیمان نخست وزیر، وزیران، رهبر انقلاب،
مجلس نمایندگان، دادگاههای انقلاب، کمیتههای
انقلابی، اداره امنیت (ساواما) بحای ساواک سابق
و دهها پستهای دیگر وجود داشت؟

نظام ریاستی و سازمانهای وابسته به آن یک نظام
رومی قدیم است که پس از تعییراتی در محتوی دراغلب
کشورهای اروپائی سرقرا رگردید و در آغاز قرن بیستم
پس از زوال امپراتوری عثمانی به کشورهای عربی و
اسلامی نیز سرایت کرد. پس از این رژیم فعلی ایران
به هیچ نحوی با اسلام بستگی ندارد بلکه بدون شک افترا
وبعدت در اسلام است.

نظام حکومتی در صدر اسلام در شخص پیا مبراکرم یا
خانیقه سپس والی و قضات، سرباز و بیت المال خلاصه
میشود. حالیکه نظام فعلی ایران مطوطی از عرج و مردج
و استبداد و اجرای بعضی از قوانین مذهبی اسلام و تصویر
ساختگی از دموکراسی غرسی بوده و بدستال آن مقامهای
و سمتهاشی بوجود آمده که در دگان هیچ عطا رو بقالی
پیدا نمیشود."

و "این نخستین بار نیست که گروهی بنام خدا بر ملتی
با ترس و وحشت و ترور حکومت میکنند. چون وحشت و ترور
بنام عقیده تاریخی پس طولانی دارد که به دوران اولیه
بشریا زمیگردد یعنی از هنگامیکه انسان قوی سعی
میکرد بازور انسان ضعیف را واداریه پذیرفت و عقیده
خود نماید،

در حقیقت تاریخ زجر و شکنجه مذهبی نمونه‌ای از رعاب
و وحشت بنام خدا و مذهب بشمار میرود.

دوران سلطنت رومیان بر مسیحیان نخستین تصویر
تیره‌ای از وحشت و ترور مذهبی بوده است زیرا
فرمانروایان روم مسیحیان را زنده در سر بردن دگان

می افکنند و تماشا چیان چنان هلهله و شادی میکردند
که گوشی ارزیبا ترین مناظر زندگی لذت میبرند.
پس از اینکه میخیست اروپا را فراگرفت اسپانیا در
قرون وسطی شاهد ترور و وحشتی از نوع دیگر شد و دادگاههای
تفقیش شبانه روز مشقول فعالیت سرای تمیزدان میسیحی
از غیر میسیحی بمنظور محاذات آنان بودند و در هر دوران
سرمقدم سام خدا با شمشیر از تن جدا میشد و بیت پرستان
افراد غیر بیت پرستان را بمنظور نزدیک شدن به خدایان
خود بقتل میرسانند و همین عمل را میسیحیان نسبت به
افراد غیر میسیحی انعام میدادند.

اینک جهان شاهد ترور و وحشت سومی است که طی آن
مسلمانان و غیر مسلمانان هم زمان بنام خدا و بنام
ولایت فقیه به قتل میرسند.

و همانطور که با داران امیر اطوار گالیکولاری یا فتن
مردمی که مراسم میخیست را انعام میدادند به خانه های
مردم هنوم میبرندند تا آنها را به تبعیغ بسیارند و به همان
تحوکه ما، موران محاکم تحقیق عقايد در جستجوی افراد
غیر میسیحی به خانه های مردم هنوم میبرندند تا آنان را
اعدام کنند یا سداران انقلاب اسلامی ایران نیز به
خانه های افراد برای یافتن کسانی که مراسم مذهبی را
طبق نظر امام و رهبر انقلاب انعام نمیدهد بیورش میبرند
تا آنها را تسلیم دادگاه انقلاب نمایند و به مجذبات
عادلانه بهزعم خود برسانند.

جنابجه دولتی بخواهد ترور و وحشت مذهبی را بصورت
سیستمی در امور کشور بکار ببرد آن کشور بصورت دوزخی
غیر قابل تحمل در خواهد آمد.

همانطور که در سایه رژیم، ارعاب و ترور در ایران
معمول گردیده و به صورت سیاست دولت حاکم در آمده
است که آن را مترقب بر آن از مرزهای کشور نیز تحاوز
نموده و اکنون همه کشورهای محاور و دور دست را در معرض

تهدید قرارداده است"

" خمیسی نو انسنه است یک نسل تروریست همانند خود تربیت کنده اند من تعجب نمیکنم هیگامیکه از شیخ خطحالی دژ خیم انقلاب شنیدم که گفت خمینی به او گفته است " که توده نظر من ادامه دهنده راه منی " ۱ خمینی تروریست هایی را که تربیت کرده درستهای عالی کشور گمارده تابدینوسیله سادستان مازنوانند شرّوف سادرا در داخل و خارج از کشور گسترش دهنده در ضمن به تروریسم رنگ مذهبی داده تابع دھطیری به موقعیت اقدامات تروریستی بدھنده هما بطور که در بسیاری از اوقات رنگ نژادی نیز به آن داده است " .

از مباحث فقهی گذشته، بدانسان که دکتر موسوی در بیان نوشته، سید روح الله خمینی آمیزه‌ای از ساختارها و نهادها و نظمهای حکومتی باختیر زمینی را با دستگاهها و روشهاي من درآوردی جوش داده و به عنوان نظام حکومتی اسلام جازده است و باز، با گونه که نویسنده اخیر الذکر استنتاج می کند، هیچگونه ثباتی میان نظام حاکم بر ایران و آنچه در عهد پیامبر وجود می داشت، یافت نمی شود، این واقعیت خود منعکس می سازد آگاهی اندک خمینی را برآغاز کار اسلام - بد توضیح ساید افزود:

یکی از دشواریها و مسائلی که پژوهندگان اسلام (اعم از اسلام اهل سنت و یا اسلام شیعی) با آن رویارویی امالت سایع تاریخی (۱۵۲) است: برای مسلمانان جامعه اسلامی جامعه ای است که پیامبر خدا برپا، با خرد و داوری مصون و ممتاز از خطأ، حکم می راند و برای شیعه روزگار خلافت علی (ع) هم بدان ضم می شود. این "عصر زرین" است که هر سلسلی از مسلمانان می کوشد دگرباره زندگانی سازد. برای این امر، در کلام و فلسفه و تیزیقها اسلامی تحوری اندک از تغییر و تحول ورشدو تکا مل یافتد می شود. از بیشتر مسلمانان هر عصر و از جمله عمر ما که پرسیده شود آرا ثنان و دیدشان با آراء و دیدروزگار نخستین اسلام چه توفیری دارد. پاسخان آن خواهد بود که توفیری ندارد. این، به بقین، تفاوتی اصلی و مهم است با آنچه با اختیاران دارند و سرتاحل و

تطور و رشد و یوپایی مدام تا کید می نهند. حامل این برداشت درنگی (۱۵۴) و عاری از پذیرا شدن تحول و حرکت و جنبش مسلمانان اسلام آن است که چون نویسنده‌گان دربارهٔ عصر پیا می‌روانند، ناخودآگاهانند و وا بس گرایانه، آراء و دیدهای خوبیشتن و روزگار خوبیشتن را بر آن عهد نخستین تحمل و بارمی کنند. از این راست، آثاری که هدفان بررسی تاریخ با تحقیق اندیشهٔ آن عصر نخستین اسلامی است، بیشتر، درواقع، زمانی را که خود در شنوه شده‌اند، منعکس می‌سازند تا روزگار پیا می‌روانند را (۱۵۵).

(شاید نمونهٔ کامل این تلاش برای انعکاس دادن وضع حاضر روزگار نخستین اسلام، استفادهٔ امروزین از نامه علی (ع) باشد) مالک اشتر، این نامه، گویا و بلیغ سده‌ها وجود می‌داشت، و در شاندرزهای گران‌بها مندرج و مضمراست که، مردمان می‌خواهند و بهره‌مندی خواهند بودند. متممی شدند و می‌شوند. آما امروزه، گفتاریه "مدیریت علمی" پیش آمده‌است، به تعقب گرفتار آمدگان می‌کوشند این "مدیریت" را هم، به هر طور شده، در آن بیانند - که ساده‌گفت شد! این کارهاست آمیزاست، نا درست است وزیران: اهانت آمیز است زیرا در شاء ن مرتفعی علی نیست و بدان می‌ماند که بکوشیم برای آن بزرگ‌مرد یک "لیسانس علوم اداری" دست و پا کنیم، "تا از مزا یای قانونی آن بهره مند شود"! نادرست است زیرا مقاومت و روش‌های فن مدیریت نوین بدیع است و در آن روزگاران مطرح نمی‌بوده است و نمی‌توانسته است بود. مگر می‌توان گفت که دیاضی دانان شهیرمان، فی المثل، عمر خیام و یا خوارزمی، محاسات شتاب لازم برای خروج از تبریزی جاذبهٔ زمین را توanstه‌اند انجام داد؟ و ما زیان‌ساز است زیرا به سوی رخوت و تخدیر رضا از آنچه داشته‌ایم و داریم سوچمان می‌دهد، فرنگان "ستاره‌می شکنند، آفتاب می‌سازند"، آفتاب آینده‌ها، آفتاب فرداها و ما با این روش نا متعاقّل آفتاب‌های فرهنگ خویش را به دور دستها و دور دستهای تاریخ گذشته می‌فرستیم، آنقدر دور که سوچنانی بزند و به خاموشی روی گذارند. به گفتهٔ ایلیسا ارنستورگ، نویسندهٔ ورزشنا مهندس‌گار روس، "نازیدن به فرهنگ کافی نیست،

باید فرهنگ را ساخت").

هرفسور عادل تئودور خوری (۱۵۶)، استاد دانشگاه مونستر، (۱۵۷) ، آلمان ، در مصاحبه‌ای (۱۵۸) می‌گوید که اندیشه‌گران شندر و اسلامی امروز - که "بنیادگرایان" (۱۵۹) می‌باشند - می‌خواهند از جهان نوودا نش و تکنیک پیشرفته‌اش مستفید شوند بدون آن که برپایه‌های معنوی و سنتی‌های روحی آن تکیه نسند. بدزعم اینان، تاریخ‌شان، به حدّمکنی اصول و الگوهای ضرور را دارد، لهذا، در سیر فکری خویش به "دولت مدینه" باز می‌گردند که پیا میرا کرم برش حکم می‌راند، اینان می‌کوشند تا از تطورها و تسلّل‌های فکری بعدی دیده بپوشند و همه آن اسبابه تحول و دگرگویی را بنا بوده اندگارند و این، خود، بزرگترین نقطهٔ صعف بیان و اندیشه، اینان به شمار است. هنچرا رهای قرآنی را می‌توان بذیرفت اتا اینان را، حلهاشی برای همه موقعی‌های تاریخی نمی‌توانند بود.

همه آنچه رفت دربارهٔ اندیشه، سیاست و سیاست و نظم اسلام حکومتی منحصّم در ذهن وی ، به کمال درست است. خمینی با آگاهی بسیار سیاراندک و بسیار بسیار سطحی که از مقاهم و نظم‌های حکومت نوین دارد ، و شاید تان تنها از لایه‌لای روزنامه‌های یوتیه گردکرده باشد، آمده است و تصور خویشتن را - که ناشی ازین آگاهی اندک و سطحی است - بر عصر پیا می‌رسو اما مان منعکس کرده است و خواسته آنچه را در ذهن خود از حکومت و تیازهای جا معهود دارد، واقعیت "حکومت اسلامی" جلوه دهد . از دیگرسوی، وی می‌کوشد ، تا با تکیه زدن بر احادیث و اخبار، تصور ابتداشی، و شاید کوکدکانه، خود را از حکومت نوین رنگ اسلامی بدهد و بهمگان بقیو لاند.

دنیالله، سختمان را فایدت خواهد بخشید و بحثمن را پیرا مون" ولایت فقیه" را شترخواه دساخت ، هر آینه، اندکی دربارهٔ شکل و ساختار حکومت به روزگار فثودالی، در اسلام و شیعه و در ایران شیعه بدگفتگو پردازیم .

Adel Theodor Khoury - ۱۵۶

Muenster - ۱۵۷

۱۵۸ - روزنامه‌آلمانی "دی ولت" ، مورخ ۲۵ موریه ۱۹۹۱

Fundamentalist - ۱۵۹

در "سازند" (۱۶۰) فتووالی شایعترین شکل دولتشکل سلطنت و پادشاهی بوده است زیرا که با ساختار جتمانی - اقتصادی جامعه، که در هرگونه‌ای قالب می‌گرفته است و جای می‌یافته، بهرومناسترانطیاق می‌توانسته بافت و کارمی توانسته کرد. در این هرگونه شاهدرار، س هرم استقرارمی بافت و برهمه؛ لایه‌های هرم، تاقا عده آن، سلطه می‌داشت و "سلطنت" می‌کرد.

با عنایت به مطلب بالا، چون به کشور دیرینه سال خودمان نگاه فکنیم این داوری پژوهندگانی به پادمان می‌آید که می‌نویسد (۱۶۱):

..... در حاوله میانه رابطه دولت حقوق و قوانین
بادین نزدیک بوده است.

اما، به‌گواهی استاد تاریخی معتبر و برپایه استنتاجهای محققان مختلف، شاهان آسیائی و از آن جمله شاهان و شاهنشاهان میهن‌مارا، تقریباً همیشه، قدرتی نا محدود و در عین حال، در پیشتر موقع، ظالمانه و سنگلانه بوده است. حق را که آنچه بدمام "استبداد شرقی" مشهور شده است، طی سده‌ها و مده‌ها، دمار از روزگار مردم وطن ما کشیده است و برآنان و روحشان چنان داغی زده که رهایی از آن، به‌سهولت، انجام گرفتنی نمی‌نماید. این داغ، که همه مان بروج و برجهان بینی مان داریم - و باید با تمام وجودمان به‌ستیزش برخیزیم و تازدومن کا ملش قرار و آرام نگیریم - پایه، حکومت نتگ آفرین جور و بیداد را در زندگی درونی ما، به گونه‌ای، استوارگی بخشد. متغیری که ظلم و ستم جنّا ران روزگار را بررسی علمی کرده است - و خود نیز از آن نا مردمیها عذاب کشیده - چنین اعلام نظر می‌کند (۱۶۲):

..... فقدان بصیرت و روش بینی و نبودن حرارت
و شهامت نزد مردم، از جمله مفروضات و مقدمات مهم
بیدایش واستقرار نظام حیا ریت به شمار می‌رود.

به‌کار رفته است.

Formation

۱۶۰ - برادر

۱۶۱ - نعمانی، دکتر فرهاد، "تکامل فتووالیسم در ایران" (تهران، شرکت انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۵۸) جلد نخست، صفحه ۴۰۵.

۱۶۲ - اشپربر، مانس "نقد و تحلیل حیا ریت" (تهران، انتشارات دماوند، ۱۳۶۳) ترجمه دکتر کریم قاسم، صفحه ۸۹.

و (۱۶۳) ، به طور قطع و بیقین، حکومت و سلطه، جباران و خودکامگان، ریشه در ترس دارد؛ در ترس دارند؛ در ترس از دنیا؛ ترس جیتاً راز همه کس و همه چیز، حتی از نزدیکانش، نزدیکانی به نزدیکی بسراش، و ترس مردمان از جیتاً، "ترس و وحشت فقط دافعه ندارد، حاده نیست" دارد؛ لیکن روال تا، ترس مانند مواد مخدّرات است؛ برای کسب اثربال و افراش مستمر مقدار مصرف الزاماً است". واين امری است که همواره در ایران ما وجودمی داشته است و وجود می دارد.

در ایران، برادرانهای دولت مرکزی سیرومندوگسترده بال داشتن و نیز، زماهای دراز، بر دیگر خطوط حکم راندن و فرمانبرداشی کردن و گاه شاهنشاهی جهان را مدعی بودن، نظام اداری دستگاه حکومت و ساختار دربار رشدی بسیار کرد و در کتاب "دیوان" های گوناگون، چه پیش و چه پس از اسلام، یا به کذاری شدکه نفوذ حکم شاه را تا پائین ترین لایه تممیزی می ساخت و بقای ساختار دولت را تا مین می کرد. این دیوان‌ها را، اکثرآ، ساخته اندی بخوبی بود و با یکدیگر پیجده روایاتی متفاصل می داشتند که، بالمال، همگی بدشاه و پیا، احیا شوند، به وزیر و صدراعظم، خاتم و انتهای می بافتند و استمرا رحیات "استبداد شرقی" را ضمناً می شدند، در داخیل و درون و گاه در کتاب روحانی شیه، این بنای عظیم، دستیاران و عالمان دینی نیز می زیستند. بنا بردا وری درست پژوهش‌های (۱۶۴)؛ در باختراز مین، "در عصر فتوحاتی خط فاصل میان روحانیت و حامی غیر روحانی، روش و نایاب نبود...، مغلک جامعه روحانیت طبقه‌ای را تشکیل می داد که قویاً" مشروع و قانونی محسوب می شد، چون به عنوان پیکره‌ای مستقل، دارای مجموعه قوانین مخصوص حقوقی قضائی ای بود

که با تعصّب فراوان از آن حراست می شد، از سوی دیگران بین گروه به هیچ روی یک طبقه اجتماعی محسوب نمی شدند را در درون آن اساساً از لحاظ شیوه زندگی، قدرت و اعتبار اجتماعی با همتعاوتهاي سرگردان شدند.

این حکم، کم باشند، درباره ایران هم درست است، با این تفاوت که در ایران اسلامی ورود به جامعه دینیاران سهلتر می بودند و ورود به جامعه دینیاران مسیحی با خطر می بینی، و خط فاصل میان دستگاه حکومت "ائینجهانی" و مدعیان رهبری "ائینجهانی" نااستوار تر و بیشتر ثبات تر و درهم دویدگی و به هم پیوستگی این دو خیمه اقتدار بیشتر و فراوان است.

نظام حکومتی آغازین اسلام را چنین توصیف کرده اند (۱۶۵):

"قرآن هیچ دستوری درمورد این که دولت اسلامی چگونه باید تشکیل شود نمی دهد..... مقام خلیفه مران ر احتیاجی که قشر ای دولت جوان عربی به مرکزیت اداری و فرماباندهی داشت پدید آمد تا حکمیت بر عالمه بدویان نازی و کشاورزان و شهرنشیان را در کتف خویش متصرکر کردار داشتند گاه دارد وابن نبی را متوجه تسبیح سرز میباشد بیزار سیاست و ایران بنماید..... در آغاز اتصال روشی درباره حیطه و ظائف خلیفه تداشتند و حدود و ظائف یا دشده به تدریج و به میزانی که دولت دوران متقدم فکودالی عربی تکامل می یافتد پدید آمد، ضریب معینی در شیوه انتخاب خلیفه نیز وجود داشت، همان آغاز خلیفه و اجداد روحانی (امامت) و سیاست (amarat) بود."

بررسی کننده ای دیگر برآن است که فکر غالب در نظام حکومتی آغازین اسلامی گونه ای "دموکراسی قبیله ای - تحراری" الگوبرداری شده از

۱۶۵ - پترونفسکی، ای. ب.، "اسلام در ایران" (تهران، انتشارات پیام، سال ۱۳۵۱) ترجمه کریم کشاورز، صفحه ۱۵۸

شهر- دولتهاشی همچون مکه می بودکه چون با "سازند" پیشرفت و فاشق و سلط فئودالی در ایران و روم شرقی روپاروی شد، به تدریج برنگ باخت و بهشیوه، حکومت شاهی تبدیل یافت (۱۶۶). ثاید از همین روزت که موّرخی، پیرامون حکومتهای اسلامی، دا وری چنین می کنده که با همه، تا هلی که در دین اسلام بوده است، دولتهاشی اسلامی خصیمه استبدادی و صبغه خود کما مگی داشته اند و، در تصمیم گیریها، جائی برای حق فرد، در تعیین سرتیوه خویش، قائل نمی بودند (۱۶۷). (حقوق اخیر الذکر، این امر را، به نحوی، ناشی از قدری بودن و یا گراش به قدری بودن در اسلام می داند، در حالی که این استدلال درست نمی نماید چه بسیاری از مذهبها خودفرنگان از دین اسلام به شدت قادری ترند).

پتروفسکی به تشریح حقوق عمومی در نظام حکومتی اسلامی می برد از دو حاصل را چنین به دست می دهد (۱۶۸) :

"..... نظریه حقوق عمومی که توسط محدثان و فقیهان مرتب گشته بود- محدثان و فقیهانی که فکر حکومت روحانی را بالجاج نمای رهانی کردند- همچنان بـا وجود قطع رابطه آن با جریان تاریخ، نکامل می یافتد. بدین سبب موضوع سخن ایشان حقوق عمومی (دولتی) اسلامی فلان یا بهمان دولت مسلمان، که واقعاً "در طی تاریخ وجود داشته" (است)، نبود، بلکه کمال مطلوب خویش را دولت روحانی اسلامی - آنچنان که از لحاظ محدثان و فقیهان یا حامیان سرخست دین مسی بایست باشد [ولی هرگز نبود] - می دانستند. چنین

۱۶۶ - تهرانی، دکتر متوجهر، "عامل انسانی در اقتصاد ایران"، (تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۴) چاپ سوم ، بخش دوم صفحه های ۴۱۲ به بعد .

۱۶۷ - Thomas, R.P.147

۱۶۸ - پتروفسکی، ای. پ؛ صفحه های ۱۵۷ و ۱۵۸

دولتی که منطبق با کمال مطلوب اینسان باشد در جریان تاریخ زنده و واقعی هرگز وجود نداشته [است] . بنا بر اس حقوق عمومی (دولتی) اسلامی کلا" وفقاً سال تمام مصنوعی است . فقیهانی که نظریه حقوق اسلامی دولت - خلافت را مدون ساختند دولتی را در نظر محstem می کردند که بر اساس اصول استوار دین فراز گرفته وابدی و تغییرناپذیر باشد . محدثان و فقیهان مزبور (کذا) دگرگونیها فی را که در جریان تکامل جامعه، متعددالی پدیده شده بود از نظر دور می داشتند . بدین سبب هرچه بیشتر می رفتند شکاف میان فقه و مناسبات واقعی موجود در حدا معه بیشتر می شد " .

این نظریه زمانی حالت بترمی افتاد که برآ ندیشه، متفکران شیعه گسترش و تعمیمش دهیم و ملاحظه کنیم؛ وقتی سنتیان این چنین " میان فقه و مناسبات واقعی موجود در حدا معه " شان شکاف وجود آئی یافت می شده است ، شیعیان - که دیدیم در دو محیط فکری ، و در دو فضا و دونظام ارزشی متفاوت عمر می گزارند - درجهانی و برای جهانی بالکل بریده و مهمورا زوازعیت‌های عینی می‌اند . بین اندیشه‌های اندیشه اند ، در دنیا ای سرشار از تخيّل نیروگرفته از ایمانی لطیف و عرفانی (۱۶۹) .

در ایران بعد از اسلام و تا پیدائی دولت شیعه، دوازدها ما می صفوی، به جزموردهایی اندک شماره که زمانهای کوتاه راهم دربرمی گرفتند، سنتیان اکثریت و دست بالارا می داشتند و حکومت را واژین غلبه خویش در راه تحکیم موقع مذهب خود و کوفتن شیعیان و مذهبیان در بیان نمی ورزیدند . این حال از عصری به عصری تفاوت می گردید و خلق و خوی و میزان تعصب و خشک اندیشه‌ی فرماین را بان براندازه آن موثر می افتد . فی المثل، ترکان سلجوقی سنتیانی سختگیری بودند و اند مذهب حنفی خود سخت متعصب و وزیر مقتدرشان

۱۶۹ - آنی که به دنیا لگیری بحث دلکش بستگی و همسنگی میان تشیع و عربان علاقه دارد، می توانند به کتاب جالب زیرین مراجعه کرد :

Amir Arjomand, Said; "The Shadow of God and the Hidden Imam", (Chicago and London, The University of Chicago Press, 1984), Ch.2

خواجہ نظام الملک طوسی نیز از مخالفان آشتی ناپذیر و سرخست "رافضیان" و شیعه کری به شماری رفت، سلطنهایان کار را برشیعیان تنگ کرد و فریادهای رنج آور بدانان وارد ساخت. اما با قتل خواجہ نظام الملک، که افول دولت این طایفه از ترکان آغاز ییدن گرفت، از غلبه عصب آسودگان سیز کاسته شد تا بداجا که در پس مانده، با سط فرمایروانی آنان، در سده ششم هجری، شماری از شیعی مذهبان، آنکارویا پیمان، به مقامات رفیع حکومتی، از جمله وزارت، رسیدند و بر حیثیان نیز سرداران این سودا باختند. نمره، کلی حکومت به تعصب آسوده سلجوقيان سنتی آن بود که از آغاز قرن چهارم هجری تا نیمه سده ششم، بزرگترین متکران شیعه، ایرانی می بودند ولی از آن پس، به مدت حدود چهار صد و پیناه سال، یعنی تا آخر عصر صفویان، عالمان عمدۀ شیعه‌تاری نژاد (المیته)، با چند استثنای قابل عنا پیش به مانند خواجہ نصیر الدین طوسی، در قرن هفتم (۱۲۵) درباره همین عصر سلجوقي می نویسند (۱۲۱)؛ به روزگار شاهی این ترکان،

"بین دین و دولت حداثی وجود نداشت و مردم هیچ نوعی آگاهی از این که تعلق سده دو حامیه دارند نداشتند، دین و دولت دور روی یک سکه سود. بنا بر این عدم تطبیق [مذهبی] و مخالفت سیاسی جداشی ناپذیر بود.... تازمانی که سلطان شماینده، شریعت به شماری رفت مردم هم نسبت به او وفادار بودند و هر زمان که وی این شمایندگی را از دست می داد مردم هم حساس و فاداری خود را نسبت به او از کفر می دادند".

(که این المیته از ویژگیهای تما نهضتها قرون وسطی است که، در همه جا وهمه وقت، نافرمانی سیاسی رنگ الحاد مذهبی به خود می گرفته است) .

با قدرت‌گرفتن ترکان عثمانی ، در آسیای صغیر ، به سده هشتم هجری ، وسیع ، فتح قسطنطینیه (به سال ۱۴۵۳ میلادی) و پیرپاشی یک دولت نیرومند سُتی در این منطقه مهم از جهان آن روز و بعد ، امپراتوران عثمانی ، در ایران - زدن " خلافت " اسلامی به شاهان و ، بعد ، امپراتوران عثمانی ، در ایران - که اکثر مردم مش سُتی مذهب می‌بودند ولیک شیعیانش را ، با گذشت زمانه ، قدرت و نفوذی قابل اعتنا و تحرکی و جوشی تند و خواستی صمیم ، برای تقویت خود و تحکیم مذهب خویش دست داده بود - واکنشهاشی پدیدار آمد . بشاء ، این واکنشها را باید مان در مسائل اقتضا دی جست و بآفت : ترکان عثمانی نای شفیق اقتضا دی / با زرگاری ایران را در پیشه ، قهار خود گرفته بودند ، و هر هنگام لازم می‌باشد ، می‌فرمودند ، نوشته‌اند (۱۲۲) :

" از نشیجه‌های بعدی و در از مدت علمه و ایرانیش قدرت "

عثمانیها ، نیروگرفتن مذهب شیعه بر سریل

مذهب رسمی ایران ، است

درست است که به گفته ، آن ایران شناس نام آور (۱۷۳) :

" فکر شیعه متوجه انتظار است ، اکنانتپاری نمای از طرق ظهور شریعتی نو ، بلکه از راه تحلیل کامل کلیته معانی پنهانی ، یا معانی روحانی ممزلات آسمانی ، انتظار این ظهور در استراحت رهبر " اما مغایب ممثّل شده است"

ولیک ، در اواخر سده نهم و آغازین دهه‌های سده دهم هجری ، این مذهب رنگ ملّی و نفس پرچمدار دفاع از مذاقع حیاتی و از موجودیت ایران و ایرانی به خود می‌گیرد که شیشه عمرش در کف عثمانیان قرار گرفته است . (حجت موجه ما در این مذّعا ، که این رهگذر را حوصله بیشتر برداختن بدان بیست ، چنگهای ویرانگر و بلا ثار و انسان‌سوزنیستی ساری است که میان این دو " رقیب " در می‌گیرد و دیری می‌باید . از این " دو " هر یک وجود دیگری را برئی توانست تاخت) .

۱۷۲ - طاهری ، ابوالقاسم ، " تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران " ، (تهران ، شرکت سهامی کتابهای جیسی ، ۱۳۴۹) صفحه ۱۰

۱۷۳ - کورین ، هاری ، " تاریخ فلسفه اسلامی " ، (تهران ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۱) ترجمه دکتر اسدالله بشیری ، جا پسوم ، صفحه‌های ۴۰ و ۴۱

به کل ایران، به عنوان یک واحد عظیم فرهنگی (که موزه‌ها یش به مراتب از موزه‌های سیاسی ایران امروزی درمی‌گذشت)، چون بنگریم، این نتیجه به حاصلمان می‌آید که کشورش شیعه‌گری، در طی سده‌های هشتم و نهم گمری، در همه عرصه‌های حیات اجتماعی سماهان است و حتی آن طریق‌تهاي موقابله، که با همه حرمت شکرف به علی مرتضی و خاندانش، قائل به لزوم عصمت برای آنان نمی‌بودند، آرام آرام، به سوی تشیع می‌گرورند. انشقاوهای کسیده در طریق‌تهاي روی می‌دهد گروههاي بزرگ را به سوی تشیع و، پس، تشیع‌اما می‌سوق می‌دهد (۱۲۴) .

پژوهندهای دیگر که انگارگافی دیگردا و دوپیشی دیگرودربی آن است تا زمان پیدائی همسنگی ملی ملت ما را معلوم دارد، رایش را درباره "این سده‌های پرتلاطم تاریخ ما چنین ابراز می‌دارد (۱۲۵) :

"... در قرن پانزدهم (= قرن سهم هـ ۱۰۰) در آسیا

مغیر [و باخترا ایران زمین] دین در حال تغییر و تحول بود و بر اثر مشکلات ناشی از جنگ و فقر اقتصادی حاصل از آن، این تغییر و تحول بالغעל تقویت و تسريع می‌شد.... این تحول که موجب ظهور و طلوع سریع دولت صفوی شدسا به، خود را برزندگی روزمره دربار او زون حسن (۱۲۶) نیز افکنده بود" .

البته، گذشته از این عامل موئّرخاً رجی بررسی دو گسترش تشیع، که همانا به قدرت رسیدن عثمانیان سنتی مذهب در آسیا صفتی باشد سلطه، مطلقان بر راه تجارتی ایران و فرنگ، عاملی در درون جامعه نیز به توسعه شیعه گری کمک بسیار می‌کرد و برای پیش زمینه مساعد فراهم می‌آورد. آن عامل نیز تنشهای

۱۲۴ - مراجعت شود برای بحث بیشتر به "زیرین کوب، دکتر عبدالحسین، "دبیله جستجو در تصوف ایران"، (تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)، با لاحق فصلهای ۲ و ۳ و ۵. ۱۲۵ - هینتس والتر، "تشکیل دولت ملی در ایران" (تهران،

نشریه کمیسیون معارف، بهمن ماه ۱۳۴۶) ترجمه، که کاوس جهانداری، مقدمه های ۱۵۳ و ۱۵۴.

۱۲۶ - ابوالنصر حسن، منتهی به "اوزون حسن" (بدمعنای "حسن دراز اندام") مؤسسه و گانه شاه مقتدر سلسله آق قویونلو (سلطنت از ۸۷۳ تا ۸۸۲ هـ). شاه اسماعیل صفوی - پایه کذا ر سلسله مفویان - نوه دختری او است. م. ب.

برخوردها و تفا دهای درویش طبقاتی جامعه ایرانی می بود. محققی که تکیه فراوان سرروی مساعله اختلافهای طبقاتی درون جامعه می کند و با دید و بین مطلب می نگرد، می نویسد (۱۲۷) :

" در آن زمان تشیع بیشتر همچون برجم نهضت سیاسی دی اجتماعی علیه فرمان روایان پیشین (ستیان) مورد علاقه مردم بود...." .

بزوهندهای که پیش ازین نیاز اش نقل قولی کردیم، وضع رانیکو خلاصت می کند (۱۲۸) :

" در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی سرزمین ایران در چهار چوب دولت صفوی به وجود آمد. لیکن از آنجا که حفظ وحدت ممالک و توازن مختلف با وضع اقتصادی و اقوام گوناگون مشکل بود نخستین سلطان صفوی بر آن بودند که این وحدت را به وسیله مذهب رسمی شیعه امامیه قوام بخشید. از این روی ایشان با دیگر مذاهب اسلام مخالفت می ورزیدند و به تعقیب آزادوکنار استیان و شیعیان افراطی، یعنی غلات، می پرداختند. اما نباید فراموش کرد که در آغاز محیط درویشی که این سلسله نخست در آن تکوین یافت با نهضتها مردم مربوط بود. مثلاً می دانیم که شیروانشاه شیخ راه‌گیلانی [= مرشد و پدر زن شیخ صفی] را متهم به جاسوسی رها یا می کرد، شیخ صفی الدین نیز که خود مالک بود و بنابراین نمی توانست کاملاً مبین امیدها و خواستهای عاّمه مسدود باشد، نفوذ زیادی میان روستائیان و پیشه وران داشته است...." .

۱۲۷ - بطریوشفسکی، ای ب، صفحه ۳۹۵

۱۲۸ - نعمانی، دکتر فرهاد، جلد یکم، صفحه های ۴۱۳ و ۴۱۴

با اذان ضم نمایند، و از معقب خطبه لعن ابا بکر و عمر و عثمان و سایر ملاعین بنی امية و عتباسیه بر منابر گفته شد حکم قضائی عزّا صداریافت که در مالک محروس شدین نوع عمل نموده در اسوق تراشیان همچنان رسان به طعن ولعن ملاعین ثلاثة گشوده هر کس خلاف کندا و رابه قتل رساند، و علما و فضلا شروع در مسائل و مباحث مذهب حق ائمه معصومین نموده کتب فقه امامی را رواج دادند و روز به روز آفتاب حقیقت مذهب ائمه اثنتی عشره ارطاع بدیرفته اطراف واکناف عالم از اشراق لواح طریق تحقیق آن منور گردید" (۱۸۱).

و نیز نوشته اند (۱۸۲) : شاه اسماعیل

" تبرداران و قورچیان می گمارد تا هر که در کوی و بر زن بالعن خلفای ثلات موافق تکندا و رابه قتل آورند " . کاراین تندرویها و سختگیریها و تعصّب ورزیها بدآنجای می کشده، به سال ۹۵۶ هـ قـ .، چون شاه اسماعیل اول، در حنگ برش و انشاہ پیش روز آمد " سفرمود که شروانی سی اند مال ایشان نحس است تما می را در آب اند از بید، صوفیان حتی اسب و اسوان جماعت را در آب اند اختند" (۱۸۳) . این افراد در کیسه ورزی باستیان، اگر سمجده نگریسته شود، پایه اعتقادی درست نمی داشت، زیرا، بنا بر موابط مسلم اسلامی، هر که اصول دین را پذیرفته باشد - یعنی " توحید " و " نبوت " و " معاد " را - مسلمان است و قطعاً مسلمان است و سی " بنابر هیج علکی، " نحس " نمی تواند بود.

۱۸۱ - قمی ، قاضی احمد؛ " خلاصۃ التواریخ "، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران ، شماره، ۱۷۷۱، مهر ۱۳۵۹) تصحیح دکتر اشراقی، جلدیکم ، صفحه، ۲۳ .

۱۸۲ - فلسفی ، نصرالله؛ " زندگانی شاه عباس اول "، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ پنجم ، ۱۳۵۲) جلد یکم ، صفحه، ۱۲۱ .

۱۸۳ - قمی ، قاضی احمد، جلد یکم ، صفحه، ۶۲ ،

توجیه این دشمنی غیرمنطقی و تا متعلق فقط آن است که فرمانهای شاه اسماعیل تنها و تنها رنگ سیاسی می داشت و برای ضربه زدن به عثمانیان سئی بود (۱۸۴) در مجموع، "شاهان مفوی ... مین را بهانه مقاومتی خود....." می ساختند (۱۸۵) .

با این خونریزیها و سفاکیها ، به عهد مفویان ، مذهب شیعه مقام مذهب حاکم و رسمی سراسرا ایران را احراز کرد (۱۸۶) و شما اسماعیل اول ، با بیان این حمله ، گویا ترین و مفرار از "استبداد شرفی " همراه با "استبداد دینی " به دست داد (۱۸۷) :

" من از هیچ کس باک ندارم ، به توفیق الله اگر رعیت
حرفی بگویند شمشیرمی کشم و یک نفر را زده ممی
گدارم " !

این تندرویهای غلوت میز مذهبی که ، دیدیم ، ریشه سیاسی می داشت ، خالی ازواکنش هم نمایندو ، در دراز مدت ، آثاری به ویژه بروزندگی فرهنگی ما ، شهاد که شاید سایه های آن هنوز هم بر روح ماسنگینی کند ، تنها بدیک داوری پیرامون این مهم می بردازیم و بسط مطلب را به فرضی دیگر محول می داریم . می نویسند (۱۸۸) :

" از قرن دهم هجری پیروزی تشیع در ایران کمتر و
تضیقات تعصب آمیز ایشان نسبت به سیام بیشتر
سب افزایش نفرت و کیم نسبت به شیعیان گردید و این

۱۸۴ - اگر به آثار موّلّفان سئی مذهب مراجعت شود بسته معلوم می افتد که این کیمیه توزی هولناک شاه اسماعیل اول چه دردها و چه رنجهای ناگفته ای سر مردمان بیگناه وارد ساخته است . برای نمونه مراجعت شود به کتاب تبعیض "بدایع الوفایع" اثر واصفی ، زین الدین محمود ، (تهران ، انتشارات بسیاد فرهنگ ایران ، جلد اول ۱۳۴۹ ، جلد دوم ۱۳۵۰) تصحیح : الکساندر بلدروف - آریان پوراهاج : "درستانته رستاخیز" (رساله ای در راب دینا میسم تاریخ) (تهران ، ۴ مهر ۱۳۲۰) صفحه ۱۵۹ .

۱۸۵ - سار تولد و ... " تذکرہ حغرافیای تاریخی ایران " ، (تهران ، جا پخته اتحادیه ۱۹۳۰) ترجمه حسردادور ، صفحه ۲۶۹ و بطریونفسکی ، ای ب ، صفحه ۲۹۴

۱۸۶ - فلسفی ، تصریح الله بجلدیکم ، صفحه ۱۲۱

۱۸۷ - بطریونفسکی ، ای ب ، صفحه های ۲۹۷ و ۲۹۸

خود باعث گشت که روابط فرهنگی ایران با آسیا
 میانه و دیگر سرزمینهای سنتی شین قطع شود و اعکاس
 نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد" ،
 در دولت مستبد خودکامه و سختگیر و خونریز پسران شیخ صفی الدین ،
 نرمک نرمک ، شوروحال صوفیانه فرومرد و بر جایش برداشت قشری از مذهب
 نشت ، نوشته‌اند ، بهداوری تاریخ (۱۸۹) ، صفویان ،
 " با این که خوداً صلّاً صوفی بودند و
 سان تصوف را می خوردند در [آخر کار] جهان
 مغلوب قشریون و متعصّبان شدند که تسبیت به صوفیه‌هم
 ایقا نکردند ، در این روزگار ، روحانیان ،
 ارباب ریاضت را خشک مفرخواندند و حکم را می‌تعذّب نمایم
 کردند و عرفان را مختار لقب تهادی دواهل فکر را از ذکر
 منع کردند " .

گروهی از مورخان نوشته‌اند (۱۹۵) :

" در پایان قرن یازدهم [عمری] نفوذ روحانیون
 مستعصب و نشری شیعه به خصوص محمد بن قرطبی فروزنی
 یافت [و] دولت شاه به سیاست تعقیب و آزار استیان
 بازگشت و فشار را یدا ، به مسیحیان و یهودیان و
 زرتشیان را آغاز کرد" .

تاریخ‌دانی از وطنها نمی نویسد (۱۹۶) :

" در زمان شاه عباس کمیر کوشش شده بود که خارجیان و
 اقلیت‌ها امنیت واقعی داشته باشند تا تجارت رونق

- ۱۸۹ - ساستانی با ریزی ، محمد ابراهیم ، "سیاست و اقتصاد عصر صفوی" ، (تهران ،
سکاہ مطبوعاتی صفوی علیشنا ، ۱۲۴۸) صفحه ۳۷۸ .
- ۱۹۰ - بیکولوسکایا و دیگران ، "تاریخ ایران" ، (تهران ، انتشارات
پیام ، جای جهارم ، زمستان ۱۳۵۴) ترجمه کریم کشاورز ، صفحه ۵۵۳ .
- ۱۹۱ - ساستانی با ریزی ، صفحه ۲۵۹ .

بسیار پیدا کند، امّا در زمان شاه عباس دوم کار بـه
آجا رسید که هندوها را وادار ساختند که در دعا وی دست
به روغن [داغ] گذاشتند تا از عهده مدعی بیرون آیند
.....!

و می افزاید (۱۹۲):

"در شهر کاشان در طول هفت سال به باری یهودیان را با
زور و جبر مسلمان کردند و حتی در یکی از کشمکشها ۱۵۰
یهودی در کاشان کشته شد و با لآخره هم با دخالت ملامحسن
فیض (۱۹۳) شاه عباس دوم کوتاه مدد..... فتار به
اقلیت‌ها که اغلب تاجر و بارگاهان بودند کار اقتصاد
ملکت را دچار آشفتگی کرد...."

و تکمیل می کند (۱۹۴):

"آن روش معتدل و ملایم همراهی با اقلیت‌ها که در زمان
شاه عباس [بزرگ] سودوارانه را نقد پرپر و بال
می داد یا برای رسیدگی به شکایت زرتشیان شخصاً به
کرمان مسافرت می کرد.... تبدیل به تعصّب شدید و
قشریت سی حد و حصر شدید طوری که گیران اصفهان را از
گیرا بادیرون کردند.... در عرض ۱۵۶۰ در ۱۹۴۵... علامت خاصی
برای یهودیان در نظر گرفتند که بر لباس خود بیرون [۱۹۵]
واز شیر آنها را بیرون کردند.... در زمان شاه
سلیمان صفوی، ائمه اسلامیه را، علماء کرمان
کفتند محسوسه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند

۱۹۲ - باستانی پاریزی، صفحه ۲۶۵.

۱۹۳ - محمد بن مرتضی، مشهور به ملامحسن فیض کاشانی، (۱۵۰۶ تا ۱۵۹۰ هجری قمری)،
حکیم و معارف شهیر، م.ت.

۱۹۴ - منبع اخیر، صفحه ۲۴۵

۱۹۵ - این و ملته مشخص گشته را در ادب ما، "غیار" می نامند. م.ت.

تابا مسلمانان محشور شدند، آنها را خارج سده ...
سکنادادند" والبته می دانم جواب این بی اعتمای
را، چندسال بعد، نصرالله گیرکرمانی داد که با
محمد افغان همراه شدوا صهان را گشود و شیراز را هم
برایش فتح کرد" .

واسن سخن درست افتاد که به هرجای کسان، " دربی سودخویش "، کین دین
کاشتند ، به ناجار ، دین کین برداشتند.

این حال و روزای را نصفی بود، به احتمال فراوان، که از گونه‌ای
 Sofiکری آمیخته با غلوّا غارید، با سختگیری و درستخوشی بنیان پذیرفت و
 بالهدو، سپس، چون سدا وح نیرو و توان رسید، به تعقب و قتل گری مذهبی
 دچار آمدورا، انحطاط در پیش گرفت. عصر زودگذر دولت مستعجل افشارها و
 زندها هم آنجنان نباشد که بتواتر دگرگونی ریشه‌ای فراهم آورد و چون
 کوکب اقبال قاجاران اغتصب شد، به حرسالهای نخستین پیدائی حکومت
 در زمان آغا محمدخان، سقیه را باید، فی الواقع ، ادامت عمر بایانی
 صفوی داشت، با حداقل آنچه گذشت روزگاران و آشناشی با جهان متحول
 بیرونی و فرهنگ و تمدن نوین فرنگی پدیدمی توانست آورد و تا نیز می
 توانست نهاد.

آگاهی براین اجمال، به شرحی که خواهیم دید ، برای وقوف بر جهان.
بیانی خمینی، به زمان نوشتن با نویساندن " ولایت فقیه " - و نیز، برای
 درک بسیاری از رویدادهای درون جمهوری اسلامی به زمان " امامت " او -
 مفید فاید خواهد بود ما پیش از آن به جاست اشارتی بردن، کوتاه، به
 ساختار دولت اسلامی و روابط تبروها در درون آن :
 در اسلام دین و دولت و ارتش یکی است و در هم وابستگی و
 یا ، شاید در مواردی و به لحاظهایی ، در هم ریختگی ، از املهای انگارتا پذیر
 ساختار نظام حکومتی اسلام، و دست کم اسلام آغازین ، به شمار است (۱۹۶).

پژوهنده‌ای، که موضع اسلام را در جامعه با موضع کلیسای مسیحی در جوامع اروپایی باختیری قیاس کرده است، بهم پیوستگی دین و دولت اسلامی را نائیید و چنینش تعبیر می‌کند (۱۹۷):

"اجتماع اسلامی به دلیل مقتضیات تاریخی‌ای که وجودش را در آنها آغاز کرد، اساساً یک دولت بود و برخلاف کلیسای مسیحی، سازمانی سودکاره می‌باشد... ازسوی دولت تحمل می‌شود سپس آن را [«دولت را】 تحت نفوذ قرار می‌داد و پس از اعمال نظامی برآن بر دولت مسلط می‌گشت؛ و با استناد هرگز خود را بادولت یکسان نساخت. این وظیفه دینی رهبران اجتماع اسلامی سودکار فتح کنند، دفاع نمایند و به اداره امور پردازند و وظیفه اعضا این اجتماع بسیاری رهبران جامعه در انجام دادن و طائفشان بود... "تا حد جهادو" جنگ مقدس" که، با شرائطی، به صورت یک تکلیف در می‌آید.

بازتاب این ساختار دولت / جامعه اسلامی، سه روزگار استقرار حکومت شیعه‌صفویان در ایران، نیز به وضوح دیده می‌شود پژوهنده‌ای در تاریخ اجتماعی - سیاسی ایران، حاصل بررسیهای خود را در این مبابا چنین خلاصه می‌کند (۱۹۸):

".... در دوره سلطنت شاه اسماعیل اول شاههای مختلف حکومت، مذهب، سیاست و ارتش بخشای کاملاً " مجران نبودند. تداخل و ظافر به مورث چشمگیری وجود داشت...." ،

و، به تابع پیدمورخان دیگر (۱۹۹)، قدرت واختیار شاه نامحدودی بود و

۱۹۷ - رودنسون، ماکریم؛ صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۴۸

۱۹۸ - سوری، راجر؛ "ایران عصر صفویه"، (تهران، کتاب تهران، سال ۱۳۶۳) ترجمه، احمد صبا، صفحه ۴۰.

۱۹۹ - بیگولوسکایا و دیگران؛ صفحه ۵۴۷

اگر هم مجلسی فراخوانده می شد و ترتیب می یافت تنهای و تنها منظور مشاورت می داشت و با وجود تبروی عظیمی که به صدراعظم با ، بنا بر لقب آن روزگارش ، "اعتمادالدوله" ، مفتوح شده بود ، وی همواره زیرساخت شاه می زیست و شاهش ، هر لحظه ، و بنا بر اراده بلامنازع خویش ، می توانست معزول و یا حتی معدوم کرد .

با آغاز پیدائی فتور و مستقی در ارکان قدرت سلسله ، مفوی ، شاهان متأخر این سلسله ، احساس تیازی بدان می کردند ، که برای مشروعت بخشیدن به خود و تصمیمهای خود ، تکیه ای بر دین و دینیاران بزند و ، گهگاه ، موافقت و مراجعت ، و شاید تجویب ، فقیهان بزرگ و مجتهداں عالیقدر را تحصیل کنند . این سیر ، بدانسان کددیدم ، با گذشت زمان با لادرفت و با لادرفت ، و به عمر قاجاران به اوح خود رسید و تا آنجا کشید که برای اعلام "جهاد" با روسیان از شیخ حعفر کاشف الغطاء و برخی دیگران فقیهان استمدادخواسته و "استفتاء" شد (۲۰۰) . (در حالی که به روزگار شاهان بر قدرت و جهانستانتی ، چون شاه عباس بزرگ ، کسی را توجهی و احساس ضرورتی بدین استمدادها و "استفتاء" ها نمی بود ، شاه خود تصمیم می گرفت و خود اجرایش می کرد) .

باری ، همه آنچه در سطور اخیر گذشت ، زمینه فکری - فرهنگی و متنکای روانی فقیهان شیعه اما می قرار گرفت برای توجه به دولت و شکل حکومت و رای تفکر اندیشه راه سیاست ، سیدروح الله خمینی نیز از بیان آنان آمد .

اینکه گفتنی هارا ، ولو ب اختصار ، گفتم ، مارای رای آن هست ، تا بی و بینیان وزمینه فکری - فرهنگی - سیاسی را که ، بررویش سپند روح الله خمینی اندیشه های سیاسی خویشن را بنا نهاده ، به ایجاد ، چنین مراسم سازیم :

- "استبداد شرقی" جهان سوز و سیدا دکر معمرو حک شده ، در قرتهای قرنها ، شیوه حکومتی ، در میهن ما ، همراه با ،

- درهم دویدگی و درهم ریختگی ارکان حکومتی در اسلام؛ دست‌اندر دست با ،

- قشری گری خشن و سخت و شندوسوزانی که از سده‌های پاپانی عمر صفوی اندیشه بیشتر دینی‌اران مارادرخود فروگرفت .
و، سپس، خمینی، بر روی همه‌ی اینان، لعابی سگین و غلیظ و نفوذنا پذیر و خنک و درشت از عقده‌های رواش خود را می‌ریزد که برخیشان ریشهٔ فردی دارند و پاره‌ای شان منبع از لایهٔ اجتماعی زیست‌ویند. شمره، این ترکیب‌شگفت "حام جهان‌نمای" سیاسی سید روح الله خمینی است که "ولایت‌فقیه" باشد .

برایه، این تحلیل است که اهل تحقیق خمینی را خودپسندی و خشک - اندیشه و به تعصب‌گرفتاری می‌شانند که جزا وروراءٰ و نظرخویشتن را برئی‌شی تا بد، وی بارهٔ خودپسندی را تا بدانجای می‌نمازد که خویشتن را قیم مردمان - همهٔ مردمان از فرهیخته وعا می - اعلام می‌داردو، افزون سرآن، آذاعای بستان‌کاری همی کند و برخلق خدا ملت فراوان می‌گذارد که "..... موضوع ولایت‌فقیه ما، موریت و انجام وظیفه است"!! (۲۰۱) و همکان باید وی را سیاسی‌گزارندگان این "وظیفه" را، طوعاً یا کرهاً، به‌اجام می‌رساند !!

همین عجب‌خودپسندی است که وی را سوق می‌دهدتا ، دربارهٔ خویش ، سخن به‌ناراست گوید و بتوید (۲۰۲) :

"اگر عرضه، ظلم و آدمکشی باشدالله ماند ارم"!
و دیدیم که هم ظلم داشت، به فراوانی، و هم آدمی کشت، هزار هزار .

شمونهٔ دیگری از خودپسندی شگفت سید روح الله خمینی به دست دهیم : داستانی نقل می‌کند (۲۰۳) از این که روزی ، در مجلسی باشندی چند از فقیهان بزرگ همچون بروجردی و حجت و خوانساری و صدر بوده است و در برابر ایشان دادخن داده است و نظرهای خویشتن را تیکوا برآزاداشته . همین و همین ! با وجودی که نام آن محته‌دان را در ابتدای سخن می‌آوردند اهمیت مجلس و اهمیت مطلب را به رخ خواننده / مرید خودپسند اولیک دیگر

خودخواهی جنان از دروشن می‌جوشد و آتش عجب‌وی جنان زیانه می‌کشند که نیازی نمی‌بینند پاسخ آن فقیهان نا‌مدار عمر خود را ، در تاء ، بید و بایا تکذیب سخنان خویش ، بیاورد و بگوید و بتویسند . می‌توان از تحوهه بیانش چنان فهمید که وی ، در ذهن خود ، برآن بوده است که آن مجتهدان سرشناس را بسیاری جانانه و اندرزی مشفقاته داده است و به راه راستان هم‌بادی شده ؛ اگر نقل این دادستان نهاد روزی خود پستی و خودنمایی می‌بود حق را که واکنش آن مجتهدان را نیز مسطور می‌داشت ، درباره علم آموختن و داشتن اندوختن چنین ، با تکثیر و تجتیر ، ابهاز را ، می‌کند (۲۰۴) :

" ما نمی‌گوئیم تحصیل نکنند ، ما مخالف تحصیل
تحصیل نیستیم هر کدام را که تابع و امین باشند
سرجا یشان می‌کداریم " !

به جاست به صفت "تابع" - به معنای تابع سیدروح الله خمیسی و "ولایت
فقیه" بودن - که شرط ضروری را "سرجا یشان گذاردن" است ، عتایت
شود تا کبر و خویی که در وجود نوبت ندهد ، جمله است آشکار است .
به هنگام بررسی و تقدیر ساله ، "کشف اسرار" دیدیم (۲۰۵) که ، در برآ بر
فریگان ، سیدروح الله خمیسی را روحیه‌ای شکست خورده و ترسنده است و
نوعی هراس از قدرت مطلق و تام آن طیفت ، در درون وجودش لانه ساخته و ،
بالطبع ، در زیست روانی وی گونه‌ای واکنش‌های تخریبی ، غیرعقلائی و
"معقد" را بدیده رسانده است . این حال در کتاب "ولایت فقیه" هم هست
(وبه‌گفته ظریفی ، به شکلی از "دائی حان نابلیو نیزم" منجر می‌شود) .
بینیم چه می‌گوید و چه می‌نویسد (۲۰۶) :

" استعمارگران انگلیسی که از ۳۵۵ سال پیش
در مالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این مالک
اطلاع دارند ، این برنامه (دورساختن ملایمان از

۲۰۴ - صفحه‌های ۱۹۱ و ۱۹۲

۲۰۵ - مراجعت شود به : نوادرگر ، دکتر مرزا بن ، صفحه‌های ۶۴ تا ۷۶

۲۰۶ - صفحه‌های ۱۹۳ و ۱۹۴

سیاست‌خ را درست کردند. بعدها تبرآ استعما رگیران امریکائی وغیر آنها با انگلیس‌ها همراه و متفق شدند و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همدان سودم که یکی از طلبه‌های ما که مرد فاضلی بود از لیاس خارج شده ولی اخلاقش محفوظ بود و رفته، سرگی رایمن نشان داد که در آن برنگ سرخ علامت‌گذاری بهائی شده بود، بطوریکه میگفت این علامتها سرخ مال مخان زیرزمی بود که در ایران وجود دارد و کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند **همه مخازن زیرزمی ماراکه کتاب‌طلای‌ارد**، که **مسدا ردویفت دست وردند ۲۰۷**.

بی‌ثیمویه این قصد کودکانه دقیق شویم! آیا درش جیزی جزا عتقاد به فعال مایشا، بودن فرنگان دیده می‌شود؟ آیا خمینی را چنان رعیتی از فرنگان در دل نبوده است که لحظه‌ای ودمی همت‌توانندی شدیدکه نجده با او گفته‌اند، واویشان بازگویی کند، یکسره مهمل و بیمعنای است و به شکل غم انگیزی خنده‌آور؟ کجا انگلیسیان و جمع همه فرنگان "از همه جهات ممالک" شرق را می‌شناستند؟ اینان را در داشت و بن پیشرفتیها عظیمی به کشف افتداده است و کسی نان مکررسی تو اندش دولیک قدرت داشتن آنان بر شناخت ممالک شرق "از همه جهات" سخنی ناستجدیده است که تنها ساده‌دلان و ساده- اندیشان با ورش می‌دارند و بیکار مسحور ساختن و مجدوب کردن مریدان رودباور می‌آید، اصلًا آن "ورقه بزرگ" چنان‌داره بزرگ می‌توانسته است بودکه برش **همه** "مخازن زیرزمی" ایران زمین، بایک میلیون و شصت و هشت هزار کیلومتر مربع مساحت، "به رنگ سرخ"، و تنها به رنگ سرخ و بدون تمیز میان منابع بسیار بسیار گوناگون کانی، معنی بتواند شدو، سیس، شهد درست و درجیب، که، می‌گوئیم، در کیف و جامه دان "آن طلبه‌فاضل" جای بتواند گرفت؟ آیا ترسیم چنین نقشه‌کامل و جامعی

شدنی است و اگر شدنی است ، ضرور و چرا ضرور ؟ آیا افتادن این نقشه به محیرالعقل ، به فرض محل وجودش ، به دست طلبه‌ای همدانی ، خسود شناگران نیست که فرنگان همه‌چیز را نمی‌دانند و نمی‌توانند داشت و از جمله آن سادا سنه‌ها شان است دستیاب بندگان بر "نقشه‌های جامع" ایشان ؟ ! ! ! چکونه می‌توانند مردمی درسده ؟ بیست بزید و معتقد شد که فرنگان برهمه‌چیز آگاهند و همه‌اسرار را مکثوف ساخته‌اند و کارشناسان هرجم دل تنگشان خواهد می‌توانند کرد ؟ به این پرسش با سخن نمی‌توان داد الا آن که روحیه شکست خورده و ترسیده و رمیده و ناگاهی بسیار گوینده‌اش را مطمح نظر قرار دهیم «این "متفکر" ، شگفتا ، می‌افزاید که فرنگان تیزه‌وش و "همه‌چیز دان" دیدند و در برابر افتد که آنچه نمی‌گذارد نقشه‌ها بشان عملی شود و سندی است در برابر شان ، "روحانیت" است - البته ، روحانیتی که ستد روح الله خمینی با آن آگاهی اش بررونداندیش و داشت روزگار ما ، داعیه سروری و رهبری اش را دارد ، اتفاقاً ، می‌تواند جلوی استعمال را گرفت . کما این که دیدیم در "جمهوری اسلامی" و به زمان "اما ملت" خصیتی گرفت !!! و بر اثرش ایرانی آباد ، آزاد ، مرغه و پیشتاب زنده بیدار آمد !!! "جهاتا" چه بیمه رو بدخو جها نی !

خصیتی در وصف شکردهای استعمالگران می‌نویسد (۲۰۸) : استعمالگران ،

"..... از سندسال پیش با پیشتره کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعمالی خود لارم دیدند که رمیمه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را سایدند احسان کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی وقدرت سیاسی آنها را بحترمنی اندازد اسلام است و ایما می‌که مردم به آن دارند ، پس".

ما ، در این رهگذر ، با سید روح الله خمینی ، همراهیم و هم رائی که استعمالگران با خنزرمیسی بر مردم کشورهای اسلامی پیدا دهند و نا مردمیها را نند ، اعتقاد داریم که این مردم آزاده و بزرگوار را غارت نمی‌کنند و سیاه نشانند و سوختند و برند "کشند" و به آن سادگیها هم "ترفتند" ،

و دیگرگاهی جا خوش کردند، ما برحال زارونرا استعمال رزدگان و ستمکشیدگان از پورش استعمالی فرنگان می گیریم و زدیده اشک می باریم اما همه این حسرت و اندوه ماسعمن نمی افتد که دربی یافتن باخ به پرشها ئی فراوان، باشیم؛ چرا ممالک اسلامی عقب افتادند؟ چرا پیش از آن "سیصد سال" واند خود را به مرتبه نتوانسته بودند رسانید که فرنگان در شان به چشم طمع نگریستن نتوانند؟ چرا رشد علم و گسترش فنون و روند بهمود شیوه‌های تولید در خطه‌های اسلامی به توقف دچار آمدونه درستگی، که قهقهه‌ئی شد؟ چرا وچگونه فرنگان از مادرگذشتند و به زیستمان و شروتهای شکر فرمان طمع بستند؟ چرا ماقصداً نتوانند؟ چرا را تادیده گیریم - چرا ما به استعمال آنان کمرنیستیم و مقدم نشیم؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

خمینی غم آن نمی خورد که خود را با این پرشها آشنا سازد و آنان را نه می خواهدونه می تواند پاسخ گفت، وی نهایت هنرمند در آن است که با سخنانی، کم مایه و بقول عوام، "آیکی" همه گناهها را برگردان استعمال با ختری و فرنگان بیان ندارد و هرگز ریشه اینهمه "چراها" را تجوید و باز ننماید، این روال هم سهلتر است و کم رحمت‌تروهم در جذب نظر خلق و مردم موثرتر.

خمینی، ایران و مطابق هر فرهنگ کهنسال و پیرپارا ایرانی را دوست نمی دارد (۲۰۹)، یاد رسمی یا نهاد، و همچون همه جا و همیشه، در "ولایت فقیه" هم می کوشد تا دگرگوشن سازد، واژگونه‌اش کند، نمونه‌ای به دست دهیم و در گذریم؛ افسانه‌ای داریم که ایرانی، کهنه، شاید خسرو "آن شیروان" از کشاورز پیغمبر میگرد و بن می کاشت به شکفت می آید و می پرسدش که چرا چنین می کند و با آن که آفتاب عمرده‌ها ن پیره لب با روزگار رسیده است و امید به برگرفتن از گردوبن ندارد چرا می کارد؟ و دهقان سالخورده، به کوتاه ولی نفر و شیرین، می گوید که؛ "دیگران کشند ما خوریم، ما کاریم دیگران بخورند". خمینی این داستان زیبای ایرانی را به خلیفه‌تازی منسوب می دارد (۲۱۰).

۲۰۹ - حجت ماجون پس از بانزده سال، به سال ۱۳۵۷، به ایران بازگشته در با سخن‌برنگاری که از پرسیدجه احساسی در این بازگشت دارد، گفت "هیچ" ، والسلام!

جالب است که خمینی که بعزمان "امامت" خودوبه هنگام درگیری با "جمهوری ملی" و قلع و قمع اعضا و رهبرانش، "ملی گرایی" را مخالف و نا ازگار با اسلام اعلام می دارد ، در "ولایت فقیه" عقال استعما را به برپا شی حکومتهاي "صدملی" متهم می سازد (۲۱۱)!! براین بنده ، هرچه جهدگرد ، روش نیفتادکه اگر ملی گرایی با اسلام تخلاف دارد پس چرا استعما رگران و عتمال و دست نشاندن انشان حکومتهاي "صدملی" برپایی می دارند! اینسان ، برپا به نظریه های سیدروح الله خمینی ، باید علی القاعده ، حکومتهاي "ملی" بینان گذاشت ، بنابر استدلال "مفکر" ما ، بتوانند به اسلام لطمه زدو صدمه وارد آورد!! (وقت شریف دوستان را زیاد بدریدهیم : شاید هم گوینده و نویسنده متوجه به معانی و مفاهیم گفته و نوشته خویش نمی بوده است و تنها و تنها خواسته مطلبی گفته و پا نوشته باشد ، اقتضای روزگار را در زمانی و موجب کار را در زمانی دیگر!!)

در پیشتر اوراق "ولایت فقیه" برنا مهربانی خمینی برای دستیابی به حکومت و به چنگ آوردن اهرم اقتدار سیاسی مشهود است ، و نیز صریح ، و به مخاطبانش ، به مریدان و پیروانش و نیز به همراهان احتمالی آینده ااش ، راه و روش کار را سی نماید تا حریف را زیر فشار روحی و با رستگین تحقیر قرار دهند و خواه را به پیروزی سریع دلگرم و مطمئن سازند . وی می نویسد (۲۱۲) :

"اگریک اعتراف دسته جمعی بظلمه که خلافی مرتكب
میشوند ، با جایتی میکنندشود ، اگر چند هزار تلکراف
از همه بلاد اسلامی بآنها بخود که این کار خلاف را انجام
نمدهند یقیناً دست بر میدارند و وقتیکه برخلاف چنینی است
اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند ، نطقی ای را در
کردند اگر از سراسر کشور ، از تعاون قراء و قصبات از آنان
استنکار شود زو دعیت نشینی میکنند . خیال میکنند
میتوانند عفت نشینی نکنند ؟ هرگز نمیتوانند . من آنها
را میشناسم . من میدانم که جگاره اند . خلی هم ترسو

هستند، خلی زود عقب نشینی میکنند، لیکن وقتی که
دیدندما از آنها بیعرضه تریم جولان میدهند" .

و هنگامی که می تویسند (۲۱۳) :

"..... اگر امروز قدرت نداریم که جلوی تکاره سارا
سگریم و حرامخواران و خائنین بعلت و دردان مقنده را
حاکم را بکیفر بر ساریم باید کوشش کنیم این قدرت
را بدهست بیا وریم وقتی قدرت سدست آور دیم به تها
سیاست و اقتصاد دوا داره کشور را درست میکنیم بلکه
حرا مخوا رها و دروغ بفردا زها را شلاق می زنیم و بکنیم
می رسانیم " .

نیک آشکار می افتد که خمینی، از همان زمان ، در اندیشه حکومت را ندان و
سیاست کردن و شلاق زدن و محبوس ساختن و بهدار کشیدن و همه آنچه را که بعد
انجام داد، بوده است . وی، در پی این مقصد و مقصود، در جای جای رساله
(۲۱۴)، مردمان را به سرگشی ترغیب می کنند و به سرپاشی بیلوا و آشوب ترغیب
و واشان می دارد به نوعی بی نظمی و " آثارشی " . این، به دقت، همان
کاری بوده است که در درازای تاریخ کشور ما ، فقیهانی که همجون سید روح الله
خمینی می اندیشیدند و طالب حکومت و خواستار قدرت و امارت بودند، همواره
کرده اند و با تحریکهای خویش مجال نداده اند نهادهای دولتی و عمومی را در
ایران تاشیات وقوایی کیرند و، در طی زمان ، به شکل متعادل کننده،
نیروی قاهره، دولت و بازدارنده، " استبداد شرقی " در آیند، (و این فرآیندی
بودکه در باختراز میں متحقّق شد، به تدریج ، مرزهای اقتدار دولت و
حدود را بظهای را با مردمان محروم مسلم و تجاوز زنا پذیر ساخت و به عنوان یکی
از مقدمات رشد اجتماعی - اقتصادی فرسنگان شناخته آمد و مددشان داد تا
بدانجای رسیدکه رسیده اند) .

خدمتی برای توجیه آنچه در تحریک مردمان می کنند و مشروع جلوه دادن

213 - صفحه های ۱۶۰ و ۱۶۱

214 - فی المثل ، صفحه های ۱۱۹ و ۱۲۰

"بوبیکوت" دستگاه دولتی حاکم ، به روایتی بهنام "روایت‌ابنی خدیجه" نویل می‌جوید (۲۱۵) . به موجب این روایت حضرت امام جعفرالصادق (ع) شیعیان را بر حذر می‌دارد که وقتی میانشان خصوصی و اختلافی روی نمود، برای دادرسی به قضاة منصب از سوی دولت حاکم رحیم کشند، واردشان می‌کنند، که در موادی ازین گونه، کسی را زمینه خود به داوری برگزیر نمایند. این روایت، به فرض صحت، ناظر بر اختلاف میان دو فرد شیعه است و از "اصحابنا" - دوستان ما - در شیخوخن می‌رود. در آن روزگار هم، هرگاه بک فرد شیعی با فردی غیرشیعی اختلاف و مرافعه‌ای می‌داشت ناگزیر می‌بود به قاضیان منصب از جانب دولت "جاپر" و "جائز" و نیز روا شکایت برد. این خود دوگانگی کار را می‌رساندو، لهذا، نمی‌تواند مبنای استوار بود برای کنارگذاردن دستگاه دولت . در جای اجا مروسا لوکان را، اندربی قصد خویش، بدینسان تحریک می‌کند و بسرکشی واشان می‌دارد (۲۱۶) :

"با بدجوانهای ماعنّا معاویه اینها بردازند، عما مه، این آخوندهای که بنا م فقهای اسلام، نام علماء اسلام اینطور مفسدۀ درجا معد، مسلمین ایجاد می‌کنند [۲۱۷] با بدیرداشته شود، من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود! جرا عما مه‌های اینها را بر نمیدارند؟ من نمی‌گویم بکشند! اینها قابل کشتن نیستند، لکن عما مه از سرشار بردارند. مردم موظف هستند، جوانهای غیور مادر ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها ... معتمم در جوا مع ظاهر شوند و با عما مه درین مردم بیایند...." .

و، سپس، بعد از همه‌این سخنان تحریک آمیز، که به "جوانها" اختیار می‌دهد، بنا بر میل و تشخیص خود، به هرگونه بخواهند، با مخالفان خمینی

۲۱۵ - صفحه‌های ۱۲۳ و ۱۲۴

۲۱۶ - صفحه ۲۰۲

۲۱۷ - و با سید روح الله خمینی به مخالفت بر می خیزند . م . ت .

رفتا رکنند، محض خالی نبودن عربیمه و مظلوم و حق طلب نمودن خود، لببه
اندرزمنی کشید که،

"..... لازم نیست آنها را (آن معتمدان مخالف را)

خیلی کنک سرستند ؟ " (۲۱۸)

اگر تیک در تکریسته شود این درست همان شیوه‌ای است که خمینی به
روزگار "امامت" خویش پیش گرفت و به کاربردو با روش آب زیر کاه خود را
کوباندن و درهم شکستن مخالفان ازش سودجست. او اوباشان "حزب الله" خود را
ایدراه می‌انداخت و به جان مردمان معموم وا مروزه نیز، میراثخوارانش
همان سنت "سنیه" را از "استاد" و "امام" خویش تقلید می‌کنند؛ زدن
وکوفتن و گرفتن و ستن و کشتن و هر شکنجه و عذابی، بدون دادرسی و محاکمه و
دفاع و حکم ! قسط اسلامی ! ! عدل علی ! !

خمینی برای تبصه کردن قدرت وفتح دز استوار حکومت برنا مهای دارد
سپاه رگویا و جامع و صریح وسی برد (۲۱۹) که کاش روشنفکران و داعیه‌داران
رهبری فکری جامعه مامپیش از تسلیم خفت آورشان و سرسپردن نگینشان به این
"امام" آن را، ولو با لاجمال، خوانده بودند. و یا به طعنه، ظریفی ساخته
دل، اگر کا هلیشان نمی‌گذارد که دقیق بخواهند، "کاش یک خط در میان
خوانده بودند" !!

مراحت خمینی در بیان شوقش به کسب اقتدار و بیهودست گرفتن کا ر حکومت
بدان اندازه است که "تشکیل حکومت" - البته "حکومت اسلامی" - را برای
خود "وظیفه" می‌شandasد (۲۲۰) و در این راه، بعزم وی، (۲۲۱)؛
"..... اولین فعالیت ...، را تبلیغات
تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاکیم".
او، نه در "ولایت فقیه"، که در کتاب پیش از آن، "کشف اسرار" نیز،

بدانسان که پژوهیدیم، اهمیت و تأثیر تبلیغ را به قصد کاشتن آراء و نظرها در ذهن مردمان نیکوشاخته است و راههای رایگانی گزینند که تاروهای مغزشونی دامن می‌گسترندو، با تکیه بر ایمان انسانها، از آن نیز درمی‌گذرد (۲۲۲). خمینی در راهی جای "ولایت فقیه" ببروی نقش تبلیغات تأکید می‌نمهد و اصرار می‌ورزد و هم‌ستان آینده، خویش را به التفات بدان فراخواهند. مثالهایی به دست دهیم، چند: نخست دستور خمینی به یارانش و مریدانش آن است که (۲۲۲):

"روش و طرز تبلیغ و فعالیت خود را تکمیل کنید".

و، سپس، (۲۲۴):

"تبلیغات و تعلیمات و فعالیت مهم و اساسی ما است".

و، دگرباره (۲۲۵):

"شما موظفید آنچه را تلقی کرده‌اید بین مردم منتشر کنید... شما باید تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام هفت بکار بیدارید...، شما باید خودتان را، اسلامتان را، تمونهای رهبری و حکومت اسلامی را به مردم دنیا معرفی کنید مخصوصاً "به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیلکرده، دانشجویان چشم‌شان بزار است...." (۲۲۶) .

به همراهان دلداری می‌دهد (۲۲۷):

"شما الان نه کشوری دارید و نه لشگری، ولی تبلیغات برای شما امکان دارد و دشمن نتوانسته همه وسائل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد... وظیفه ما این است

۲۲۲ - توانگر، دکتر مرزبان، صفحه‌های ۱۴۰ تا ۱۴۲

۲۲۳ - صفحه، ۲۲

۲۲۴ - صفحه، ۱۷۵

۲۲۵ - صفحه، ۱۷۷

۲۲۶ - تأکیدهای از این سند است. م.ت.

۲۲۷ - صفحه، ۱۷۴

که از حالا برای پایه ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش
کنیم، تبلیغ کنیم، تعلیمات بدھیم، همکری بازیم،
یک موج تبلیغاتی و فکری بوجود بیا وریم تا یک حربان
اجتماعی پدید آید....".

و (۲۲۸) :

"سایدار اجتماعات بمنظور تبلیغات و
تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی
استفاده کنیم ،"

خسینی سرای اجرای طرحی که در انداخته است برونا مه، منظمو واژپیش
سنجدیده ای به یاران آنی و همدستان احتمالی خوبین عرضه می دارد (۲۲۹) که
چه بگند و چه نگند، فی المثل ، نخست، " روابط خود را با مؤسسات
دولتی آنها قطع کنند، دودیگر، " با آنها همکاری نگند
از هرگونه کاری که کمک با آنها محسوب می شود پیرهیز" کنند... الى آخر.
در پایان همسوچان می دهدتا " مؤسسات قضائی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و
سیاسی جدیدی بوجود آورند یعنی حکومتی نوتا، سیس کنند، وی در پی
این مقصد و مقصد نخست به ملایان قوت قلب می بخشد و دلیرشان می سازد
که (۲۳۰) :

" این فقهه است که زیر پارهیگران و تحت نفوذ
احباب سپرورد و دوتابای جان از حقوق ملت و از آزادی
واستقلال و نمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می کند، فقهه
است که به جب و راست انحراف پیدا نمی کند....".
و پس از این جمله با فیها ، که نه با واقع تطبیق دارد و نه احادیثان باور ،
به ملایان راه می نماید که (۲۳۱) :
" شما این افسردگی ([]) را از خود دور کنید...، تصمیم

۲۲۸ - صفحه ۱۸۵

۲۲۹ - صفحه های ۲۰۴ به بعد

۲۳۰ - صفحه های ۱۸۹ و ۱۹۰

۲۳۱ - صفحه ۱۹۰

به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید.... دست بدست مردم
مبارزه‌آزادیخواه بدھید حکومت اسلامی قطعاً برقرار
خواهد شد....!

به بیانی دیگر، سیدروح الله خمینی به ملایان اندرزمی دهدکه "مردم
مبارزو آزادیخواه" را وسیله، دستیابی به حکومت و ایازار سیطره برجام
قرا ردهند. و این، دقیقاً همان کاری است که کردند و همان شیوه‌ای که
برگزیدند. جالب است که وی صراحت را از کف نمی شهد و در دنیا "خن می"
آورد (۲۲۲):

"وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جا ثرا سرنگون کنید
یعنی از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم
برخواهید آمد. طرح حکومت و اداره و قوانین لازم برای
آن ۲۰ ماده است...."

این بند را قطع ویقین است، اگر آنی که با دانه سیدروح الله خمینی
بهدا مشافعت نمود، عبارت اخیر را از پیش خوانده بودند هرگز "فرمان"
نخست وزیری وزارت از دست اولینی یا رستند گرفت و اگر ذره‌ای عشق به میهن
و مردم وطن می داشتند،

"بدندان رخته در بولاد کردن	سناخن راه در خارا سریدن
"درا فنا دن در آتشدان نگونسار	به پلک دیده آتشپاره چیدن
"به روی سرنهادن صد شریا ر	زمشیق جانب مغرب دویدن

۲۲ - صفحه آخر ،

■ نویسنده و روزنامه‌نگار آلمانی، پترشل - لاتور، در صفحه‌های ۹۵ تا ۹۷ کتابش
(که در ذیل شماره ۶۷ فصل نخست این رساله معرفی شده است) داستانی حالب
نقل می کند. وی که با هوای بیمای ار فرانس، از پاریس به تهران، خمینی را، در میان گشتنش به
ایران، همراه می بوده است، می نویسد: چون هوای یاما خود را برای فرود در مهر آباد آمده کرد ن
گرفت، صادق طباطبائی نزد او آمد، کنارش نشست، پرونده ایزد ریگ را به او سپارد (پرونده‌ای که
شل - لاتور، پیش از آن شنیزد رست خمینی دیده بود) و گفت: "این کاغذها را بگیرید لطفاً" و اگر
هنگام پیاده شدن بازدشنام کردند، نزد خود پنهان شان نگاهداریم. و اگر حادثه‌ای روی ننمود، به من
با ایشان گرداسید". چون آنها می روی نمی دهد، صادق طباطبائی، دکریا ره، سود وی می بود و پرسید،
زد رنگ کذاش را باز می ستاند و با خود می برد. شل - لاتور می افزاید، بعد ها وی را آشکار می افتاد که
او را ق پرونده موردنی خواهی طرح خمینی سرای "قانون اساسی جمهوری اسلامی" می بود!

را ، سر آن رجحان می شهادت دوسر کشیدن آن " بار متن " ! (۲۳۳) . خمینی گفته و درست گفته بود که هر که را " تابع و امین " او باشد " سرجایش " می گذارد (۲۴۴) اما ، این حضرات ، التفات بدان نفرمودند که چنان داده می باید " تابع " و گوش به فرمان بود و چه میزان می باید جلوه کریها کرد تا در چشم " امام " ، " امین " نمودا

$\Delta E_{\text{exc}} = 770$

POLY(1,4-PHENYLENE TEREPHTHALIC ACID)

واندرزی "حکیمانه" به همراهان جها نجوى و فزوونی طلب خویشتن می دهد و راهشان می شاید که "عائشورائی به وجود آورند" و در این رهگذر، اصلاً "وابدا" ، غم آن سدارد که موقع عاشورای حسینی را به حد فیام جاه طلبی دستیار ارجفروز آورد. اولی تویید (۲۳۹) :

" عاشورائی موجود آورید، اسلام را عرضه سدارید و در عرضه آن به مردم، سطیر عاشورا بوجود دید آورید. جط ور عاشورا را محکم نگهداشت و نگذاشتند [۲۴۰] از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سنه میزند و اجتماع میکنند..... شاهم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موحی بوجود آید ، اجتماعات برپا گشودد ، روضه خوان و منبری پیدا کند و در ذهن مردم مطرح شوند. " خمینی انتظار " مبارزه ای طولانی" دارد (۲۴۱) تا برآسب مراد سوار شود و در این انتظار از همکاران خود می خواهد که طلبکه توده های مردم را بسیج و تحییز کنند و تحریک (۲۴۲) :

"..... برای مردم نطق کنید.... توده های مردم را به شور و حرکت در آورید، از مردم کوچه و بازار را همین کارکران و دهقانان پاکدل و داشجویان بیدار مجاہد سازیم. همه مردم مجاہد خواهند شد..... .

برای دستیابی بر قدرت سیاسی و تیروی حکومت ، به زعم خمینی، همه مرکزها و همه ابزارها باید درست در اختیار وی قرار گیرند و بینان روال و بدانسان کارکنند که مددکار او در راه نیل به سرمنزل منظور باشد. همه چیز را باید چنان ساخت و پیا ، بهتر گفته اید، چنان باز ساخت که معین او استند و یا رش شوند تا به "امامت" و "ولایت" رسد. هرچند همیا اونه همیسوی جهت گری وی است باید بدوقتی باره و فاسد و مردمی به اسانه شناسانده

۲۳۹ - صفحه ۱۸۱

۲۴۰ - به صیغه اول شخص جمع در فعل عنايت شود که خمینی خود ملایم مخاطب خود را "نگاهدارنده" عاشورا می شناسد [۱۷۰] .

۲۴۱ - صفحه ۱۸۲

۲۴۲ - صفحه ۱۸۲

شود، (و با ک این تهمت بستنها را نیز به دل راه نباید داد) ملاحظه شود که "امام" درباره، به قول خودش، "اصلاح حوزه‌های روحانیت" چه می‌نویسد، تا آنچه گفته شده محقق شده باشد و اثبات (۲۴۳) :

"معرفی وارائه، اسلام [۲۴۴] مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود.... آثاری که تبلیغات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از همین بروند، افکار جماعت مقدس نماکه مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و املاحت اجتماعی بار میدارند اصلاح شود، آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌پرورند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد واخراج شوند."

و، به کوتاه سخن، یکجا و درست، حوزه‌ها در اختیار خمینی واعوان و انصارش فرار گیرند !! که تنها در آن حال است که "اسلام ناب محمدی" را نجات می‌توان بخشد !!

مخالفان سید روح الله خمینی و قبیه‌انی که جزا و می‌اندیشند و به راهی سوی او می‌روند، تنها در حمله‌های که در با لا نقل شده تهمت " المقدس نماشی" گرفتار نمی‌آیند. "امام" ایشان را در دیگر جاها نیز می‌کوبد و با لجاج تها م، به نبردشان دامن هفت به کمرمی بنددومنی نویسد (۲۴۵) :

"امروز جما معه" مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی [بخوانید، مخالفان خمینی] حلوانه‌داشتم [بخوانید، "اسلام خمینی" رامیگیرند ریشه] این جماعت [مخالف اندیشه‌های خمینی] که در جامعه وجود دارد در حوزه‌های روحانیت است، در حوزه‌های سجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقدس نماشی [بخوانید، عزم جزم به مخالفت با خمینی] دارند و

۲۴۳ - صفحه‌های ۱۸۷ و ۱۸۸

۲۴۴ - البته، بدایسان که شخص خمینی از آن تصویری در ذهن دارد، ملت.

۲۴۵ - صفحه ۱۹۷

از اینجا روحیه و امکار سو^(۱) خود را بنام اسلام در
جامعه سایت میدهدند...!

دست آخرهم، "امام" راه مقابله با این گروه ضال و مضل و طایفه سرگشته
و گمکشته^(۲) را، به لطف بسیار و محظوظ موقور، فرا چنگ می نهاده (۲۴۶):

"این حماعت را ابتدا باید تصحیح و بیدار کرد [تا
مانند حمینی بساید بشنیدو] تابع "او شوند" و به آنها
گفت:... شما با این اهمال کاریها [بخوانید] ،
مخالفت با آراء حمینی^(۳) میخواهید که ملائکه حنخه^(۴)
خود را زیر پای شما بین کنند؟... هرگاه بعد از
تذکر^(۵) کدا^(۶) و ارشاد و تصحیحهای مکرّر، بیدار شده و
به انجام وظیفه^(۷) در راه هدف حمینی^(۸) سرتخت استند
معلوم میشود قصور شان از غفلت نیست بلکه در ددیگری
دارند^(۹) که اعتقداد به درستی نظرهای خودشان است و
مخالفت با آراء حمینی^(۱۰) آنوقت حسابشان طور دیگری
است^(۱۱) و سروکارشان با "عمله عذاب" و مزدوران بلیه
"امام" از "حاکمان شرع" گرفته تا اوباشان شریز
گردآمده زیر عنوان "حزب الله"^(۱۲) .

حمینی، هرجای که تواند، از تشجیع ملایان به کوشش برای فتح دز
دولت و حکومت، کوتاهی نمی ورزد و به طرق گوناگون و انواع حیل آنان را،
می کوشد، سر شوق آورد و هم راه و همداستان سازد، مثالی آوریم سخن
را: می نویسد (۲۴۷):

"اگر آن حکومتی که اسلام میخواست پدیدمی آمد حکومتهای
فعلی دنیا نمیتوانستند ربرا برآن باشستند (و) تسلیم
میشدند، لیکن منا، سفنه کوتاهی شده است که چنین

حکومتی سرباشود...."

تویسته؛ سطرهای بالا، دریس پرده، به مخاطبانش دو مطلب را می کوشد تا بگوید و بفهماند: یک) درینها نگذاری و تشکیل یک حکومت اسلامی کوتاهی شده و فصوررت است (اما این کوتاهی را که مرتك شده است و جراحت‌گر شده مورد علاقهٔ خوبی نیست و آن را، با ابهام بسیار، به "مخالفین صدر اسلام" نسبت می دهد و سروته قضه را بهم می آورد (ودو) اگرچه... "حکومت اسلامی" پدیدآید چنان نیرومند خواهد بود و خواهد شد (حال حکومتها" در برآ برش به زانود رخواهند" مدو" تسلیم" خواهند شد) حال تسلیم" چه و چرا" تسلیم، باز هم مبهم و ناگفته باقی می ماند)، حاصل این دو کلام، دعوت ملایان است که بیاورد و بستاید تاختت، قصور رفت، تدارک کنیم و دودیگر، دولتی در اندازیم که همگان در مقابله به زانو در آیند و ما به سروری برجهان دست یابیم. بباید و بستاید که هم در آن دنیا شوا بکار رخواهیم بود و هم در آن دنیا ماء جور!

سیدروح اللهم حمیتی، چون خودا را طایفه ملایان است، نیک می داند که اینان، از آغاز بیدائی اندیشه، حکومت مشروطه در میان مردم و احسان لزوم سرقرا ری نظم قانون و روش قانونگذاری ملی در ایران، همواره به دو عرصه، زیست اجتماعی علائقهای واقعی داشته‌اند و در راه درجت نگاه داشتن و داشتن و اداره اش به جان می کوشیده‌اند: آموزش و پرورش و دادگستری، خمینی، در حکومتی که دورنمایش را برای مریدان مجتبی می سازد و عده قاطع می دهد که این هر دو را، به تمام و کمال، در اختیار ملایان قرار دهد.

اوچنان سیاه تصویری از روشهای دادگستری توین و آئین‌های دادرسی امروزین به دست می دهد که دل آدمی از غم و اندوه انباشته می شود (۲۴۸) ولیک هرگز نمی گوید و نمی تویسد که، پیش از مشروطه، جهانی کار رسانمای می بود بیشتر ملایانی را که برسند قضا تکیه زده بودند و چه حقهای را که ناشی از کردند و چه ناحیه ای را که حق نمی نمودند، او و دیگر ملایان، خسود به از "ملایان"، آگاهند که حسرت آن روزگار و آن دادرسی و فشار ابردن، از سی خردی است، ولیک به کار حلب نظر نموده مردمان و میدوار کردنشان به سود ملایان را نیز به همراه دارد!

اما چشم داشتن به آموزش و پرورش را داستانی دیگراست و بدگمانشان به استمرا رحکومت ملایان وقوام بخشیدن به سلطه و سیطره، ایشان را از راه تعزیز و در روح و ذهن مردمان، می انجامدورویاندن نونها لان به سوهاشی که برای حفظ منافع حاکمان مفید است و افتاد. بیرون هنده و متغیری بسیار شهیار پیرامون را بسطه، مذهب و آموزش و پرورش در منطقه خاورمیانه و خاورمیانه و نزدیک، مذاهب همواره کوشیده اند تا نظرات برآموزش و پرورش را برای نظری جالب ابراز می دارد (۲۴۹) : ازاعمارستان، دخوازمیانه و نزدیک، مذاهب همواره کوشیده اند تا نظرات برآموزش و پرورش را برای خویشن مسلم دارند حق خودشما را دواین روئندی است که، فی المثل، در امیراتوری شروع و مدتی درمان مصر عتبی هم می بینیم که، در چندین سار، کاهنان مدیران و مسئولان غیر مذهبی آموزش و پرورش کشور را از کار برکنا رسا ختند و خود بر جایشان نشستند.

این بندگمان نمی بردگه گشتنیهای ران به تسلط بر نظام تعلیم و تربیت محدود و محصور به خاورمیانه و نزدیک بوده باشد. این گش و شوق در همه جای بوده است و همه کسانی را بوده است که سودای برقراری یک حکومت مطلقه (۲۵۰) در سرمی پرورانده اند. می نویسد (۲۵۱) کشیان فرقه دومستکن (۲۵۲)، که به سال ۱۲۲۵ مسیحی تاء سپس شد، موقع شدندتا "تفتیش عقائد" (۲۵۳) و اداره ۴۶ ن دستگاه سیاه دوزخی را بر عهده گیرند و از آن راه، بدیا و رخدود، بکوشند تا یکنواختی و هماهنگی اعتقاد و اندیشه را در سراسر دنیا عیسوی تاء مین و تضمین دارند. برای این منظور سایه سنگین خویشن را برآموزش و پرورش اروپا نیز فکندند و هم محتوى و همشیوه تعلیم را از خود و آراء خود ساخته متأثر می شوند.

Weber, Max; "Agrarian Sociology of Ancient Civilization" - ۲۴۹
(London, Foundation of History Library, 1976),
translated by R.I. Frank, P.79

Totalitarian state - ۲۵۰

Thomas, H.; P. 151-152 - ۲۵۱

Dominican

Inquisition - ۲۵۲

اما وبا همه این احوال، تاریخ و حرکتهای تاریخی شان داده است (وفروپا شی خفت سارا خبرنطا مهای خودکام و حکومتهای مطلقه و دستگاههای مُتکی بر "مکتب" و "تعهد" و "ابدئولوژی" در اروپای خاوری نیز آخرين مهرانه بیدرا برآن نهاده) که انسانها پیغ و مهربه و قطعاً تبک شکل و یکنواخت نیستند و هر که در هر عرصه و از جمله در عرصه آموزش و پرورش، بالین آفریدگان شفعت و بدباعث برخورده "مکانیکی" کند و بخواهد شان بتا بر میل و ملیقه و سودخویش قالب ریزد، لاجرم، سرش به دیوار رکت خواهد خورد و تیرش بر سرگ نا امیدی خواهد شد. ملایان همراه و هم دست خمینی نیز از این فاتحون عام مستثنی نیستند و بیهوده به این کاردل بسته اند. دنبای ما دنبای ای آزادیهاست، مردم سالاریهاست، شادیهاست، نوآوریهاست. دنبای ما دنبای فرداهاست و گفتاران و دیگر لائمه خواران را بدان راه ته! مگر بین از هفتاد سال آموزش و پرورش "سنجیده" ، "مکنی" "متکی" برا ابدئولوژی علمی " ، "نیروگرفته از تحریره و پژوهش و امید" توانست در "کنورشوراها" انسانهای "فالسی" و یک شکل سازدو" انسان سوسیالیستی" (۲۵۴) را بیان فریند که اینکه متنی ملّتی بوسیله و کم فرهنگ و نادان و، اکثرًا، ناباک، بتوانند در این راه حتی گامکی به سوی توفیق بردارند؟ اینان از درون تسریه کهن مقاشرجهان باستان به بیرون خریده اند و باید به همان گورهای تاریک نیزماز گردند. درجهان بیشتر از توقیفه، امروزین جزا این راهی برای این قبیله نمانده است و نیست.

سپَدروج الله خمینی که در میان ملایان زیسته است وبالبده، خلق و خوی بیشترین آنان را به کمال می شاود و بظرفیت اخلاقی اکثریت ایشان و فوف تام دارد، برپایه این شاخت، اندرزشان می دهد و بدان امید می سند که دم گرمند در آهن سرد نفیس آنان در گیرد (۲۵۵) :

..... لارم است خودمان را ارلحاط روحی و از جیت
زندگی کامل تر کنیم، باید بیش از پیش با رسانه هم و از

خطام دنیوی رویکردانیم شما آقا یان (خطاب به روحانیون) [۲۵۶] باید خود را برای حفظ امامت الهی مهر کنید ، امین شوید [۲۵۷] دنیارا درینظر خود نزول دهید..... از خطام دنیا اعراض کنید..... متفرقی شاید..... لشکر امام زمان باشد تا بتوانید خدمت کنید.....

آنچه از تابعیت کاریها ، سیدادها ، شقافتها و بی عفافیها در "جمهوری اسلامی" ، به روزگار "امامت" خمینی و پس از اوی ، روی نمود و کوهی از استناد و پرسندها ، که این رذائل و مفاسد را در دل خود ثبت و ضبط کرده اند ، تازمان رسیدگی بدانان فرا رسید ، متخلّی می سازند که پیروان آن "ناصح صادق" چه اند از هر حرمت "استاد" و "پیر" خوبیش را نگهداشتند ! نگاهی گذرا به روزنامه های شرشنویه در "جمهوری اسلامی" ، که فرقه های مختلف ملایمان حاکم علیه یکدیگر به کارشان می گیرند ، و تجزیعنایتی به مذاکرات انجام گرفته و نطقهای ایراد شده در "مجلس شورای اسلامی" ، ماراتکافومی کنده از عمق فسادوری ارادت تباهی اخلاقی همدستان و اینک ، مرد هر یک خواران سیدروح الله خمینی مطلع شویم و ارجستجو در پی به دست آوردن مدارک و شواهد بیشتری نیاز به بازهم ، "شمیان با دزه هنگامه" رسواشی خوبیش ؟ ! بگذریم .

در رساله "کشف اسرار" سه خلیفه نخست از "خلفای راشدین" ، ابو بکر صدیق و عمر فاروق - "شیخین" - و عثمان - "ذوالسّوریین" - بیحرمتیها از سیدروح الله خمینی می بینند و دشنا مها می شوند (۲۵۸) اما در "ولایت فقیه" لحن تویین شده نرمتر می شود و سخن در پرده می رود و بد این بیان می رد (۲۵۹) :

۲۵۶ - برائت روی انتشار درویش ، (خطاب بر روحانیون) ، عیناً ، در متن کتاب آمده است . م . ت .

۲۵۷ - دقیق شود : بنده دستور مانندی دهد که " امین شوید " ! آیا مفهومش آن است که " امین نبستد " ؟ ! م . ت .

۲۵۸ - مراجعه شود به : تو انگر ، دکتر مرزبان ، صفحه های ۴۱ و ۴۰

" دونپراوَل [از خلفای را شدیں] سیره" پیغمبر (ص)
 رادرزندگی شخصی و ظاهری فقط کرده بودند [ب] گرچه در
 امور دیگر مخالفت ها کردند [کذا] انحراف فاحش
 دوره عثمان طاهر شد، همان انحرافها شی که ما را مرزو
 ساین مصیبت ها دجا رکرده است ..."

ظا هرا " بُو دِسْهَ تَوْفِيق اَرْدَكَهَ كَيَا سَيْ اَمَارْتَ وَحْكُومَتَ بِهِ مَشَامَ مَيْ آَبَدَ و
 خَمْبَنِي رَأَوا مَيْ دَارَدَنَا مُوجَّهَي بِرَأْيِ رَبِّحَ وَآَزْرَدَيَي اَهَلَ سَتَّ وَجْهَاتِ فَرَاهِمَ
 نَيَا وَرَدَوَدَرَعَيْنَ حَالَ، مَتَعَصَّبَ مَرِيدَانَ شَيْعَي خَوِيشَ رَا هَمَ، بَاهَهَ كَارَكَرَفَتَ
 كَنَا يَتَشَيَّهَا مَهَا، خَوْشَوْدَنَگَا هَدَارَدَهَ " شَيْخَيْنَ " سِيرَهَ وَشَيْوهَ بِهَا مِيرَرَادَرَ
 " زَنْدَگِي شَخْصِي وَظَاهِرِي " حَفْظَ مَيْ كَرَدَنَدوَ، بَهَدِيَگَرَسَخَنَ، دَرَ " زَنْدَگِي عَوْمَسِي
 وَبَاطِنِي " بَهَرَاهِي دِيَگَرَمِي رَفَسَنَدَ!!
 دَوْشَ مَعْمُولَ وَخَتَانَتَقْرِيبَأَهْمَهَ مَلاَيَانَ مَرِيدَجَوَيَ وَمَعْرَكَهَ آَرَاسَتَ كَهَ
 چَهَارَ " انجِيلَ " - " انا جِيلَ " - حَاضِرَهَا، كَهَدَرَدَسَتَ مَسِيحَيَانَ اَسَتَ، نَادَرَسَتَ
 بَخَواستَدَوَمَسِيحَيَتَ حَقِيقَيَ رَأَيَزَجِيزَي جَزَمَسِيحَيَتَ مَعْمُولَ وَمَنْدَالَ درَجهَانَ
 مَا بَنَا مَنَدَ، خَمْبَنِي نَيَزَهَهَمِينَ رَاهَ مَيْ رَوَدَ (٢٦٥) . درَسَتَ كَهَمَسِيحَيَتَ درَ
 طَيَّ آَنَ دَوَهَرَا رَسَالَيَ كَهَ اَزَعْمَرَشَ مَيْ گَذَرَدَدَسَخَوشَ تَحَوَّلَهَا وَدَكَرَگُونَهَا وَ
 تَشَعَّبَهَا وَتَحَزَّبَهَا وَتَفَرَّقَهَا بِسَارَشَدَهَ وَبَالَا وَبَائِنَهَا دَيَدَهَ وَالْحَادَهَا درَشَ
 بَدِيدَآَمَهَ وَكَشَتَهَا دَادَهَ وَكَشَتَارَهَا كَرَدَهَ، بَورَشَهَا فَكَرَى وَفَلِيسَفَى رَأَيَزَسَرَ
 گَذَرَانَدَهَ وَتَكَفِيرَنَا مَهَا بَيَرونَ دَادَهَ، وَلَيَكَ كَاشَ بَكَبا رَأَيَنَ مَلاَيَانَ، وَازَآنَ زَمَرَهَ
 سَيَدَرَوَحَ اللَّهَ خَمْبَنِي، مَيْ گَفَتَنَدَوَمِي نَوَشَتَنَدَ كَهَمَسِيحَيَتَ " حَقِيقَيَ " كَدا مَاستَ
 وَآنَ انجِيلَ " وَاقِعَيَ " كَهَ اَيَنَاشَ مَيْ جَوَيَنَدَرَكَجَاستَ وَبَهَدَسَتَ كَهَ!
 خَمْبَنِي، درَجَای جَای رسَالَهَ " ولَيَتَ فَقِيهَ "، درَانَتَقَا دَارَزَوَزَگَا رَوَوْضَعَ
 بَيَشَ اَزَ " ظَهُورَ " خَوِيشَ، سَخَنَتَي مَيْ گَوِيدَكَهَ بَهَبَيَشَ بَيَنِي وَبَيَشَگُونَی اَيَّامَ
 " اَمَاتَ " خَوَدَشَ بَيَشَتَرَمَا سَنَدَهَ اَسَتَ - وَشَايَدَبَتوَانَشَانَ اَزَ " كَرامَاتَ " بَيَرَ " دَانَسَتَ!! فَيَ المَثَلَ مَيْ شَوَيَسَدَ (١٦١) :

"ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی [۲۶۲] سرمیبرند
و هیئت حاکمه هر روز آنهمه مالیات را از مردم
گرفته صرف ولخرجیهای خودمی کند، طیاره فاتنوم
می خردنا"!

اگر هم منکر ظهور "کرامت" از سوی "ولی فقیه" باشیم، این یک رادیکر
نمی شوایم جزیه پیشگوئی "صادقانه" و "کرامتگونه" ای نسبت داد (۲۶۳):
در ذهن کوتاه اندیشان وقتی گفته می شود
حرا مخواری ، فقط بقال سرکوجه بنتظرشان می‌اید که -
العیاذ بالله - کم فروشی می‌کند، دیگران دائم ره
بزرگ حرا مخوری و عارنگری بینظر می‌سیند که یک سرمایه،
بزرگ را می‌بلعند، بیت المال را اختلاص می‌کنند، نفت
مارا می‌خورند، بنام نمایندگی کمپانیهای حارجی
کشور ما را بازار فروش کا لاهای گران و غیر ضروری سیگانه
می‌کنند و از این راه بول مردم را به حیث خود و سرمایه داران
بیگانه می‌برند. نفت مارا چند دولت بیگانه پس از
استخراج برای خودمی برند و مقدار را چیزی هم که به
هیئت حاکمه همدست خودشان میدهند از طرق دیگر به
حیث خودشان بر می‌گردند و اندکی که سندوق دولت می‌برند
خدا میداند صرف کجا می‌شود. این یک حرا مخوری
در مقیاس وسیع و در مقیاس بین المللی است، "منکر"
و حشتناک و خطرناکترین منکرات همین است. شما اوضاع
جامعه و کارهای دولت و دستگاهها را دیغیعاً "مطالعه

۲۶۲ - عنایت شود که از "گرسنگی" پیش از حدوث "جمهوری اسلامی" سخن
می گوید !! لیک از "کرامات" او آن است که "گرسنگی" به روزگار
"ولایت" وی رواج عام می گیرد !! م.ب.

۲۶۳ - صفحه‌های ۱۵۹ و ۱۶۰

کنیدتا معلوم شودجه [حرا مخواربهای] وحشتناکی صورت میگیرد، اگر لزمه‌ای درگوشه، کشور رخ دهدیک راه در آمد و حرا محوری بروی سودجویان حاکم باز میگرد تا سام زلزله زدگان جیب خودشان را پرگشته باشد. در قراردادهاشی که حکام ستمکار و فدمی با دولتها یا شرکتهاشی خارجی می‌بندند میلیونها از پول ملت را بحیث می‌زنند و میلیوها از پول ملت را مابدا رجیان واریا با خود میگشند. اینها حربیان است سیل آسائی از حرا مخوری است که بیش جشم ما صورت میگیرد و هنوز ادا مه دارد، چه در تحرارت خارجی و چه در باتلاف قراردادهاشی که برای استخراج معادن یا بهره‌برداری از جنگلها و سایر منابع طبیعی بسته میشود یا برای کارهای ساختمانی و راهسازی یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست.

به گفته مولانا یمان، "خوشتاران باشد که تردد نداشند گفته آبد در حدیث دیگران!!

این یک رایتگریم (۲۶۴) :

"اینکه مردم از این حکام میترسند برای این است که حکومت آنها روی قوا عدو قوانین نیست، فلسطینی است...."

"شکرایزد که به اقبال کله گوش‌گل" در "جمهوری اسلامی" سید روح الله خمینی "حکومت روی قوا عدو قوانین" می‌بود و هست و کسی هم حتی سایه کمرنگی و گذرایی از "قلدری" به چشم نمیده است!!

در حاشی دیگر می‌نویسد (۲۶۵) :

"بسیاری از این مقادیزه‌مان هیئت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسراں سرجشمه میگیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست میکنند.... اگر این تشریفات

پرخرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها سودسودجه،
ملکت کسریمیا وردتا دربرا برآ مریکا و انگلیس خاص
شوندوتفا ضای قرض و کمک کنند. مملکت بخاطر این
ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است، و گرنه نفت
ماکم است؟ یا ذخایر و معادن بداریم؟ همه چیزداریم،
لکن این مفت خوریها و اختلاسها و گشادباریها که
بحساب مردم واژخزانه عمومی میشود مملکت را بیجاوه
کرده است. اگراینها ببود احتیاج پیدا نمیکرد که از
این حارا به یافته دربرآ مریکا دربرا برآ میزآن مردک (رئیس
جمهور آمریکا) گردن کج کنده مثلًا " بما کمک کنید".
جالب است و گفتن داردکه به زمان حیات "امام" شما پندگان "ولی فقیه"،
بیشترینها و "زیرجلکی" ، و پس از مرگ خودوی و سالوس وی بیشتر هویتا و
آشکار، دربرا برهمه "میزها" گردن کج می کردند و می کنند تا نوالالله ای
حلویشان بیاندازند و کمکی ووا می بگیرند. مگراینا دربرا بریانک جهانی،
کشورهای عفو بازار مشترک، با نکهای اروپائی و آمریکائی، سرمایه داران
و متخصصان ایرانی رمیده از جهنم "جمهوری اسلامی" گردن کج نکردند
و گردن کج نمی کنند؟

مورخان تیزبین و وزرفاندیش چنین داوری کرده اند (۲۶۶) که :

"..... محمد اخلاق را بادین دریک ترازو می شد" ،
اما سیدروح اللدھمی که مدّعی ابداع و اختراع "اسلام ناب محمدی" است
اندک توجّهی نیز به مبانی واصول اخلاقی نمی دارد و منافع لحظه ای و آنسی
خوبیشتن را برتر از همه چیزمی شمارد و پای بر هر آنچه هست می گذارد. در "عشق"
بدامارت و "اما ملت" و "ولایت" ، شاید، وردزباش این بیت زیبایی
خواجه ما می بوده است که :

" من هماندم که وضوا ختم از جشن عشق
چهار تکبیر زدم، بکسره، بر هر چه که هست "

۲۶۶ - زرین کوب ، دکتر عبدالحسین ، "بامداد اسلام" ، (تهران، مؤسسه
انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۲) . جا ب دوم ، صفحه ۴۲

از همین نقيصه، اخلاقی سرمی خیزد شکاف ژرف و بسیار رُزْفی که میان گفتار و کردا رسیدروج اللد خصیتی، آشکاروبی پرده، دیده می شود و حاصل وجود این شکاف را، خدا وندان اخلاق، سالوس نامیده اندوربا. مثالهای تقدیم داریم خواستگان را:

خمیسی، طی عمارهای که به آشکارائی خطابش به محمد رضا شاه بپلیوی است، بروی خورده می گیرد که چرا علی گونه وعلی وارد مریدان فرمانروانی عمل مکرده است و می تویید (۲۶۷):

..... قلمرو حکومت تو [شاه] حرشی از فلم رو
حکومتش بود، عراق و مصر و حجاز و ایران هم در قلمرو
حکومتش بود، در عین حال دارالاماره و مسجد سواد و
دکّة القضا در گوشه مسجد فرا رداشت و سیاه در مسجد
آماده میشد....

اما چون خودبه "اما مت" وربا سمت می رسیدیک روز بیک مرتبت هم قدم به مسجدی نمی گذارد و چهارده رسدکه مسجد را "دارالاماره" خویشن سازد، "دارالاماره" وی همان "دز جماران" بود که پرینده را نیز برآن گذری دست نمی توانست داد، چه رسدمظلومی را، و "دکّة القضا" او هم زندانهای خوفناک و هول انگیز اوین و فصر و گوهر داشت و عادل آبا دودیزل آباد.... !!

خمینی تا در قم به سرمی برد، و نظریه می بافت، ویا، چون به عراق فش بردن و نفعه حکومت را ندان سرودن گرفت، و آهنگ به "ولایت" نشتن آغاز نیز، هرچه ناشنی و نا متعلق بود، بر زبان می راندو، فارغ از روا قعیتها و سی پروا نسبت به دشواریهای احراء و معموبتهاشی که می استمردان با آنان دست به گریانند، آسمان و ریسمان به هم می رشت، و همه چیز و همه کس را به باد تنقید و نهادن تقاد، می گرفت، اما چون بر مسند امارت و مطبه "اما مت" تکیه زد، کار را دگرگونه یافت، ازین و بین دگرگونه یافت، و بازی راند

۲۶۷ - صفحه ۱۰۶ - ضمناً "دکّة القضا" حجره مانندی می بوده مسجد کوفه که امیر المؤمنین علی (ع) پس از فراغ از نماز گزاردن، در شی می نشست و به دعا وی مردمان رسیدگی می فرمود و درباره شان حکم می داد. م. ب.

آنچه می پنداشت کاش خودوی از گفته و نوشته، خوبش پدی گرفته بود
(گواین که فرصت جویی چون او اهل پندا مختن نیست و نمی تواند بود)
که امیرالمومنین علی (ع) هم با دشواریهای عملی رویا روى می سودو
" شریح قاضی " را "...، شتوانست ...، عزل کند "...، و ...، اور این
حکومت عدل آنحضرت تحمیل کردند ... " ۲۶۸

خمینی در توصیف حکومت آرمانت خودش می نویسد (۲۶۹) که در آن ،
" ...، رئیس دولت و همه والیان و متمدیان خدمات
عمومی یعنی اعضای دولت هیچگونه امتیازی در
استفاده از درآمدوا موال عمومی سرافرا دعا دی سدارند
بلکه سهم مساوی میبرند " .

اما دیدیم که بعد از دوره " امامت " او به متمدیان امور عمومی و کارکنان
دولت و سازمانهای وابسته بدان به هیچ روحی ، حقوق و دست مردم مساوی و برابر
پرداخت نشد . از آن گذشته " سهم مساوی " یعنی چه ؟ آیا اگر " والی " ^{شروع}
شروع متمدی هم در میان دیگر کارکنان بود یا بدین همان اندازه دریافت کند
که خدمتگزار در رویش مسکینی ؟ بدین پرسشها خمینی پاسخ نداده است ،
وعلى الظاهر ، اور ای پاسخی نمی بوده است و تنها برآن بوده تا باگفتان و
نویساندن این جمله جلب نظری کرده باشد و خودی نموده .

به زعم خمینی (۲۷۰) ، " ولی فقیه " ،

" ...، نباید بگذاش در دریبیت العمال هرج و مرح واقع
شود و یک شاهی ضایع گردد ...، " واگرنتوانست ... ،
خود سخود از حکومت منعزل است زیرا از اماقت ساداری
ساقط شده است " .

و در رهگذری دیگر (۲۷۱) ، " ولی فقیه " ، نباید احاطه دهد که
" در مالیاتها و درآمدهای کشور اینقدر هرج و مرح
و حیف و میل واقع شود و جنب تصریفات ناشایسته شود

۲۶۸ - صفحه های ۹۷ و ۹۸

۲۶۹ - صفحه های ۳۵ و ۳۶

۲۷۰ - صفحه ۹۳

۲۷۱ - صفحه ۹۶

اینک ، با این حکم صریح و متفق ، که خودخمینی به دستداده است ، تکلیف میلیاردها دلاری که خودضا بع کردوا عوان و انصارش با اختلاس کردندو یا به جیب دلالان اسلحه و قاچاقچیان بدکاره سرازیرسا خستنده می شود؟ آیا بیلیا قتی و بیکفا یتی او ، به گفته خودش "از حکومت منعزل" نمی کردش؟ آیا اودیری نمی بود که از "امانتداری ساقط" شده بود؟! خمینی ، فمن طعنه و تعلقی به فرماسرا و بان جهان و به ویژه به محمد رضا شاه پهلوی ، خصال "ولی فقیه" را ، که در نظر او باشد چنان همه آنان شود ، چنین برمی شمارد (۲۲۲) :

"ما رما مداری میخواهیم که مجری قانون باشدند مجری هوسها و نمایلات خوبیش ، افراد مردم را در برآ بر قانون مساوی بدانند و آنها را دارای وظائف و حقوق اساسی متساوی ، بین افراد امتیاز و شعیف قائل نشود ، خاندان خود دیگری را بیک نظر نگاه کند ، اگر پیش از دزدی کرددستش را قطع کند ، برادر خواهش هروئین فروشی کرددند آنها را اعدام کند".

نیک شدکه بودیم و دیدیم ، به روزگار "امامت" سیدروح الله خمینی ، او محی قانون بود و هیچ قانونی را ، حتی "قانون اساسی خود" جمهوری اسلامی "را بنا بر" تمایلات خوبیش دکرگون ناخت؛ بودیم و دیدیم ، همه افراد "جمهوری اسلامی" در برآ بر قانون مساوی بودند و احدی از خاتم واده "رهبر" به جمهه جنگ کشیل نشد ، چه رسکه به درجه رفیع شهادت بسواد رسید؛ بودیم و دیدیم که هیچ فردی از افراد خاندانش به دزدی و قاچاق دست نیالود؛ بودیم و دیدیم تویستنده" "ولایت فقیه" بدشمات برخی از مسلمانان دست می زندو می نویسد (۲۷۳) که اینان ، بمحاجی آن که ،

"..... برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام [!] است اشتراک مساعی کنندیه اختلافات داشتن میزند...."!

شکفتا که خودش ، چون بر مرکب "امامت" می نشیند ، نه تنها اختلافه ارا مرتفع نمی دارد بل برشدت وحدت و عمق آنان می افزاید و با ایجاد

زمینه مساعد جهت آغاز جنگ از سوی عراق، مستب وقوع طولانی ترین جنگ سده بیست، آن همینا ن دولت مسلمان می شود و شکاف عظیمی در میان ممالک اسلامی پدیدار می سازد و با جبهه کیری در برآ بر دیگر حکومتهاي اسلامي "لیننا ن را بیشتر و بیشتر در جنگ داخلی و در آتش و خون فرومی بردو" با تلاف صد ها میلیون از شروتهاي خدا داده داشت بزرگ و بزرگوار ما، در راه جها نجوشیها و خودخواهیها وجه طلبیهاي خویش، به کروهاي فرمات طلب و آخاذ و ما جرا جوا مکان می دهد که ثبات سیاسی جهان اسلام را بیشتر و بیشتر بخطرا انداده ازدوا می برد آزادی فلسطین را نابود سازد، تشتنی که سیدروح الله خمینی و همدستانش در جهان اسلام بوجود آورده است، به یقین، در تاریخ همانند اراده و ضربی که به دست ایمان بر پیکرا سلام منسنت بدین زودیها و بدین سادگیها تدارک شدنی نیست.

اندرسادگی وصفای " حکومت اسلامی " چنین قلم می فرماید (۲۷۴) :

"..... در حکومت اسلامی برخلاف رژیم سلطنت شاهنشاهی و امپراطوری اثرباری از کاخهای بزرگ، عمارت کذاشی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد و دیگر لوازم سلطنت تیست " .

این سخن را یا یا بد برنا آگاهی نوبسته اش محمول داشت و یا بیانی در پی فریب عوا م انگاشت : در جهان مادرستگاه حکومت عرض و طول دارد و مثال بر غموض یک دولت امروزین را زدرون یک اتاق کهنه از داخل دهها بتسای عظیم هم ، به سهولت ، حل و فصل نمی توان کرد. و ظائف پرشمار و رنگارنگی که ، با گذشت زمان ، بر عهده حکومتها شده شده مستلزم آن است که مدها هزار کارشناس و متخصص و کارمند بکوشند و جهد کنند شايدان ، کمیا بیش ، به انجام بتوانند رسانند. عجبای خود خمینی چون به ما مت " نائل شدیر " خدم و حشم " بسیار تکیه زد، " دفتر امام " و " بیت امام " برپای ساخت، دور و پر " دزجماران " ، تنگاتنگ، نگهبان و " پاسدار " و حاجب و دریان و پیساول و قراول کاشت ، و بساطی چید که با بساط سلطنت پهلوی زد، از همه این سخنان گذشته، این " امام "، چرا به روزگار حکومت خود کا مه خویشتن، که در شهرباری

می خواست می کرد و هر آتشی می خواست بر می افروخت و هر عده جوان را که هوس می کرد، به کشتن می داد، " فرمان " صادر نکرد که همه آن ساطھائی را که مدعی بود زاده، نظا مهاي حکومتی غیر اسلامی است برهم زندو بر چینند و به سادگی روزگار آغازین اسلام باز گردید؟! آباجزاین است که دی یا نا آگاه می بود و باعوا مغایب؟

(در عوا مغایبی و سالوس سیدروح الله خمینی سخن سپاه است و شواهد فراوان به ذکری کی بسته می کنیم تا نیکوتر " ولایت فقیه " را، درا جرا، عمل، به زیردید آورده باشیم که چون " بنیانگذار " و " رهبر " چنین کنند و ای به عصری که میراث خوارانش دست اندکار فرماسرو ای و حکومت را نسدن باشند، چون امروز :

" خمینی، خود، همواره و همه جا حسینعلی مسيطری را " حجت الاسلام والمسلمین " خطاب می کرد - که نمونه اش نامه، هندا ره منظری است، مورخ ۱۴۶۵/۲/۱۲، درباره " فعالیتهای داماد پرادرادا ماداو (۲۷۵) " - ولیک، تازمانی که منتظری از " جانشینی " و " امداد امام وامت " بودن عزل نشده و به غصب " امام " گرفتار نیامده بود، رخصت می داد که روزنا مههای تحت فرمانش، رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی، خطیبیان جیره خوار و مزدیگیران پرگوش آن مردرا " آیت الله العظمی "، مکمل به عنوان خنده آور " فقیه عالیقدر " بنا مند! خمینی در همه این احوال سکوت می کرد، سکوت و سکوت..... چون مطلع وقت را در آن می دید، چون تعریف و تمجید از قائم مقاوم جانشین وی، به نوعی تعریف و تمجید از خودوی می بوده و به کار تحکیم بساط فرعونی آش سودمندمی توانست افتاد، اگر این رفتار بعثت گرفته از سالوس و عوا مغایبی نیست پس از چیست؟)

خمینی می نویسد (۲۲۶) :

" ولایت بعنی حکومت و اداره، کشور و اجرای فوایس شرع (۲۲۷) یک وظیفه سکین و متم است سایس

۲۲۵ - روزنامه " کیهان "، جاپ تهران، مورخ ۱۴۶۹/۳/۲۲

۲۲۶ - صفحه های ۶۴ و ۶۵

۲۲۷ - عناویت شود که خمینی " حکومت و اداره، کشور و اجرای فواین شرع " را یکی می داند و مترا دافم می آورد. کاش آنان که، به سال ۱۳۵۲، کورکورانه و شتابزده، دست " بیعت " به وی دادند، لاقل، به این مبارت گوشیه جشمی گرده بودند! م.ت.

که برای کسی شاءن و مقام غیرعادی بوجود بیاورد و اورا
از خدّ انسان عادی با لاتریبرد، بعبارت دیگر ولایت مورد
بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره امتیاز نیست
وظیفه‌ای خطیر است" .

آقانوبسته؛ همین سطور، بذمانت که مرکب امارت و فرم انزواشی مطلقه را
به ریزان می‌دانست، بربالای کرسی رهبری می‌نشست و کاسه‌لیسان را جا زد
می‌دادتا مدهش کنندو شنا یش گویندو متصل و ملححق به پشت برده‌های اسرارش
خواستدو برتر از انسان خاکیش شناستدو به "مقام غیرعادی" برسانندش، این
مدّعی لزوم "نهی از منکر" بکار، حتی بکار، لببه سرزش ایش
یا وه گویان نگشود و از این منکر شان منع و نهی نکردو مدیحه‌سرا یان رایله
ساخت تا هرچه می‌خواهند بسرا یندو گویند.

سیدروح الله خمینی بسیاری سخنها گفت که به عصر "اما ملت" خویش از
یادشان بود، سهل است، خلاف آنان عمل کرد، درباره، روزگاری که حکومت
و "ولایت" به دستش افتاد می‌نویسد (۲۷۸)، در آن هنگام،

"حاکم در حقیقت، قانون است، همه‌دramaن قانونند،
درپناه قانون اسلامند.....، مثل این حکومتها نیست
که امنیت را از مردم سلب کرده‌است، هر کس در خانه خود
می‌لرزد که شایدalan بسیزند و کاری انجام دهدن (۲۷۹) [.....]
[در حکومتها حاشر و جای] به تهمت
یا صرف احتمال می‌کشند، تبعید می‌کرند، و حسن
می‌کرند مسای طویل المدة [یعنی] (۲۷۹)
هرگاه حکومت اسلامی تا سیس شود همه در سایه، قانون
سایست کامل بسرمی برند و هیچ حاکمی حق ندارد
برخلاف مقررات و فنا نوع شرع مطہر قدمی بردارد" .

آشته بازاری که خمینی در پیشه حق‌سوق و قانون بنیان نهادو "قانون" های

۲۷۸ - صفحه ۹۴

۲۷۹ - مقصود خمینی روزگار پیش از زادن "جمهوری اسلامی" است و گرنده در
"جمهوری اسلامی" که چنین امری اتفاق نیافتد و نمی‌افتد !!! ملت .

ضدوسقیفی که ساخت و بیرون داد و بدترازهمه و شرم آور ترازهمه، "بیقا نوئی" مطلقی که به همه ارکان حیات جا معهوارد کرد، آیا محلائی و سیلوری از این جمله‌ها بیند؟ "امنیت" و "حکومت قانون"؟ در همین زمینه بدک نمی‌نماید بخشی از نامه حسینعلی منتظری را، که در باخ به نامه موّرخ ۱۳۶۵/۷/۱۲ "امام" و اندفاع از سید مهدی هاشمی (برادر امام) شاگرد و مرئوس منتظری و گرداننده و هما هنگ سازنده کمکهای "جمهوری اسلامی" به جنبش‌های تندرو اسلامی، که به تاریخ ۱۳۶۶/۷/۶ به دستور خمینی اعدام شد) نوشته است، در زیر بی‌وریم و پیشتر به دره هول انگیزوخوفناکی که میان گفته، خمینی و عملش هست بی‌سیریم. منتظری می‌نویسد (۲۸۰):

"..... سید مهدی هاشمی در زمان شاه دردادگاه اصفهان به زور سواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور در زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند، ولی همین سید مهدی در زمان حمایت اسلامی اصرار کرد که اگر بپاس است محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره سازشود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شد ولی شورای عالی قضائی نظر نداد و جلو آن را گرفت، حالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرماید او متهم به بیست و چند فقره قتل است و حضرت عالی هم می‌فرماید "متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشرة یا تسبیه" و امثال آن می‌باشد" ، اگر کشور هرج و مرج است عرضی ندارم و اگر قانون دارد، اتهام قتل احتیاج به شاکی دارد و مرجع رسیدگی هم دادگستری است و [وزارت] اطلاعات حق دخالت ندارد باید شاکیها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کنند و که خود مصّر به این امر است" .

۲۸۰ - محمدی ریشه‌ی، "خاطرات سیاسی" ، (تهران ، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ، پائیز ۱۳۶۹) ، جاپ سوم ، صفحه ۴۹

این بند نمی بنداردکه ، در این باره ، حاجتی به توضیح بیشتر باشد .
حسینعلی منتظری آنچه را باید گفت گفته است ، از سوی خودوازسوسی ما !
خمیشی ، به اصطلاح خودش ، " شرائط زمامدار " را در چند جای رساله
توضیح می کند وصفات و خصالی را که " ولی فقیه " باید اجنبودیرمی شمرد
و می نویسد (۲۸۱) :

" حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد
امام باید فضل بر دیگران داشته باشد " ،

و (۲۸۲) :

" اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت
نیست " ،

و (۲۸۳) :

" زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین ، اخذ
مالیاتها و صرف صحیح آن ، و اجرای قانون حرا ، عادلانه
رفتا رخواهد گردید ، و ممکن است اعوان و انصار و تزدیکان
خود را برجا معرفه تحمل نمایند و بیت المال مسلمین را
صرف اغراض شخصی و هوس رانی خوبیش کنند " ،

و (۲۸۴) :

" علم به قانون و عدالت اگر با هم اجتماع
کنند میتوانند حکومت عدل عمومی (۱) در عالم تشکیل
دهند " ،

و (۲۸۵) :

" عالم عادل " اختیار حکومت را نداند دارد ،

و (۲۸۶) :

" علم و عدالت خصلت ضروری والی
است " ،

و سرانجام ، (۲۸۷) :

" محدثینی که بمرتبه احتمال در سیده اند سنت است

۲۸۳ - صفحه ۲۸۳

۲۸۲ - صفحه ۲۸۲

۵۹ - صفحه ۲۸۱

۲۸۶ - صفحه ۲۸۶

۶۳ - صفحه ۲۸۵

۶۳ - صفحه ۲۸۴

۷۸ - صفحه ۲۸۷

وافعی رسول الله (ص) را تمجیتو انتدی تشخیص دهند....،
و، لاجرم، نعی توائند به مرتبت " ولی فقیه" رسید.
همه این را ساده می گوید و سهل می نویسد، سپس، کسی را به جای تثیین خود
توصیت می کند که، به مرسق قاطع، نه افضل که فاضل و " مجتهد" هم نیست و
از عدالت ش سخن گفته ناید، بهتر!

در رساله، " ولایت فقیه" نیز همچون کتاب " کشف اسرار" ، سید
روح الله خمینی حکم بحرحمت موسیقی و " منکر" بودن آن می دهد (۲۸۸) اما
دیدیم و خواندیم (۲۸۹) که، در عمل وبه هنگام " امامت" ، وی با جهت فنی
خویشن را ارزی برآ ران حکم بیرون می کند و آزادی سازد و وزارت ارشاد
اسلامی " اوضاع معاشر مختصر می شود تا بر تولید و تکثیر سوارهای موسیقی صحنه
بگذارد و حتی از ماحصل فروشان سهمی ببرد!!

در برایرسوی که خمینی از " ولایت فقیه" و " حکومت عدل" خویشن،
در رساله، مورد سخن ما، می کشد و سخنهای کذاز " عدالت" و " امتیت"
و " سراسری" و " حکومت قانون" می گوید، در " جمهوری اسلامی"
واقعیت های پیدیدمی آید سخت تفییض آنان و بدانسان نقیض که گوشیان این دو
مفهوم را بهم ربطی نمی بوده است و " جمهوری اسلامی" نهان چیزی که
نویسنده، " ولایت فقیه" می خواسته کار خویزی هول انگیز و سفا کی
دهشت زای خمینی تکیه زده برگرسی " ولایت" بدانجای می کشد که حسینعلی
منتظری، قائم مقام و جانشینش، بهوی، در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۵
می نویسد (۲۹۰) :

" اعدام و خویزی بساک و بورت و خون در پیشی دارد،
اعدام همیشه میتراست ولی کشته را نمی شود زنده کرد"!
واین همان منتظری است که خمینی اش " حامل عمر" خویشن می داند (۲۹۱)
واین رفتار معانه رفتار هم‌آنی که خود کامو فارغ از قید و بند های

۲۸۸ - صفحه ۱۶۳ - توانگر، دکتر مرزا، صفحه های

صفحه های ۱۱۱ و ۱۱۲

۲۹۰ - محمدی ریشه ری؛ صفحه ۲۸۶

۲۹۱ - منبع اخیر، صفحه ۲۹۲

ا خلاقی حکم می راند و پایه های تخت " حکومت مطلقه " خویش را در جوی خون
انسانها فرو بردند اند [رفتار ضحاکهای روزگار]
حسینعلی منتظری، در دیگرنا مدار مورخ ۱۴۶۲/۵/۹، تاء شروتا سف خود
را از آنچه در "جمهوری اسلامی" می گذرد و از فجایع سهمیه که به دست سور
شخص سید روح الله خمینی انجام می پذیرد، چنین برمضحه کا عذمی آورد (۲۹۲):
"..... اشتباهات و تاء شر از جو سیار و فراوان است و
با حکم اخیر حضر تعالی سایی گناهانی یا کم گناهانی
هم اعدام می شوند..... متابه حال از خشونت،
نتیجه ای نگرفته ایم".

التفات به ترکیب جمله های منتظری غالب است: او به قطع گفته است که
"سایی گناهان اعدام می شوند" و تردیدی بروز نداده که، فی المثل،
بنویسد "چه سایی اعدام بشوند"!

شیرین تردا منی که خمینی از شبه عنوان "الت" استفادت می برد تا
با ارعاب خلق خدا پایه های حکومت خونریزش را استواری بخشد، چون، در جنگ
میان دسته های آخوندهای حاکم بر سر مردمه ریگ خمینی گرفتار می آید و "هوا را
پس می بینند" ، حکم "امام" را چون سپری بلا عرضه می داردو، سپس می
گوید (۲۹۳):

"غرض این است که من با این حکم [خمینی] رفتم،
طاغوتیان را در بدها غوغون [کذا] کردم، اعدام کردم،
صادره کردم، حالا شما می گویند فلا نی اهلیت ندارد،
پس بسیار مستضعفان باید بهم بخورد برای این که همه
صادره ها با امضا یافته است، حتی اموال شیاهی
همه اش را من امضا کردم [ب] " (۲۹۴) .

۲۹۲ - خمینی، سید احمد، "رسنخانه به حضرت آیت الله منتظری" ، بدون ذکر
 محل و تاریخ نشر و نام ناشر، صفحه های ۵۶ و ۵۷ . نسخه ای از این جزوه نزد
 این بنده هست . ۲۹۳ - روزنامه "کیهان" ، چاپ تهران، شماره
 ۱۴۰۱۵ مورخ ۱۴۶۹/۲/۸ . ۲۹۴ - خزعبلاتی که مردک بهم رسیده است الگو
 بردا ری شده از "فرمایش های در بسار" "امام" او خمینی است . نه سیش عیان است به
 سیش پیدا . الحق که آن "امام" این "ماء موم" را هم باید می داشت و آن "مراد" این "مرید"
 را و آن "استاد" این "شاگرد" را برای استفاضت بیشتر از گفتار شکر کن این "سخنور" رجوع به
 روزنامه فوق توصیت می شود ادستان را حظی نصیب خواهد شد !

در عمل ، شاھکار " ولایت فقیه " دریافت و بهدام انداختن " موجوداتی " بیمارگون و خون آثام از این قماش بوده است و گرداگرد " نظریه برداز " مکار " ولایت فقیه " ما جزا این سخ پس مانده ها و وا مانده ها و تفاله ها جمع نمی توانستند آمد .

اگر بخواهیم باز هم مثالها را به دست دهیم از آنچه سیدروح اللہ خمینی گفت و " امام " به انجام نرسانیدا سباب تصدیع و ملال خاطرخواسته را فراهم آورده ایم ، پرهیزا این آزار را ، یکی دو تائی دیگر به دست می دهیم و می گذریم :

درا عتمادی که حضرت پیا میر (ص) به فقیهان دارد ، سیدروح اللہ خمینی می توپیسد - و به خط درشت هم می توپیسد تا نیک جلب نظر کرده باشد - (۲۹۵) : " فقهادر فرمانده سباء دفاع از کشور مورد اعتقاد پیا میرید " .

ولیک چون خویشتن به " امامت " می رسدو " فرمانده کل قوا " را نیزه زیر نگین می آورد و در می باید که کاری ازش درا این پر مفضل میدان ساخته نیست والفای فن نظام راهم سیا مونته و نمی شناسد ، چه رسدیه فرا و ان شمار نکته های با ریکتر ازموی آن و ، در عمل ، بازی برکی که دروی می بود ، متوجه می شود که صرف در دست داشتن تفنگی " حسن موسی " به روزگار رجوانی شد ، در خمین و یا اراک (به معنی که خود او طرافیا نش مدعا اند) ، وی را با فتنون جنگ و دفاع امروزین آشنا ساخته است ، بر آن می شود تا این وظیفه خطیر را از گرده خود برگیرد و بر شانه دیگری اندارد ، بدین منظور " فرمانده " را ، نخست ، به کسی که از سلامت کامل عقل برخوردار رسمی نماید بپود - وما حسب " نظرت " های محیر العقول " اقتداء توحیدی " است و " اشعد " محرك ساطع از بن گیسوی زنان " ! و یکمین فردی که به " ریاست جمهوری اسلامی " نمیش ساخته اند - محل می داردو ، سپس ، چون آشان با هم به یک جنگی نمی رود ، وی را با رسائل برگزنشانی کند و کار را در گفت بیکفاایت آخوند کانی از خودش بی اطلاعتر می شهدو ، درنتیجه ، در جنگ با عراق ، به ایران و ایرانی وارتش ایران آن می رسد که رسید و یا بهتر گفت آید ، آن می رسد که سبا بدرسید ، آیا این " فقیه " ما ، به واقع ، اعتقاد حضرت پیا میر را شایسته می بوده است ؟ آیا آن اعتقاد را بدین گونه می باست به کار گرفت ؟ اندربی بساخ نگشتن ، بهتر که می شماید !!

نظام قضائی و کیفری ایران را ، به روزگار پیش از خودش ، خمینی ،
به با دشمنت می گیرد که چرا افساد را به جرم داشتن هروئین به اعدام محکوم
می دارد و ، بالصرایح «می نویسد (۲۹۶)» :

..... این قوانین خلاف انسانی است و
بسام اینکه میخواهند طوفساد را بگیرند ... " خنوت
می کنند ، درحالی که " مجازات [هروئین فروشی]
..... این نیست " .

این سخن شاید ، فی حذف آن ، درست باشد اما چون به یاد آوریم که به روزگار
" امامت " همین منتقدوهای مخالف " خنوت " و " قوانین خلاف انسانی " ،
انسانها را ، گروه ها کروه ، به اتهام واهی و با درست خرید و فروش واستعمال
مواد مخدر ، دسته جمعی ، به طنابهای آویخته از جراحتها متحرک حلق آویز
می کردند و در گردش رو و رکوچه و بازاری گردانند و بجهة تعاشری زنان و
کودکان بیتوامی گذاشتند ، در مذاقتش نمی توانیم شک نکرد و در راستگوئیش
نمی توانیم تردید نداشت !

سید روح الله خمینی ، در چندین جای رساله " ولایت فقیه " سخنان
قالبی و تکراری مدعیان پای مبنده به اخلاق را ، در فضل مقام معنوی انسان
بر مثا غل و مناصب ، به میان می کشد و از جمله ، فی المثل ، می نویسد (۲۹۷) :
" این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شان و
منزلت معنوی مبدهد ، بلکه این منزلت و مقام معنوی
است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی
می سازد " ،

و ، هموستان که ، در مقامی دیگر ، می گوید (۲۹۸) :

" قول اثم " یعنی دروغ نیز و " اکل سخت " یعنی حرام خواری این دو " منکر " از همه

منکرات خطرناک تراست و با یستی ببیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد..... خداوند نکوهش میکنده چرا از گفتار نا درست و تبلیغات گناهکارانه ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مرد می را که اذاعاً کرد من "خلیفه الله" هستم و آلت مثیت الهی هستم و احکام خداهیم گویم است که من اجرا می کنم، عدالت اسلامی همین است که من میگویم و اجرای میکنم - در صورتیکه اصولاً عدالت سرش تعیشد - تکذیب نکردند؟ ایکوبه سخنان "قول اثم" است، این حرفهای گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد چرا جلوگیری نکردند؟ برعلماء واجب است که اظهار مخالفت کنند، هرگاه اظهار مخالفت نکردند موردنعنه خدا قرار گیرند.... اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی یک "نهی از منکر" است..... .

وهمگان درست به یاددا رنده نویسنده "سپاهانگیزدار جمهوری اسلامی" است که وقتی مدحش می کردند و شنايش می گفتند سکوت مروگ، تاسخن کاسه لیس به یا یا نرسد و، سپس، جمله ای جند، آن نبر نه در نهی از منکر، بل، بسی زیرگانه، در فزودن بر، به اصطلاح، مقام "معنوی" خوبیشن بر زبان می راند همراه با اظهار رنوعی فروتنی و شکسته نفسی و خفظ جناح، که اونه "رهبر" که "خدمتگزار" است و از سین قماش "تعارفات" ۱۱

دادگستری و بازهم دادگستری عرصه ای است که همواره، پیش از مشروطه و پس از آن، مورد نظر و علاقه و افرملایانی از قبیل سیدروح الله حمینی بوده است و آن را ملک طلق خویش می انگاشته اند و در سه جنگ آورده اند از هیچ جهدی وسیعی ایمانی کردند و خود را در بی این مراد بد درود دیوار می کوشتند، حمینی، با آن همه فسادها و رشوت خواریها که خوبیشن از شان به یقین آگاهی دارد، حضرت آن زمانه را می خورد و می نویسد (۲۹۹):
"دعوا کی که آنوقت ها قاضی شرع در ظرف دو سه روز حلال و

فصل میکرده‌حال در بیست سال هم تمام نمی‌شود".
اما بدان اشارت نمی‌برد - و به سودش نیست که اشارت بردا - آن دعواهای
"حل و فصل شده" به دور روز و سه روز، در عوض چه رشوت دادنها بوده و چه رشوت
ستاندتها، چه احکام صد و نصیب ما در کردنهای بود و چه حاکم و محکوم جای عوض
کردنهای ^{۱۱۱} خمینی، در استقادش از وضع موجود دادگستری - به روزگار
پیش از "جمهوری اسلامی" ، به هیچ‌روی صدق نیست و هدف‌ش تنها وتنها سیاسی
و ضربت زدن به نظام حاکم می‌توانست بود و گرنه نمی‌توانست نوشت (۳۰۰) :

در رسیدگی به دعا وی سرعت نیست ،

"..... مگر در مورد بروندۀ‌هایی که اعمال نفوذ
نمی‌شود که البته بسرعت ولی ساقع رسیدگی و نمایم
نمی‌شود، قوانین فعلی دادگستری برای مردم جزو حرمت،
جز بآزماندن از کار روزنده‌ی، جز اینکه استفاده‌های غیر-
مشروع از آنها بشود نتیجه‌ای ندارد. کمترکسی به حقوق
حقه‌خود می‌رسد. تازه در حل و فصل دعا وی ، همه جهات
با پدر عابست شود که هر کس به حق خود برسد [۱] ، باید
ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفی -
دعوی ملاحظه شود...." ،

دادگستری روزگار "امامت" خمینی به چنان ورطه‌ای از فساد و اعمال
نفوذ و به چنان غرقا می‌ازیند از این داشتی وی سندواری می‌افتد که اگر همان استقاده‌ای
فوق از دادگستری پیشین، همه این درست می‌بود - که البته برخیان درست
است و بهجا - باز هم آن دستگاه در مقابله با این گنداب، بهشت آثیین
سازمانی می‌بود آرامشی عدالتخانه‌ای می‌نمود، شاهدی بیا وریم:
ناپاک جلادی از جلادان پرشماره خمینی، خاطره‌های خوبی‌شتن را، تحت
عنوان "قصه غصه‌های امام" (۳۰۱)، در یکی از روزنامه‌های دولتی "جمهوری
اسلامی" چاپ زده است (۳۰۲)، این بدگهرکه "وزیر اطلاعات" می‌بوده است

۱۴ - صفحه ۳۰۰

۳۰۱ - خود ترکیب "قصه غصه" سرفتی است از خواجه وازاين بيت دلکشش :
"با ورم بیست زبد عهدی ایا مهنوز قصه غصه که در دولت یارا خرد".

۳۰۲ - روزنامه "کهان" ، چاپ تهران ، شماره‌های ۱۳۹۲۴ و ۱۳۹۲۵ ، به
ترتیب ، مورخ ۲۲ و ۲۳ خردادماه ۱۳۶۹

و به سازمانهای خمینی رقصها کرده و ازین روی و سپس، به دادستانی کل کشور نصب شده، چون کوکب اقبال خسینعلی منتظری را روبه‌افول می‌بینند، خوش رقصیها را به عشوه‌ها می‌آراید و دادستان داماد "امیدپیشین" امام و امت "را، با شرح و بسط بسیار، قلمی می‌کند که اوجه‌کرده است و خمینی چه گفته یا نوشته وغیره وغیره، ولیک، در چند جای، به ناگاهی، رشته کار از دستش درمی‌رود و اسلام‌استقلال قصاصی و آزادی قضایت دادگستری نوع خمینی را مفتخع می‌کند، و بنا بر گفته، راجح "بندرآب می‌دهد" !!

وی، در یکجا می‌نویسد، هنگامی که صحبت از بازداشت‌داماد منتظری شد، جلسه‌ای کردند با خمینی و در این جلسه مقرر شد که دستگیری‌ها در مرزبیت‌آقای منتظری متوقف شود و کسی از بیت دستگیرنشود" !! یعنی به تشخیص سید روح الله خمینی، کار عدالت‌گتری "اسلام‌نوع خمینی" در مرز خانه، قائم مقام آن روز پیش تعطیل می‌شود !!

مردک در جاشی دیگر شرح می‌دهد که در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۶۵ نا ممدادی به خمینی می‌نویسد و کسب تکلیف می‌کند پیرامون برادران هاشمی - داماد و برادران مادر منتظری، از دفتر "امام" بهش دستور می‌دهند که "از طریق قوه، قصاصی‌ها قدام شود" . او بهشان پاسخ می‌دهد: "کدام قاضی جراءت می‌کند برخلاف نظر آقای منتظری حکم تعیید دادا بشان را اعطا کند" !! حتی موجه در استقلال قضای عدالیه، ساخت "امید مستفعان جهان" !! به واقع، تمام گرفتا ریها و شوربختی‌ها همه مستفعان جهان مرتفع می‌شد هر آینه "امام" دادگستری‌ها شی از این دست، ضمن "صوراً انقلاب اسلامی" ، در سراسر گیتی افتتاح می‌فرمود و برعالیان می‌نماید !!

باری، سخن به درازا گشید و چسباً دوستان را طول کلام ملال خاطری دست داد. آما، گزیری نمی‌بود و حق مطلب ادا می‌باشد و این نکته آخرین نیز کفتن دارد در شرح ووصف "ولایت فقیه" وجود دو کارش پس از مرگ "بیان‌گذارش": خمینی در آخرین و نحو سیارترین دهه عمرش، بخت چنانش یا رشد و سازی‌های دهر چنانش مددکار، که تو انست آنچه را در ذهن مفتوش و آشته و ناگاهه ووا پس مانده خوبیشتن از حکومت فقیهان و "ولایت فقیه" پخته بود و می‌داشت، از قوه به فعل آورد و تحقق بخشنود تجسم این اوها م در همزولیده را به شکل محتنکده‌ای سرا سر در دور نج و مرگ و عذاب و آنکندها زدرویشی و ویرانی،

بهنا م "جمهوری اسلامی" واقعیت عینی و سیروانی دهد و خود، چون سومی شوم، برس رشکته دیوار این دوزخ تاریک و سیاه و مرگزای بنشینند و تو خوانی کنند، این، به کوتاه سخن، "ولایت فقیه" در عمل بود تا سید روح الله خمینی زنده می بود، و آما پس از مرگش؛ متولیان بتکده، "ولایت فقیه" (که بنا بر راءی "امام" در گذشته شان می باشد فقیهی بزرگ واعلام و افضل را به جانشینی وی بر مدر مطبیه، "ولایت" شانند) چون از فقهان سرشناس نمی توانند، و کار دشای نمی سرد، تاکی را به سوی خود بکشند و جذب گشته و ملکیه، خوش و آلت اجرای کارهای تنگین خود سازند، می نشینند و می گویند و برمی خیزند و دروض خوانی آندک سوادوکم فرهنگ را - که خودشان مذعن آند، درجه اجتناب آن دارند - به جای "امام" غرس می کنند، و به طور موقت، از فروکوفتن طبل جنگ منافع با یکدیگر می پرهیزند، این سودپرست ملایان حکومتگر، آن آخوندگی را که تا دیروز احدی در پشت دروازه غمار و فشار گویه هم نمی شناختند - و امروز هم نمی شناسند - با وفاحت تمام مقام معظم رهبری "و" ولی امر مسلمین جهان" می خواشنند ۱۱ آیا این شعبده و تلبیس و دروغ و فریب نیست که به سیمای "ولایت فقیه" در خراب آبادی بهنا م "جمهوری اسلامی" متجلی شده است؟ اگر این شعبده و دروغ نیست پس، ما را بگویید، دروغ چیست و شعبده کدام است؟ به گفته، آن بزرگمرد سترگ اندیشمان، ناصر خسرو حکیم، "ابلیس فقیه است گرا یستان فقها بیند"! "ابلیس فقیه است گرا یستان فقها بیند"! تفویر این گله، کفتاران آلوده پوز! تفویر این گروه مرده خواران به خون آغشته چنگال! قبیله‌ای که بزرگ‌ترین خاربین تلح سرشت هستی شان دمی و نفعه‌ای نیسم بی نیازی نوزیده است و بعد از زرخربدا نند آرها بزرگ خود را وغلام‌مان حلقه به گوشانند نیازهای حفیر خوش را .

ختام و نتیجه

از پیدائی هستی تا مبارک وجهره گرگن "جمهوری اسلامی" مشتمل
سیزده سالی می گذرد، در این سالهای پرازآتش و در دخون و مرگ چه شریف
انسانها که به تنی سم می شوند دیوانه و جمعی تا پاک به خون در تغلقیدند و چه
زینه جوا ناسی سهی قاتمه، گروههای گروههای بدبیهودگی و به عیث، کشته
نیا مدتند و چه خاندانها که برپا دیده اند این فتنه جویان پلیدترفت و چه شر و تهای
ملی که نابود شدند، نگجا ویدو نفرین سرمدی برهمه آنانی با دکهاین جهنم
سوزنده را در بزرگ میهند بهشت آئین ما برپای داشتند! ننگ و نفرین!
نیک کاویدیم و بددرستی دیدیم که نظریه پردازی سیدروح الله خمینی
بپرا مون حکومت فقیهان، و پیا به اصطلاح محبوب خودش "ولایت فقیه"، نه
منای نقلی قابل اشکاع و مستحکم دارد و نه، بالکل، برپایه عقلی استوار
است.

متکای نقلی "نظریه" خمینی - و خودپرای آنان که "حدیث" را می
پذیرند و حجت می شمارند - بسیار "ضعیف" ولرزا ن وست است - و برای آنان
که در قابلیت استنادیه "حدیث" تردیدمی کنند و آشفته بازار حدیث و بلواری
"حدیث سازان" به نامه ملشان و امنی دارد - هیچ وهیج وهیج!
منای عقلی سخن خمینی هم با داست و برپا دکن تکیه نزدی است و
نمی تواند ز اساس استدلال و حجت آوری وی، در این پنهان، بر مغلطه
بنیان گرفته که در نخستین جمله کتابش، کدمی کوید: "ولایت فقیه" از
موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق میشود و چندان به برها ن احتیاج
ندارد، تجلی می یابد،
در روزگار امروزین، با هیچ ترفندی، دیگر نمی توان انسانها را از
حقوق حقه و مسلم وغیرقابل انکار وغیرقابل تفکیکشان محروم ساخت و قلتشن
را به عنوان "ولی فقیه" بروجایشان کاشت، اگر انسان آفریده خداشی است
که همه جهان را آفریده است و هستی وزندگی بخشیده و به انسانی نیز نور خود را
ارزانی داشته، این چنین موجوددا نا و خردمندی، که شاهکار بیدع آفرینش
است، دیگر، در را بظهاش با خدا ای خود و با خلق خدا ای خود، نیازمندیه قیّم و

واسطه وکارگزارو" ولی فقیه" تیست و هر که جزا بین گوید دادمنهاده است و "سرحقه بازکرده" .

از نظر ارش حقوقی و اعتبار قانونی نیز" قانون اساسی جمهوری اسلامی" ، که "ولایت فقیه" در شرط مضمانت و گنجانده ، سخت محل تردید است و از دید شماری بزرگ از حقوق دادگاه محدود و مردود . ورود به دلائل فنی و نکته های باریک و طریف حقوقی این مطلب از حوصله ای این دفتر بیرون است و به آثار متهمان حقوق اساسی محول ، ولیک تویسته ای ، که این بند نمی شناسد ، به سیاست ساده ، ارزش حقوقی "قانون" مذکور را چنین مردودا علام می دارد (۱) :

".... قانون اساسی جمهوری اسلامی فاقد ظرفیت های لارم برای نیاز مین حاکمیت مردم و تحقق اراده همگانی است ، این قانون از آنجاکه درست معاشر با جارجوبهای مورد غبیول همگان در دوران جنبش عمومی مردم درسال ۵۷ و درست مخالف ساقول و قرارهاشی که نیروهای ملی و انقلابی ، با آیت الله خمینی در پارس گذاشتند ، تهیه و به تصویب رسید ، اساساً فاقد هرگونه قانونیت است"

جالب است که تکیه "قانون اساسی" فوق الذکر را بر قدر شیعه می نهند ، در حالی که یکی از "اساتین" جمهوری اسلامی ، که به باری بخت و از آن مهمتر ، به مدد گنجیهای عظیم از زیرکی و گربزی ، توانسته ، تاکنون خوبیشتن را از جسم زخم حیریفان مصون نگاه دارد و خرماد را در اسپرس زندگی سیاسی لنگان لنگان براند ، در "هزار پیشه" ای که از برهم انتباشت مطالب و مسائل گوتا گون ، واکنشات همگون و نا مرتبط ، ساخته است (وظاهر آن ، در این کارش ملاحظه این نکته در میان بوده و این چشم هم چشمی مشهود که " موجوداتی از قماش صدام حسین و معمر قذافی کتاب بیرون داده اند پس چرا اونه ؟")

۱ - مقاله ، بهار زنده رودی ، تحت عنوان "المفساد ظوری حکومتی ولایت فقیه" ، نشریه "راه رادی" ، شماره ۷ ، دی ماه ۱۳۶۹ ، صفحه ۰۷

چنین می نویسد (۲) :

" شیعه به دلیل این که در تاریخ منزوی شد و از سطحی ای
کنار رفت و در متن تاریخ نبود و حکومت نداشت و سلطه ای
بر اجراء احکام نداشت، درنتیجه ابعاد اجتماعی اسلام
ونقہ، ابعاد اقتصادی و سیاسی فقه، اینها در شیعه رشد
نکرده است و فقه شیعه یک بعدی رشد کرده است.... فقه
شیعه متأسیاً سفاهه الان ۷۰۰۰ ماده اداره کشور
..... نیست "

این گفته موّبّد و مسّجل می دارد نظر گروهی بزرگ از ارباب اندیشه و
خداندان راهی را که، اداره یک کشور بوده دست گرفتن سرنوشت زیست یک
ملّت، کاری پراهمیّت شر و خطیر تراز آن است که خالی از تجربت بتوان بدان
دست آزید، اگر همّا میدرایم به درسی بیندیم که ضمن عمل می توان آن موخّت
بد ماهمان خواهد رسید که به "جمهوری اسلامی" رسیدوبه "ولایت فقیه" در عمل
ودرا جرا !!

فیریکدان و متفلسف شهر معاصر آلمانی، کارل فریدریش فن وايتزکر
(۲)، در مصاحبه ای اظهرا رناظمی کند (۴) :

" هیتلر از بیوه دیان از آن سبب نفرت می داشت که آن
فوم را تحسین می کرد، از آن روی، از شان می ترسید،
سیدروح اللدھمینی نیز، ناخودآگاه، تبروی شکر و پرتوان ملی گراشی (۵)
را، در اندرون خود، تحسین می کرد و می ستد و از برداش بناگفت می افتاد،
جون بیرون از دسترسش می بود، لهذا، از ش نفرت می یافت و خود و مریدان خود
را از آن می ترساند و می رماند. اما البته خطابه سراشیهای مطّوّل و

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ " انقلاب و دفاع مقدس "، (تهران، انتشارات
ستادپانزده خرداد، ۱۳۶۷) صفحه های ۳۵ و ۳۶

Karl Friedrich von Weizsaecker - ۳

۴ - روزنامه " دی ولت "، چاپ آلمان، مورخ ۲۲ مه ۱۹۹۱

Nationalisme - ۵

و رجزخوانیهای مکررا و، علیه ملّی گرایی، نه در جهان اسلام به چیزی گرفته شد و در داخل ایران اثرباری از خود بر جای گذارد. در ایران ما، تا آنجا که در گرما کرم حنگ احمقانه و ملت سور با عراق، خمینی و همدستانش، ناگزیر، دست توسل به دامان ملّی گرایی و میهن پرستی دیرین ایرانی دراز کردند و برای حفظ ظاهر، اصطلاح بیمعنا و خنده‌آور "میهن اسلامی" را جعل. خمینی در ضمنی یافت ویا، بهتر گفته‌اید، در ضمنی توانست یافته‌که جهان امروزین اسلام از دولتهای "ملّی" تشکیل شده است که، کم یابیش، به همبستگی (۶) ملّی رسیده‌اندو، یا، در کاررسیدن بدانندوباز او، به علت ضعف در جهان اندیشه و، به ویژه اندیشه سیاسی، شاعری توانست شد که سبیش با ملتیت و ملّی گرایی به زیان خودش خواهد نباشد و میتواند صفت شدیدی در انگارگان (۷) "اسلامی" اش خواهد شد. انگارگان "اسلامی" خمینی، ممکن است، در درون مرزهای یک کشور پا یکی گیرد و به قدر تکی رسد و برای یکه حکومتکی سوارشود، اما، در عرصه بین‌المللی، توانی نصیبش نخواهد داشت و خریداری نخواهد یافت. کما این که نیافت.

خمینی نا مرد جزک‌لی گوشی و کلّی بانی پیروان "حکومت اسلامی" و "ولایت فقیه" و جزحل و فصل موردیه مورد وی نقشه از پیش سنجیده، مسائل اجرایی سیاست و حکومت کاری نکرداز از موضع گیری صریح و قطعی نسبت به بسیاری از مسائل واژان جمله مسائل عمده، اقتضا دی و معاشی همچون مالکیت خصوصی، زمینداری، اصلاحات اراضی، تعدیل ثروت، رفاه اجتماعی.....، گریخت و، در پیشتر موقع و موارد، بایان حمله‌های بسیار بسیار کلّی - و گاه تا حد بیمعنا شی کلّی - و دوپهلو، زیرکانه و موزیانه یقه خویشن را از جنگ بحث و گفت و شنود رهانید. در صحنه، جهانی نیز، برخلاف انتظار همگان، خمینی و "جمهوری اسلامی" "ساخته" و پرداخته‌اش، از آغاز، هیچ عنایتی به حال و روزگشوارهای جهان سوم نکرد و همدردی و همکری با آنان بروز نداد. نه حتی با ممالک اسلامی جهان سوم و دنیا ای عقب ماندگی. روابط "جمهوری ولایت فقیه"، با همه دنیا ای پرگشته، تنها و تنها از دید محدود و بسته، ارزیابیهای موردی و آنسی و عاجل سیاسی پدیدار و برقرار می‌شد و بن‌و خمینی و دستیارانش آن دور نگری را

نمی داشتند. و هنوزهم با زماندگانش نمی دارند. که به فراسوی امروره
بنگرند و به فردا بیانندیشند؛ کره، شمالي را به دوستی می گرفتند، چون در
جنگ با عراق جانب ایران را انتخاب کرده بود، عربستان سعودی را دشمن
می داشتند چون به یاری مدام شناخته بود، پاسعرفات، روابط دوستانه و
نزدیک آغازین خود را با حمهوری ملایان از کف باخت، چون حمله عراق را
محکوم نساخت. افزون سراین، درنگاه داشت این رابطه‌ها نیز ثبات و
پایداری مشهود نمی بودندیست و ازا مروزی به فرداشی همه چیز در هم می ریخت
و در هم می ریزد؛ ملک حسین را "حسین اردشی" می خواستند تارماشی که
متافع لحظه‌ای شان افتخار می کرد و بعد، ناگهان، با اوی به مبارله "سفیر
پرداختند، عربستان سعودی را غاصبان "حرمین شریفین" می نامیدند و،
درجش برهم نهادند، با این "غاصبان" طریق دوستی گرفتند، با
امریکا - "شیطان بزرگ" - به زمان حیات خود سیدروح الله خمینی، چندین
کرت کوشش شدند ارتباط برقرار رسانید و هر بار کار را رسوانی و افتخار کشید،
لحظه‌ای درنگ در دشنا مدادن به اسرائیل و افریقای جنوبی نکردند ولیک،
درخفا و در پس پرده، با آن هردو به انجام معاملت سرگرم می بودند، برای
فلسطینیان هیچ کاری نکردند الا ایجاد بلو واشوب و تفرقه و از بدببر کردن
روزگار آن بخت برگشتگان

انور ابراهیم، وزیر دارائی مالزی، می گوید (۸) سیارندکشورهای
مسلمان که به زمانی که انسانها از گرسنگی می میرند، از به کار گرفت و اعمال
قوانین "شریعت" سخن به میان می آورند و گرسنگی و درویشی را به دست
فرا موشی می سیارند. به رغم این مسلمان مالزیائی، "شریعت" قانون
اسلام هست ولیک همه، اسلام تبیت و این گونه برخوردها مسائل نوعی گریز
است و فریبت مردمان حرفی از دشواریهای اجتماعی و اقتصادی، از گرسنگی،
از فقر، از فساد و از سوء اداره و از بیلیان قتنی فرمانروا یا نمطح سارتند
و ازا این که میلیاردها دلار صرف خرید سلاحهای مهلك می شود خنی نگویند.

۸ - روزنامه "اینترنشال هرالد تریبیون" ، چاپ زوریخ، شماره
موئخ ۶ مه ۱۹۹۱.

به باور او ، مسلمانان باید که از این دامها و فربیهای پیرهیزند و بخواهند .
و بکوشند تا شراثط ریست خود را بهبود بخشد و جامعه خویشتن را نوسازند .
مسلمانان باید ، واقع بینانه با مسائل جوامع خوبیش رویاروی شوند و بدهند
نیزه برخیزند : آموزش و پرورش بهتربرای زنان و مردان ، برآبری زن و مرد ،
کاستن از فاصله و شکاف میان دارایان و نهادیان ، دادن امکان کار
بهتر بمناسن ، تاء مین آزادیهای اساسی و تضمین حقوق بشر را بجا درویسیه
تساهل اعتقادی .

جای شده نیست که آنچه انور ابراهیم گفته است ، و در بالا رفت ،
پیرامون "جمهوری اسلامی" و مردم ایران نیزه فقط ویقین ، صادق است
و حکم می کند و ماراوا می دارد تا واقع بین باشیم و از جستجوی و یافتن
حقیقت ، و آن حقیقت هر آندازه تلح و دل آزار ، شهر ایم . رهائی ما و دیگر
کشورهای مسلمان از حال امروزین درگرو شناخت کامل و صریح وی غل و غشن
و افعیت‌های عینی جوامع ماست و اگر سردرلاکی از ملاحظه‌ها ، ترسها ،
خودستیزیها ، " بدآنچه داشتم دل خوش کردن " هافروبریم ، ندازیم
حرمان و درمان‌گی رهائی خواهیم یافت که ، بیشتر ، بیشتر ، بدشوریختی
و عقب ماندگی گرفتا رخواهیم آمد . باید واقعیت‌ها را بپذیریم ، مسئله‌ها مان
رانیک بکاویم و بثناشیم و ، از ترکیب این دو ، برای رسیدن به روزی و
روزگاری بهتریکوشیم و بستیزیم و به پیش‌بجهیم و از این گردا بفتای
هول انگیز سرهیم . تاریخدان انگلیسی ، جورج کرک (۹) می نویسد (۱۰) :
" از حدود سال ۱۲۰۰ [میلادی ، برابر با آغاز سده هشتم هجری] تقریباً
 تمام روح آفرینندگی و همه تلاشها برای پژوهش‌های علمی در شرق اسلامی
فروعی میرند " . از یک سوی کا رخرافت و صوفیگری با لامی گیردو ، از دیگر
سوی ، علم کلام ، با یه‌گذاری شده براعتقاد ، مردمان را در فقیه آهندگان
زندانی می سازد . جهان اسلامی ، در زنجیر و مغلول اعتقادهای خویش ، آغاز
عصر جدید را در می‌ختر زمین درسی یا بدواز " انسان کراتسی " (۱۱) ،

"روشنگری" (۱۲) و "ساز" حقوق طبیعی " و " خردگرانی " و " اینجهاست شدن حیات " (۱۲) غافل می‌ماند. به نظر تاریخدا نا مبرده دریالا، در آغاز سده نوزدهم میلادی، از فرهنگ شرف اسلامی دیگرچیزی " جزویرانه‌ها " باقی نیست و در عرصه معارف نیز تنها " کلام " و " فقه " را می‌توان بنافت.

باری ، میهن بلادیده و محنت زده و تطاول کشیده ما ، امسروزه روز ، جوانگاهی است " ولایت فقیه " را ، در زیر سلطه‌ای برآمده از اشتلاف و همدستی دوگروه : مشتی اندک مایگان بیفرهنگ و طماع و آلوده دامن و نابکارکه در اتخاذ تصمیمها و تمثیلت امور " اکثریت " را دارند و دست با لارا و بر روى بدگالی خود تقابی و حجا بی و دروغین پرده‌ای از زهد و ور ع کشیده و دکان دغاگشوده و از دست رشتی از ریا برخود تپوشی کرده‌اند ، تاریخ از فریب و بودش از بی آزمی و درکنار اینان ، گروهی ، در " اقلیت " ، وزیر دست ، که به سائق اینانکی سطحی و اعتقادکی قشری همه واقعیت‌ها را نمی‌دیده‌اند و در نمی‌یافته‌اند . وهنوز هم نمی‌بینند و در نمی‌یابند . این دوّمین طایفه دست بیعت به آن گروه تختین داده است و سراط اوت کورکورا نه سپرده . آن فرقه تختین حرامیان اند اندربی اندوختن زرسیم و گردکردن خواسته و این دوّمیان ساده لوحان ، در اندیشه وصول و ورود به بهشت نیکبختی جا وید آنجها نی و در گذشتن از تپره خاکدا ن اینجها نی . شمره ؛ این همدستی و اتحادنا مبارک و این تعاضدنا می‌میون کرکسان شوم و زودبیا و زان حقیر ، کشوری است و پیران شده با حکومتی آکنده از درسته خوشی و خون آشامی و سنگدلی و فتنه‌انگیزی و فسادوبیکها یتی که بر خلق خدای ، از صنیروکبیر ، رحم نمی‌آورد و پر احمدی ابقانمی کند و نیز مردمی دست نشانده برجاک سیاه مذلت و ادب ارواندوه .

این حکم کلی و قانون عالم است که هرجای حکومت را ندن از آن یک تن مطلق العصان شد ، هرجای یک انسان خاکی ، تک و به خود کامگی ، فعال مایشا ، آمد ، حاصلش و شمرتش ، که از درون خطاهای خود خواهی بیها و خود بینیهایا

و خود پرستیهای انسانی ریشه می‌گیرد و به آب جوی بدخواهیها و کینه‌جوشیها و دژخویشها شاخ و برگ می‌رویاند ، جز بسیار ادو ظلم و ستم و درنده خوئی و خونریزی و مرگ و نیستی و ویرانی نبوده است و در آینده نیز ، هر آینه ، چنین صورتی از حکومتگری پیدا آید ، به همینگونه خواهد بود و خواهد شد . به همانسان که تربودن و خیسی را از ماهیت آب جدا کردن و گرفتن نمی‌توان ، استبداد خود را مگی و بسیار دوستم و فساد و نادرستی را هم از ماهیت واژه رشت حکومت یک فرد ، و از آن جمله حکومت و "ولایت فقیه" ، سلب نمی‌توان کرد . برهمین یا یه است که می‌توان گفت و به اثبات رسانید که در روزگار آغازین اسلام یعنی به عمر خلفای راشدین نیز چنین شده بوده است و آنایی که ، شاید چون سید روح الله خمینی ، آن دوران را عصر راستی کامل و عدل مطلق می‌انگارند به خطایند و نا درست پنداشیان هست . بیدین داستان عنایت کردن ، که بکی است از بسیار ، در کآن روزگار را سودمند خواهد افتاد :

چون فیروزا بیرانی - مشتهر با لقب تازی "ابولوئلوء" - خلیفه دوم ، عمرین الخطاب ، را ، در روز جها رشته ۲۶ ذی الحجه سال ۲۲ هجری برابر با ۳ نوامبر سال ۶۴۶ میلادی ، از مرگ قاتل پدر بده رضای روحی نرسید و انتقام کشیدن را بدان پایه رسانید و کتابتیکه همسر و دختر ابولوئلوء را نیز کشت و سوکنه یا دکرده همه ایرانیان مقیم مدینه را بکند (واز جمله کسانی که قرباً نی این استقا مجوشی هوسناک می‌شود ، هر مزان «حاکم پیشین اهواز» است که از عمر اما مان گرفته بود) . جالب و گفتگی اینجا است که عبیدالله بن عمر ، بعد از همه این جنایتها تبرئه می‌شود (۱۴) . و انگار که نه انگار !!

برهمین روال ، اگر البرزکوه را پکره غازه کند و برج رکین عذر حکومت ملایان غدار و بر "ولایت فقیه" بمالند ، باز هم این عجز عن رنگ و بوی جوانی و طراوت آزادی و صلح است مردم سالاری و نکهت مساوات به خود نخواهد دید و نخواهد گرفت ، در خمیره این روش از حکومت ، استبداد

۱۴ - مراجعه شودیه :

Encyclopaedia Iranica, edited by: E. Yarshater,
(London, Routledge & Kegan Paul, 1985), Vol. I, P. 333-334

سندگانه و نا مردمی مضر است و از این حداشی نا پذیر، عاری از آن استبداد
ددمنشانه که دیگر "ولایت فقیه" نخواهد بود، به همانگونه که آبی که تسر
سازد دیگر آب ش نمی توان پنداشت!

میرا نخواران سیدروح الله خمینی، این ذره های بیمقدار کم به برکت
لطف و کرامت ملت بزرگ ایران و با تکیه بر توان آفرینش، این انسانهای
زیرک و سختکوش و فداکار و صمیم ببرست، برآسمان فلک قدرت رفتہ است و به
گمان آنندکه "کارآفتاب" کردن می توانند. مرد هریگ "امام" خود را
دارا فرزیتی ساخته است - نابه درون و رطبه هلاک فرونسیا فتند - و با تما موجود
تکیه بر نظریه، بی پایه و سخیف و ناخودانه "ولایت فقیه" زده است. این از
راه رسیدگان، که گنج آماده و "کشور آسوده" دیدند، با وفاحت تمام و
بی آزمی مطلق و هر زهدرانی نام، "قیامت" این بزرگوار مردم را به خود
بسته است و هر چهنا معقول و نا متعقل و ناستوده و نا پست و نکوهیده هست، در پی
سودخویش، به نام "اسلام" و "ایران اسلامی" به انجام می رسانند، این
نابه کان رانه از اسلام خبری است و نه برای ایران غم اینان سود
خویش است و ایشان را، تنها و تنها، از کم و کیف منافع شخصی خود حفیشان
خبر.

"ولایت فقیه" از وطن ما - که می توانست بهشتی بود و باید خواهد
بهشتی شد - ویرانهای ساخته است، ویرانهای کمدرش دادنی و دیوانی
چند، بدمش و دژخوی، کنام جسته است و زاغی و بومانی چند، شوم آوار،
لانه ساخته، آسان نمی پا بدرهانیدن این وطن از چنگال آن پتیاره، امّا
با یادش رهایی داده مددکرد نابرهد. با یادیں ننگ را از دامان
ناریخان سترد، من ننده، نهایی میدکهایخان دارم - و با این ایمان می زیم -
که در ایران زمین مانیز "نفس باد صبا مشک فشا ن خواهد شد" و سردوتیزه
زمستانی حزین که میهن مارا در خود فروپیچیده است خواهد گذشت و بر جایش
طریق انجیزو فرج افزای بهاری جاودا ن خواهد شست که درش همه شادی خواهد
بود و هم زیبا شی. ما با یاد آن بهار بیخزان زیسته ایم و می زیبیم و میرایش
رزمیده ایم و می رزمیم و به گجستانی که بریزگ مردم شکیبای ایران زمین
ستم رواداشته است، از اسکندر گرفته تا خالد بن ولید و حجاج بن یوسف و تموجین
وتیمور و اشرف و اشیا همان، نفرین ابدی می فرستیم و ننگ ابدی هم سراه
می داریم.

اینک که راه را بپیا یا نبرده ایم و نامه را به آخرش رسانده، خسته ایم و ملول، خسته ایم و ملول که پیرا مون "نظریه" ولايت فقيه" بسیار خواندیم و بسیار نوشتم و بسیار گفتیم و بسیار شفتم و درش جز تحقیر انسانها و جزر بیحرمتی بهشان ملکوتی انسان چیزی ندیدیم، چیزی نیافتیم، خسته ایم و ملول که، از دور دستها، از بالاها، محل جلوه عینی و عرصه بروز عملی " ولايت فقيه " را - "جمهوری اسلامی " را - از زیر دیدگذراندیم و درش جز ناکامی و رنج و دردونیستی چیزی ندیدیم، چیزی نیافتیم، با بدمان با بزرگ خواجه همه قلتدران دردی کش همسرا شدو موبه سردا دکه " گیسوی چنگ سریدیه مرگ می ناب " !

با یان خوش مقال را و حلوات کام دوستان را، غزلی بر می گزینیم و می - آوریم از خواجه، غزلی به زیبائی ایران، غزلی به عظمت روح ایرانی (۱۵) :

<p>" حالیا مصلحت وقت در آن من بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم تاج ریغان دغا را زجهان کم بینم شرم سار رخساقی و می رنگینم بعنی از خلق جهان پاک دلی بگزینم گرد هددست که دا من زجهان در جینم که مکدر شود آئینه مهر آئینم این متاعم که تو می بینی و کتر زینم مرداین با رگران نیستدل مسکینم که اگر دزم زنم از جرج بخواهد کینم "</p>	<p>" جز صراحت و کتابم نبودیا روندیم بس که در خرقه آلدده زدم لاف مصالح جام می کبرم و ازا هل ریا دور شوم سریه آزادگی از خلق برآ رم جسون سرو بر دلم گردستمهاست، خدایا مپسند من اگر رند خرا با تم و گر حافظ شهر سینه، تنگ من و بارغم او ویهات بنده، آصف عهمد، دلم زرا هم بر "</p>
--	---

ژنو - بهاران ۱۳۷۰
دکتر موزیان توانگر

۱۵ - " دیوان حافظ "، به تصحیح و توضیح برو بیزانس اتل خانلری ، (تهران، انتشارات خوارزمی ، ۱۳۶۲) ، جاپ دوم ، حلقاً ول ، صفحه ۷۱۰

منابع و مأخذ

- آدمیت ، دکتر فربیدون :

- " امیرکبیر و ایران " ، (تهران ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، ۱۳۵۵) ، چاپ پنجم .
- " شورش برای مثیار نهاده روزی " (تهران ، انتشارات پیام ، ۱۳۶۰) .

- آدمیت ، دکتر فربیدون و ناطق ، دکتر هما :

- " افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر شده دوران قاجار " ، (تهران ، انتشارات آگاه ، ۱۳۵۶) .

- آریان پور ، ا.ح :

- " در آستانه رستاخیز " (رساله‌ای درباره دین اسلامی) ، (تهران ، ۴ ، مهر ۱۳۴۰) .

- ابن طباطبا ، محمد بن علی (ابن طقطقی) :

- " تاریخ فخری " (در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی) ، ترجمه محمد وحید کلیا یکانی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۶۰) ، چاپ دوم .

- اشبربر ، مائس :

- " نقد و تحلیل جیاریت " ، شرحه کریم قصیم ، (تهران ، انتشارات دماوند ، ۱۳۶۲) .

- افیال آشتیانی ، عباس :

- " خاندان سوبختی " ، (تهران ، کتابخانه طهوری ، ۱۳۵۷) ، چاپ سوم .

- بارتولد، واسیلی ولادیمیر روویچ :

"تذکرۀ جغرافیای تاریخی ایران"، ترجمه حمزه سردار دور، (تهران، چاپخانه اتحادیه، ۱۹۳۰).

- با ستانی باربزی، محمدابراهیم :

"سیاست واقعی دعمر مفوی"، (تهران، بنگاه مطبوعاتی مفیعلیشا، ۱۳۴۸).

- بلوح، مارک :

"جامعه فتووالی"، ترجمه بهزادی‌شی، (تهران، موهسینه انتشارات آکادمی، ۱۲۶۳)، جلدیکم و دوم.

- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق) :

"تاریخ بیهق"، تصحیح احمد بیهقی‌وار، (تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱) چاپ سوم.

- پتروشفسکی، ایلیا باولویچ :

- "اسلام در ایران" (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۱).

- "نهضت سربداران خراسان" ، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، انتشارات پیام، پائیز ۱۳۵۱)، چاپ چهارم.

- پیکولوسکایا، آ. بیو، یاکوبووسکی ای. پ. ودیگران :

"تاریخ ایران" (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی)، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، انتشارات پیام، زمستان ۱۳۵۴) چاپ چهارم.

- حزین، شیخ محمدعلی :

"تاریخ حزین" ، "اصفهان" ، کتابفروشی ناء بید ،
۱۴۲۲)، چاپ سوم .

- حکیمیان، ابوالفتح :

"علویان طبرستان" (تحقیق دراحوال و آثار فرقه زیدیه ایران) ، (تهران، انتشارات داشگاه تهران ، شماره ۱۲۶۵، سال ۱۳۴۸) .

- رحیمی، دکتر پرویز :

"کریم خان زندوزمان او" ، (تهران ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، فروردین ۱۳۵۲) .

- روشنیون، ماسیم :

"اسلام و سرما یه داری" ، ترجمه محسن شلایشی ،
(تهران ، شرکت سهامی کتابهای جیسی ، ۱۳۵۸) .

- زرین کوب، دکتر عبدالحسین :

- "اوزش میراث صوفیه" ، (تهران ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۲) ، چاپ سوم .
- "دینبالله جستجو در تصوف ایران" ، (تهران ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۲) .
- "بامداد اسلام" ، (تهران ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۳) ، چاپ دوم .

- سوردل، دومینیک :

"اسلام" ، ترجمه دکترا اسماعیل دولتشاهی ، (تهران ، سازمان کتابهای جیسی ، ۱۳۴۱) ، "چه می‌دانم؟" شماره ۴ .

- سولتیکف ، الکسیس :

" مسافرت به ایران " ، ترجمه دکتر محسن صبا ،
تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، (۱۳۲۶) .

- سیوری ، راجر :

" ایران عصر صفوی " ، ترجمه احمد صبا ، (تهران ،
کتاب تهران ، ۱۳۶۳) .

- صابی ، ابوالحسن هلال بن محسن :

" رسم دارالخلافه " ، تصحیح و حواشی از میخائیل
عواد ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی ، (تهران ،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶) .

- طاھری ، ابوالقاسم :

" تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران " (از مرک تیمور
تا مرک شاه عباس) ، (تهران ، شرکت سهامی کتابهای
جبی ، ۱۳۴۹) .

- طبری ، احسان :

" ایران در دودسته و اپسین " ، (تهران ، شرکت
سهامی خاص انتشارات توده ، ۱۳۶۰) .

- غنی ، دکتر قاسم :

" تاریخ تصوف در اسلام " ، (تهران ، این سینا ،
اسفند ۱۳۲۵) ، چاپ دوم .

- فلسفی ، نصرالله :

" زندگانی شاه عباس اول " ، (تهران ، انتشارات
دانشگاه تهران ، جلد اول ، ۱۳۵۳ ، چاپ پنجم
دوم ، ۱۳۵۲ ، " " " " سوم ، ۱۳۵۳ ، " " سوم

جلدچهارم ، ۱۳۵۳ ، چاپ سوم
" پنجم ، ۱۳۵۲) ."

- فريشي ، محمدبن احمد (ابن اخوه) :

" آشين شهرداري " (معالم القرىه فى احكام الحسبة)
ترجمه جعفرشوار ، (تهران ، بستگاه ترجمه و شركت ،
۱۳۶۰) ، چاپ دوم .

- قمي ، قاضي احمدبن شرف الدين حسين حسني :

" خلامة التواريخ " ، تصحیح دکترا حسان اشرافی ،
(تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، مهر ۱۳۵۹) ،
جلد اول ، شماره ۱۲۷۱ .

- کلوزنر ، دکتر کارلا :

" دیوان سالاری در عهد سلجوقي " (وزارت در عهد
سلجوقي) ، ترجمه يعقوب آرند ، (تهران ، مؤسسه
انتشارات اميرکبیر ، ۱۳۶۳) .

- کورسن ، هانری :

" تاریخ فلسفه اسلامی " ، ترجمه دکترا سدا لله مبشری ،
(تهران ، مؤسسه انتشارات اميرکبیر ، ۱۳۶۱) چاپ
سوم .

- گلستانه ، ابوالحسن بن محمدابن :

" محمل التواریخ " ، به اهتمام مدرس رضوی ،
(تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۶) ، چاپ
سوم ، شماره ۱۵۸۶ .

- لکهارت ، لارنس :

- " انقراف سلسله صفویه و ایام استبدی افغانستان در
ایران " ، ترجمه مصطفی قلی عمار ، (تهران ،

انتشارات مروارید، ۱۳۶۴)، چاپ دوم،
- "نادرشاه"، ترجمه مشق همدانی، (تهران، مؤسسه
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲)، چاپ دوم.

- لمبتوون، پرسنل آن، ک مس،

"سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام"، ترجمه
یعقوب آزاد، (تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر
(۱۳۶۴).

- لین هل، استانلی، بارتولد، الکساندر، ادhem، خلیل ولیمان، احمد سعید،
"تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر"،
ترجمه مادق سجادی (تهران، نشر تاریخ ایران،
تاسستان ۱۳۶۳)، جلد اول.

- مرعشی، صیرتیمور:

"تاریخ خاندان مرعشی ما زندران"، تصحیح دکتر
منوچهر ستوده، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴)
چاپ دوم.

- مزاوی، میشل م:

"پیدا یش دولت صفوی"، ترجمه یعقوب آزاد،
(تهران، نشرگستره، تاسستان ۱۳۶۴).

- مستوفی قزوینی، محمدالله:

"تاریخ گزیده"، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی،
(تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)،
چاپ دوم.

- مشکور، دکتر محمدجواد:

"ترجمه فرق الشیعه نوبختی" (تهران، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲).

- مورگان ، کنت :

"اسلام مراد مسقیم" ، توشتهء یاردهن از علمای
جهان اسلام : شیخ محمد عبدالله دراز، دکتر شفیعی
غربال ، شیخ محمود شلتوت ، پرسورا ای ، عفیفی ،
استاد محمود شهابی ، دکترا سحق موسی حسینی
ترجمهء امین ، بحرا العلوی ، رضائی (تبریز ،
کتابفروشی حاج محمد باقر کتا بهجی حقیقت ، مرداد ۱۳۴۲)

- میشوی ، مجتبی :

"نقدحال" ، (تهران ، شرکت سهامی انتشارات
خوارزمی ، ۱۳۵۸) ، چاپ دوم .

- ناس ، جان :

"تاریخ جامع ادیان" ، ترجمهء علی اصغر حکمت ،
(تهران ، انتشارات پیروز ، ۱۳۵۴) چاپ سوم .

- نعمانی ، دکتر فرهاد :

"تکامل فئودالیسم در ایران" ، (تهران ، شرکت
سهامی انتشارات خوارزمی ، اسفند ۱۳۵۸) ، جلد اول ،

- نفیسی ، سعید :

"سرچشم تصور در ایران" ، (تهران ، کتابفروشی
فروغی ، ۱۳۴۶) .

- نیکلاس ، ر. ا. :

"اسلام و تصور" ، ترجمهء محمدحسین مدرس نهاوندی ،
(تهران ، کتابفروشی زوار ، خرداد ۱۳۴۱) .

- واصفی ، زین الدین محمود :

"بدایع الواقع" ، تصحیح الکساندر بلدرورف ،
(تهران ، استشارات بنیاد فرهنگ ایران ، جلد اول
۱۳۴۹ - چاپ دوم - جلد دوم زمستان ۱۳۵۰) .

- هینس ، والتر :

"تشکیل دولت ملّی در ایران" (دولت آق قوینلو و
ظهور دولت مفوی) ، ترجمه کیکاووس جهازداری ،
(تهران ، شریه کمیسیون معارف ، بهمن ۱۳۴۶) .

- Algar, Hamid:
"Islam and Revolution", (London, Routledge & Kegan Paul, 1985).
- Amir Arjomand, Said:
"The Shadow of God and the Hidden Imam", (Religion, Political Order and Societal Change in Shiite Iran from the Beginning to 1890), (Chicago and London, the University of Chicago Press, 1984).
- Haas, William S.:
"Iran", (New York, Columbia University Press, 1946)
- "Iran in Perspective", (Oxford, Oxford Analytica Ltd., 1986).
- Lewis, Bernard:
 - "Die Politische Sprache des Islam", (Berlin, Rotbuch Verlag, 1991). Aus dem Amerikanischen von Susanne Enderwitz.
 - "Islam in History", (Ideas, Men & Events in the Middle East), (London, Alcove Press Ltd., 1973).
- Macdonald, Duncan B.:
"Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory", (New York, Russell & Russell, 1965).

- Momen, Moojan;
"An Introduction to Shi'i Islam" (The History and Doctrines of Twelver Shi'ism), (Oxford, George Ronald, 1985).
- Nasr, Seyyed Hossein;
"Science & Civilization in Islam", (Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press, 1968).
- Petrosyan, Maria I.;
"Humanism", (Moscow, Progress Publishers, 1972).
- Richard, Yann;
"Die Geschichte der Schia in Iran" (Berlin, Verlag Klaus Wagenbach, 1989). Aus dem Franzoesischen von Beate Seel.
- Sombart, Werner;
"Der Bourgeois" (Zur Geistesgeschichte des modernen Wirtschaftsmenschen), (Hamburg, Rowohlt Taschenbuch Verlag GmbH, Juni 1988).
- Weber, Max;
"The Agrarian Sociology of Ancient Civilizations", (London, Foundation of History Library, 1976). Translated by R.I. Frank.

فهرست اعلام



الف

- آخوند خراسانی - ۱۱۶
آدمیت، فریدون - ۱۱۳
آریان پور، ا.ج. - ۱۴۱
آزند هی - ۱۲۵
آغا محمدخان - ۱۴۴
آق قوبنلو - ۱۳۷
آل احمد، جلال - ۲۵
" " ، شمس - ۲۵
آل بویه - ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴
ائمه (ع) - ۶۷
ابویکر - ۱۴۰
ابراهیم بن سیار نظام - ۵۷
ابن ادریس - ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵
ابن دیمان - ۱۸
ابواب اربعه - ۹۹، ۱۰۵
ابوالحسن بن الاعین (ذراره) - ۵۲
ابوحنفیه - ۵۹
ابوریحان بیرونی - ۱۳
ابوهاش بن محمدحنفیه - ۹۷
اسی خدیجه - ۱۵۴
احمد بن موسی(ع)، شاهبراگ - ۱۳
ارسطو - ۴۷
ارنسورگ، ایلیا - ۱۲۸

- استبداد شرقی - ۸۲
 اسرائیل - ۱۹۱
 اسکندر - ۱۹۵
 اشپربر، ماس - ۱۳۰
 اشراقی، دکتر - ۱۴۰
 اشرف افغان - ۱۹۵
 اشعث، محمد - ۹۰۳
 اطلاعات (روزنامه) - ۱۲۰ ، ۴۲۰
 اطلس، اقیانوس - ۲
 اعتیادالدوله - ۱۴۶
 اعلامیه جهانی حقوق بشر - ۹۴
 افریقای جنوبی - ۱۹۱
 افلاطون - ۴۷
 اقبال آشتیانی، عباس - ۵۳
 اقرب الموارد - ۹۸
 امامت - ۵۷ ، ۹۷
 امام زمان (ع) - ۶۶
 امامیه - ۵۶
 اصفهان - ۱۴۴
 اصفهانی، سید ابوالحسن - ۱۲۲ ، ۱۲۴
 امیرالمومنین علی (ع) - ۱۷۲ ، ۱۷۱ ، ۱۰۲ ، ۹۸ ، ۸۶
 امیربارز الدین محمد لطفی - ۱۲
 انسان سوسياليستی - ۱۶۵
 اشور ابراهیم - ۱۹۲ ، ۱۹۱
 اوzon حسن - ۱۳۲
 ایلخانان - ۱۱۰
 اینترنتیال هر الدنیبیون (روزنامه) - ۹ ، ۹۱
 امام جعفر صادق (ع) - ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۲ ، ۶۲ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۶ ، ۱۰۴
 " حسن بن علی (ع) - ۹۸ ، ۱۰۷
 " حسین بن علی (ع) - ۴۳ ، ۶۵

- امام رضا ، على بن موسى (ع) - ١٥٢ ، ٩٢ ، ٨٨ ، ٧٣ ، ٦٢ ، ١٥٢
 " زین العابدین ، على بن حسین (ع) - ٩٧
 " على بن ابی طالب (ع) - ١٢٢ ، ١٢٨
 " غائب (ع) - ١٥٢ ، ١٥٥
 " محمدبن على ، باقرالعلوم - ٩٨ ، ٩٧

ب

- باب خاص - ١٥٣
 بارتولد ، و . - ١٤١
 باستانی پاریزی ، محمدابراهیم - ١٤٢
 باشی ، بهزاد - ١٣١
 بحاراتنوار فی اخبار الائمه الاطهار - ١١٢
 بروجردی - ١٤٢
 بغداد - ٥٢
 بلدروف ، الکساندر - ١٤١
 بلوخ ، مارک - ١٣١
 بنی اسرائیل - ٨٨
 بنی امیه - ١٤٥
 بهمنیار ، احمد - ١٣٩
 بیان (مجله) - ٤٤
 بیهقی ، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق) - ١٣٩

ب

- بیتروفسکی ، ای . ب . - ١٣٢ ، ١٣٣ ، ١٤٠ ، ١٣٨ ، ١٤٦
 پیامبریا پیغمبر (ص) - ٤٥ ، ٦٦ ، ١٢٩ ، ١٦٧ ، ١٨١
 پیکولوسکایا - ١٤٥ ، ١٤٤

ت

تبریز - ۱۳۹

تفیه - ۶۷ ، ۶۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱

تموجین - ۱۹۵

توانگر، دکتر مرزا بن - ۱۹ ، ۳۲ ، ۶۰ ، ۱۴۸ ، ۱۶۶ ، ۱۷۹ ،

توللی، فریدون - ۹۴ ، ۴۱

تهرانی، دکتر منوچهر - ۱۲۲

تیمورگورکان - ۱۷ ، ۱۱۰ ، ۱۹۵

ث

ثلاثی، محسن - ۵۲

ع

جامی، مولانا نور الدین عبدالرحمان - ۱۵۹

جنگهای صلیبی - ۲۹ ، ۳۸

جهانداری، کیکاووس - ۱۳۲

ع

چارلی چاپلین - ۱۸

جهاردہ معصوم - ۹۲

ح

حاشمی، مهدی - ۱۰۰ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱

حافظ، خواجه شمس الدین محمد - ۱۶ ، ۴۲

حجاج بن یوسف - ۱۹۵

حقت - ۵۶

حسن بصری - ۵۶

حسین اردنسی - ۱۹۱

حسین بن علی ، شهید فخر - ۱۶
حقوق بشر (نشریه) - ۱۰۰ ، ۱۱۷
حکیمیان ، ابوالفتح - ۹۸

خ

خالدین ولید - ۱۹۵
خاندان نوبختی - ۵۲
خانلری ، دکتر پرویز - ۱۹۶
خراسانی ، آخوند محمد کاظم - ۱۱۶ ، ۷۰
خلخالی ، صادق - ۴۴ ، ۹۳ ، ۱۲۷
خلفای راشدین - ۱۶۲ ، ۱۹۴
خلیج فارس - ۲
خمینی ، احمد - ۴۲ ، ۱۸۰
خوئی ، سید ابوالقاسم - ۱۱۳
خواجه نصیر الدین طوسی - ۱۳۵
خواجه نظام الملک طوسی - ۱۲۵
خوانساری - ۱۴۷

د

دکارت - ۵۹
دکة القضا - ۱۷۱
دی ولت (روزنامه) - ۱۸۹ ، ۹۵ ، ۱۸ ، ۹

ه

راه آزادی (نشریه) - ۱۸۸
رژی تنباکو - ۱۱۳
رسول اکرم (ص) - ۶۴ ، ۶۵ ، ۸۵ ، ۱۱۹ ، ۱۷۹
رکن رابع - ۱۰۳
رنسانس - ۸۴

رودنсон ، ماکزیم - ۱۴۵ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۱۴۵

ن

زاریه - ۵۲

زرین کوب ، دکتر عبدالحسین - ۱۳۹ ، ۱۳۷ ، ۱۲۰

زنده روڈی ، بهار - ۱۸۸

زن روز (مجله) - ۹۲

زوددویچه تایتونگ (روزنامه) - ۱۵

زیدین علی بن الحسین - ۱۶ ، ۵۶ ، ۹۸

زیدیه - ۹۸ ، ۵۶

س

ساواک - ۱۷۷

سربداران - ۱۰۳

سردادور ج . - ۱۴۱

سودان - ۴۴

سوپالیزم ساده‌اندیشه - ۲۸

" " عامیانه - ۲۸

سیدجمال الدین اسدآبادی - ۱۶

سیدرفسی - ۱۶

سیدشرف الدین - ۱۶

سیدمرتضی - ۱۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۰

سوری ، راجو - ۱۴۵

ش

شاfluence - ۵۹

شاه اسماعیل اول صفوی - ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۱۴۵

شاه تهماسب اول صفوی - ۱۰۵

شاهچراخ - ۱۲

شاهسلیمان صفوی - ۱۴۳

- شاه عباس بزرگ صفوی - ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶
 شاه عباس دوم " - ۱۴۳
 شریح قاضی - ۱۷۲
 شریعتمداری ، سیدکاظم - ۱۱۸
 شفتی ، سیدمحمدباقر - ۱۰۸
 شل - لاتور ، پتر - ۱۵۸
 شورای تشخیص مصلحت نظام - ۵
 شورای نگهبان - ۵
 شهیدشانی - ۸۶ ، ۱۰۶
 شیخ الطائفه - ۱۰۴
 شیخ حزّ عاملی ، محمدبن حسن - ۳۰
 شیخ زاہدگیلانی - ۱۲۸
 شیخ صدوق - ۱۰۰
 شیخ صفی الدین اردبیلی - ۱۰۲، ۵۵ ، ۱۰۴ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۳
 شیخ طوسی - ۱۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴
 شیخ مفید - ۱۶ ، ۱۰۰
 شیراز - ۱۴۴
 شیرازی ، میرزا محمدحسن حسینی (میرزا شیرازی) - ۱۱۲ ، ۸۴
 شروانشاه - ۱۳۸ ، ۱۴۰

م

- صبا ، احمد - ۱۲۵
 صدام - ۴ ، ۱۹۱
 صدر - ۱۴۷
 صدوqi - ۹۱
 صفویان - ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۳۵ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶

ط

- طاهری ، ابوالقاسم - ۱۳۶
 طباطبائی ، صادق - ۱۵۸

طباطبائی قمی ، سیدحسن - ۱۱۸

طوسی، شیخ - ۱۰۳

طوسی ، خواجهنصرالدین - ۲۱

ع

عباس میرزا قاجار - ۱۰۷

عباسیه - ۱۴۰

عبدالله بن عمر - ۱۹۴

عبدی آملی ، سیدبهاء الدین حیدری بن علی - ۲۱

عنان - ۱۴۰ ، ۱۶۷

عبدالعظيم حسنه (ع) - ۱۲

عراق - ۲۴ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱

عربستان سعودی - ۱۹۱

عرفات ، یاسر - ۱۹۱

عمصت - ۹۲

علامہ امیتی - ۱۶

علامہ حلی - ۱۰۵

علم الهدی - ۱۰۵

علم لدنی - ۹۶

علی مرتضی (ع) - ۱۳۲

عمرین حنظله - ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۰۵

عمرین خطاب - ۱۴۰ ، ۱۹۴

عواذنراقی - ۸۷

غ

غازان خان - ۱۰۳

غزالی ، امام ابوحامد محمد - ۵۹

غیبت - ۹۷ ، ۱۰۳

غیبت صغیری - ۷۲ ، ۹۹

غیبت کبری - ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۱۰

ف

- فاطمه زهرا (ع) - ۹۷
 فتحعلیشاه، قاجار - ۱۰۲ ، ۱۱۶
 فرقه دومینیکن - ۱۶۴
 فردید، دکترا حمد - ۲۵
 فقه رضوی - ۸۷ ، ۸۸
 فلسفی، نصرالله - ۱۴۰ ، ۱۴۱
 فیروز (ابولوهب) - ۱۹۴
 فیلاتوف، سرلشگر ویکتور، ای - ۹

ق

- قاجاران - ۶۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۴۴ ، ۱۱۵ ، ۱۰۹ ، ۱۴۶
 قانعی، دکتر علی - ۹۲
 قسطنطینیه - ۱۳۶
 قصیم، دکتر کریم - ۱۲۰
 قمی، قاضی احمد - ۱۴۰
 قمی، میرزا ابوالقاسم - ۱۱۶

ک

- کاشف الغطا، شیخ جعفر - ۱۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۴۶
 کاشف الغطا، شیخ محمد حسین - ۱۲۲
 کره شمالی - ۱۹۱
 کشاورز، کریم - ۱۴۲ ، ۱۳۲
 کشف اسرار - ۶۰
 کشفی، سید جعفر - ۱۱۶ ، ۱۱۷
 کمبریج، دانشگاه - ۱۱۲
 کنفوسیوس - ۹۵
 کورین، هانری - ۱۳۶
 کومسومولسکایا پراودا (روزنامه) - ۹
 کیهان (روزنامه چاپ تهران) - ۶ ، ۹۱ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۴

کیهان (روزنامه چاپ لندن) - ۱۲۱ ، ۱۳۲

گ

گرونسزی - ۹۵

ل

لستون ، پروفسور آن ، ک . س . ۰ - ۱۴۵

م

ماکیاول - ۶۰

ماکیاولی گرافی - ۶۸ ، ۸۱

مالزی - ۱۹۱

مالک اشتر - ۱۲۸

ماء مون عباسی - ۷۲ ، ۹۰ ، ۱۰۷

مانی - ۱۸

مبشری ، دکترا سادالله - ۱۲۶

متعدد ، پروفسور - ۱۱۲

متوکل عباسی - ۹۰

مجلس خبرگان - ۵

مجلس شورای اسلامی - ۵

مجلس شورای ملی - ۵

مجلسی ، ملام محمد باقر (مجلسی دوم) - ۱۱۲ ، ۱۴۲

معلمه تاریخ نظمی - ۹

محتمی ، علی اکبر - ۲۵

محقق اول - ۱۰۵

محقق ثانی - ۸۶ ، ۱۰۵

محقق حلی - ۱۰۵

محقق کرکی - ۱۰۵

محمد رضا شاه پهلوی - ۱۲۳ ، ۱۲۱

- محمدی ریشه‌ی - ۱۷۷ ، ۱۷۹
 محمود افغان - ۱۴۴
 مدینه - ۱۹۴
 مرتضی علی (ع) - ۸۲ ، ۹۷
 مرقیون - ۱۸
 مسدا قصی - ۲۶
 مشکور، دکتر محمدجواد - ۵۶ ، ۵۷ ، ۹۰ ، ۹۷
 مشیری، فریدون - ۸
 معاویة بن ابوفیان - ۹۸ ، ۱۰۲
 معتبرله - ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۰
 ملاسالاری - ۹۰
 ملامحسن فیض - ۱۴۲
 ملک حسن - ۱۹۱
 منتظری، حبینعلی - ۲۹ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵
 موسوی، دکتر سید موسی - ۱۲۲ ، ۱۲۷
 مولاساجلal الدین محمدبلخی - ۱۶
 میرزای شیرازی - ۱۶ ، ۱۱۲
 مینوی، محتبی - ۵۹

۵

- ناثیسی، میرزا حسین - ۶۱ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
 نایب عام - ۸۶ ، ۱۰۵
 ناصرخسرو حکیم - ۱۸۶
 ناکجا آباد - ۸۳
 نجف - ۷۵ ، ۱۱۷
 سرافی، ملا احمد - ۶۱ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
 سرافی، ملا مهدی - ۱۰۸
 نصرالله گیرکرمانی - ۱۴۴
 نظامیه - ۵۸
 نواب خاص - ۹۹ ، ۱۰۵

نواب صفوی - ۱۴

نوبختی - ۵۶

نوری طبرسی ، حسین - ۳۰

نعمانی ، دکتر فرهاد - ۱۲۸

و

واصفی ، زین الدین محمود - ۱۴۱

واصل بن عطا - ۵۶ ، ۵۷

وایترکر ، کارل فریدریش - ۱۸۹

وزارت ارشاد اسلامی - ۱۲۹

وعید - ۵۷

ولی عصر (عج) - ۱۰۶

وبکرت ، اروین - ۹۵

ه

هاشمی ، برادران - ۱۸۵

هاشمی رفسنجانی ، اکبر - ۱۸۹ ، ۴

هاشمی ، سید مهدی - ۱۲۲

هاشمی ، جنبش - ۹۷

هالم ، پروفسور هاینس - ۱۰

هرمزان - ۱۹۴

هلا کو - ۷۱

هیتلر ، آدولف - ۹ ، ۱۸

هینتس ، والتر - ۱۲۷

ی

پرند - ۹۱

خرقه‌تر، دا من سجاده‌شراب آل‌لوده
گفت بیدارشای رهروخواب آل‌لوده
تا نگرددزتولین دیرخراپ آل‌لوده
جوهرروح به یاقوت مسذاب آل‌لوده
خلعت شبچو شریف شباب آل‌لوده
غرقه‌گشتندوونگشتند به آب آل‌لوده
که مفاثی ندهد آب تراب آل‌لوده
که شود فعل بهار از می ناب آل‌لوده
آوازین لطف به انواع عنتاب آل‌لوده *

دوش رفتم به درمیکده خواب آل‌لوده
آمدا فوس کنان مغیجه‌باده فروش
شست وشوئی بکن آنکه به خرابات خرام
درهوای لب شیرین دهنان چندکنی
به طهارت گذران منزل پیری و مکن
آشنا یان ره‌عشق درین بحر عمیق
پاک و صافی شوواز چاه طبیعت به درای
گفتم ای جان و جهان دفتر گل عصی نیست
گفت حافظ لغزو نکته به یاران مفروش

به زمانی که برآن بودم تا حصارت وزرم، وسترنک را و آذین رساله
را، بیتی یا بیتهاشی از خواجه قلندران روزگار رسیگریم و مر
تا رک دفتور شناسم، این بیتها به مادم آمد که ارجوانی در
حافظه‌ام می‌داشتمشان، و، سپس، این تا، ملم‌دست دادکه در برابر
سترگی اندیشه، خواهه - که سربستیغ دما و ندمان می‌ساید - و در
قياس با وسعت دیدآن بزرگوار انسان آسمانی - که فراخنای
کویرهای ناپیدا کرایه، ایران‌مان نیز احتمالش را نتواند آورد -
جه حفیرند و چه بی مقدار، چه حوا رند و خفیف و چه ذلیل و به یقین،
چه ناپاک و بله، موجوداتی که دل بدین خوش می‌دارندتا "رهبر
کبیرزحمتکشان" "بیشوای خلق"، "دانوب اندیشه"، "آمید
مستضعفان جهان" ، "علم بشریت" ...، بنا مددشان وارا این
قماش خزعبلات چندش آور و پوک به بیش و پیش نا مثان بچسانند،
خواجه، ما، آن "پادشاه ملک مبحگه" که می‌توانست "سازبرفلک و حکم
برستاره" کرد، و با همه عظمت، گداشی درمیکده را شرف و عزّت خویشن
می‌شمرد، کجا و این ذره‌های گمته و گمشدنی کجا؟!

* "دیوان حافظ"؛ به تصحیح و توضیح بروزنا تل خانلری، (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲) چاپ دوم، جلد اول، صفحه ۸۴۴

فهرست:

صفحه	دیباچه
۱	فصل نخست- شکل کتاب و معرفی نسخه مورد استناد
۲۱	فصل دوم- منابع کتاب
۲۹	فصل سوم- نحوه بیان کتاب (بحثی در تکل و قالب)
۳۳	فصل چهارم- روش استدلال و محتوای کتاب (بحثی در مضمون و معنی)
۴۷	فصل پنجم- خاتم و نتیجه
۱۸۷	منابع و مأخذ
۱۹۷	فهرست اعلام
۲۰۶	